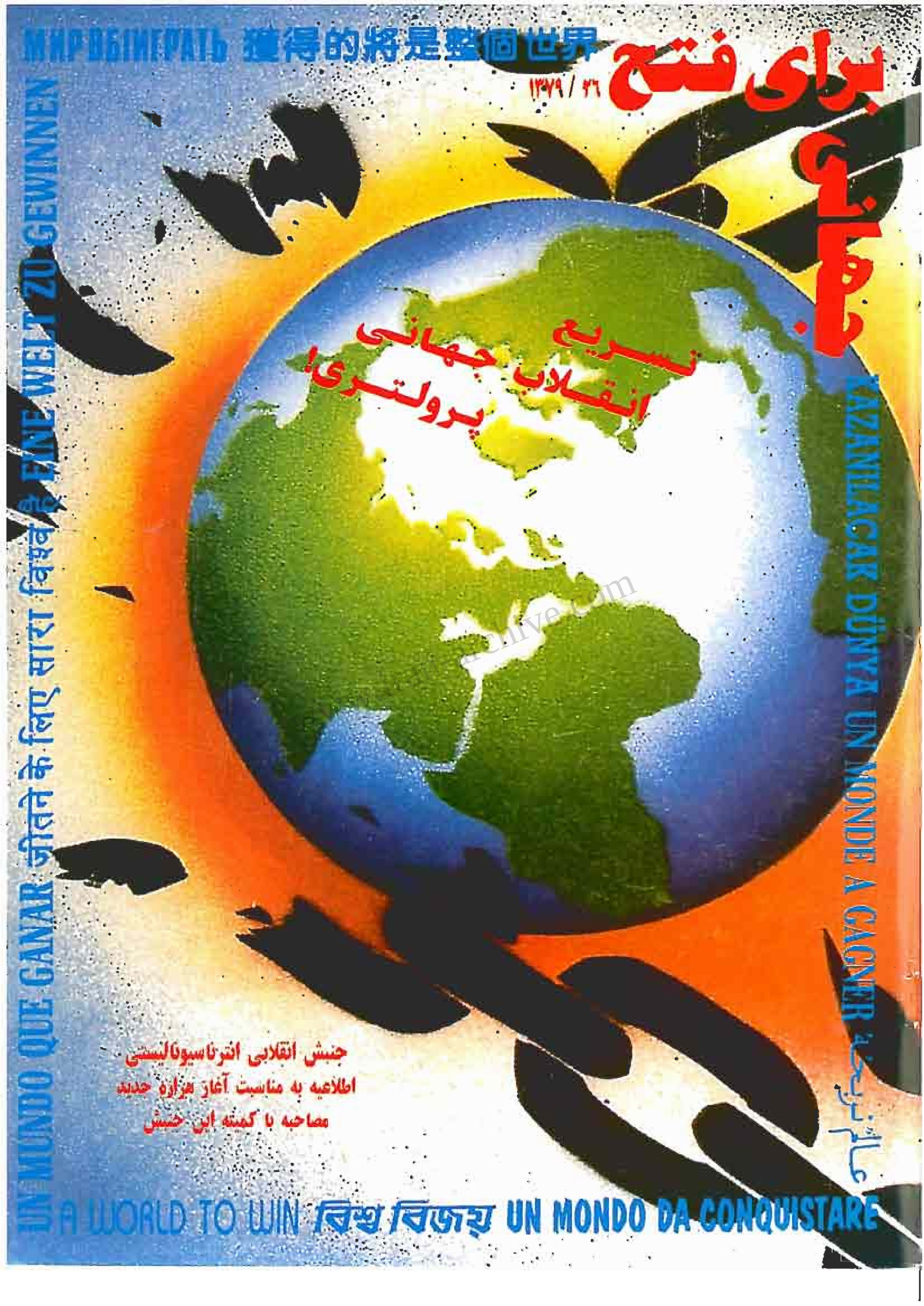


獲得的將是整個世界
جهانی برای فتح
۱۳۷۹ / ۲۶
تسریع انقلاب جهانی پرولتری!
जीतने के लिए सारा विश्व है
EINE WELT ZU GEWINNEN
UN MUNDO QUE GANAR
KAZANILACAK DÜNYA
UN MONDE A GAGNER
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
اطلاعیه به مناسبت آغاز هزاره جدید
مصاحبه با کمیته این جنبش
A WORLD TO WIN
বিশ্ব বিজয়
UN MONDO DA CONQUISTARE



شماره ۲۶ـ سال ۱۳۷۹

تسریع انقلاب پرولتری جهانی

هزاره جدید در شرایطی آغاز می شود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حال متحد کردن احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی است که جنگ خلق را به پیش می‌برند یا تدارکش را می بینند. اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مناسبت هزاره جدید، بیانگر عزم این جنبش در تبدیل قرن بیست و یکم به یك نقطه عطف تاریخی در نبرد برای خاتمه بخشیدن به استثمار هزاران ساله جامعه طبقاتی و نزدیکتر کردن طلوع جامعه کمونیستی است. در این شماره، مصاحبه با یکی از اعضای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را می خوانید که در آن اوضاع کنونی انقلاب جهانی پرولتری و نقش این جنبش در پیشبرد آن تشریح شده است.

صفحاتی از تاریخ مبارزه طبقاتی

در این بخش کوشیده ایم به کمك طرح و عکس و شعر، قیام‌های گذشته و حال را تصویر کنیم: از قیام بردگانی نظیر اسپارتاکوس که رویای رسیدن به زندگی متفاوتی را در سر می پروراندند که امکان تحققش نبود، تا بردگان مزدی امروز که انجام انقلاب جهانی را در سر دارند و برایش می رزمند. یعنی همان هدفی که اینك کاملا در دستور کار تاریخ قرار دارد.

جنبش بین المللی کمونیستی
کدامین راه را باید در پیش گیرد؟

تاکید اظهار نظرات کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد قطعنامه‌های کنفرانس اخیر احزاب مارکسیست ـ لنینیست، بر آنست که کلید پیشرفت انقلاب پرولتری، درك مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به مثابه مرحله سوم، جدید و بالاتر مارکسیسم ـ لنینیسم است.

درباره استراتژی جنگ خلق در هند

چگونه باید استراتژی مائوئیستی جنگ خلق را در دومین کشور جهان از حیث جمعیت پیاده کرد؟ در این مقاله تحریك‌کننده، چند دیدگاه انحرافی مورد نقد قرار گرفته، برخی خطوط راهنمای پایه ای برای آینده ارائه می شود.

جهانی برای فتح

را مشترک شوید!

اغلب شماره‌های جهانی برای فتح به زبانهای انگلیسی، اسپانیائی و ترکی موجود است.

برخی مقالات از شماره های مختلف مجله به زبانهای ایتالیایی، عربی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

رفقا و دوستان غیر ایرانی خود را با این مجله انترناسیونالیستی آشنا کنید.

برای تهیه جهانی برای فتح به زبانهای مختلف با نشانی زیر تماس بگیرید:

A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER ST. LONDON WC 1N 3XX, U.K.

مطالب شماره‌های گذشته جهانی برای فتح

مطالب چند شماره اخیر جهانی برای فتح

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله به زبان فارسی، با نشانی زیر تماس بگیرید:
BM BOX 8561, LONDON WC 1N 3XX, U.K.

شماره ۱۹ ـ ۱۳۷۳:
«سده مائوتسه دون را جشن می گیریم!»
کارزاری که انقلابیون در سطح جهان برپا کردند
چیان چین: بلند پروازی‌های انقلابی یک رهبر کمونیست
سخنرانی صدر گونزالو بمناسبت کارزار اصلاحی حزب در سال ۹۹

شماره ۲۰ ـ ۱۳۷٤:
سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» و «درباره اوضاع جهانی»
مکزیک: قیام دهقانی چیاپاس «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم»
پرو: کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید
آفریقای جنوبی: تعویض نگهبان

شماره ۲۱ ـ ۱۳۷٤:
مبارزه دو خط را تا به آخر به‌پیش بریم!
«شورش بر حق است!»
ـ مقاله‌ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در مورد مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو

شماره ۲۲ ـ ۱۳۷٦:
نپال: برافراشتن پرچم سرخ بر فراز بام دنیا
پرو: مبارزه دو خط
سی سال بعد از **انقلاب فرهنگی در چین**
کردستان: درسهای خیانت

شماره ۲۳ ـ ۱۳۷۷:
کارگران همه کشورها متحد شوید!
درباره جنبش بین المللی کمونیستی
ناکزالباری: چگونه قیام مسلحانه دهقانان چهره سیاسی هند را دگرگون ساخت
جنگ خلق: اسنادی از نپال و پرو

شماره ۲٤ ـ ۱۳۷۷:
زنان دیگر به بردگی تن نمی دهند!
افغانستان: شکافتن پرده‌های ظلمت
نپال: پایداری جنگ خلق و بررسی نتایج و دورنماهای آن

شماره ۲۵ ـ ۱۳۷۸
در بزرگداشت پنجاهمین سالگرد انقلاب چین:
مائوتسه دون چگونه جنگ خلق را رهبری کرد تا رژیم ارتجاعی دست‌نشانده آمریکا را شکست دهد و مدل پایه‌ای برای رهائی یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را بنا نهد.
رژیم پل پوت چگونه به کجراه رفت:
یک پاسخ مائوئیستی
جنگ کثیف ناتو:
پشت دل سوزاندن های بشردوستانه امپریالیستها در بالکان، چه هدفی پنهان است؟

مرکز اشتراک آمریکای مرکزی و جنوبی
Juan Lopez Perez
Apdo. 21- 098
Coyoacan 04021
Mexico, D.F. Mexico

نشانی مرکز اشتراک جهانی برای فتح در آمریکای شمالی
A WORLD TO WIN
North American Distributors
c/o Revolution Books
9 West 19th Street
New York
New York 10011
USA

نشانی مرکز اشتراک در جنوب آسیا
A WORLD TO WIN
c/o Chithira Publishers
39/3006 Manikath Road
Kochi, Kerala
India 682 016

با ارسال مقاله، گزارش، نقد، طرح گرافیکی، نقاشی و عکس
با جهانی برای فتح همکاری کنید



پیش به سوی پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم!

قرن بیست و یکم را به قرن برپائی جنگ خلق تبدیل کنیم!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - اول ماه مه ٢٠٠٠

اطلاعیه زیر به تصویب رسمی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسیده است.

که امپریالیستها و نوکرانشان از ما می خواهند فرارسیدن هزاره جدید را جشن بگیریم. بسیار خوب! اما هزاره چه کسی را؟ هزاره این انگل ها، یا هزاره توده هائی که همه چیز را آفریده اند؟ و چگونه باید این جشن را برگزار کنیم؟ آیا باید در سالنهای ضیافتشان، در حالیکه ثمرات دسترنج ما را می بلعند و بر استخوان قربانیان خود می رقصند، منتظر و نظاره گر اینان باشیم؟ آیا باید صدای گوشخراش ماشین های جنگی آنان که حتی همین امروز بذر مرگ و ویرانی می پاشند را تحمل کنیم؟ آیا باید قرنها استثمار غیر انسانی، غارت و جنگهای اشغالگرانه را فراموش کنیم؟ آیا باید تحمیل کشتار و فلاکت غیر قابل تصور به میلیاردها انسان را فراموش کنیم؟ آشویتس ها و هیروشیماها را فراموش کنیم؟

از نظر ستمگران، تاریخ با استقرار بساط ستمگری خودشان آغاز می شود. از این رو مذبوحانه می کوشند حیات گذرای خود را با جلوگیری از گردش عقربه زمان، جاودانه سازند. می کوشند بدلخواه آنچه میخواهند بر دفتر زمانه بنویسند. اما مارش بشری بی وقفه ادامه دارد. تاریخ به ما نشان می دهد که الزامات مبارزه طبقاتی ضرورتا تاج ها و تقویم های منسوخ را بی اعتنا کنار میزند و بطور مستمر راه خود را از مسیری پر فراز و نشیب، باز میکند. چنین بوده و چنین نیز خواهد بود؛ تا زمانی که استثمار و ستم یکبار برای همیشه نابود شود. تقویم مبارزه طبقاتی نشانگر چیست؟

حماسه هائی که قهرمانانش نه شاهان و قدیسان، بلکه داغ لعنت خوردگان جهانند. شورشها و قیام ها مرتبا در این یا آن گوشه کره خاکی برپا گشته، شکست خورده و به صلیب کشیده شده اند، اما بی وقفه سر بلند کرده اند؛ آرامش طلبی واعظان فریبکار مذهبی را برملا ساخته و خواب خوش حاکمان را بر هم زده اند. طی قرون، ستمدیدگان امید و آرزوی رهائی از رنج و فلاکت را در دل داشتند و در گیر و دار مصائب زندگی خاطرات جوامع عاری از استثمار گذشته های بسیار دور تاریخ بشر را ستایش می کردند. هنر و موسیقی زنده توده ها، رویای سپیده دمی بود که از پی تیرگی ها فرا خواهد رسید. آنان علیه ستم ها بپا خاستند؛ با اربابان جنگیدند و زندگی نوینی را طلب کردند. همین و همین مبارزه، همین تلاش خستگی ناپذیر برای خاتمه بخشیدن به استثمار وحشیانه و شرایط غیرانسانی موتور پیشرفت نوع بشر بوده است. این را هرگز نباید فراموش کرد. اما ثمرات این مبارزات هیچگاه نصیب توده ها نشد و هر بار امواج آزادی توسط استثمارگران جدید غصب شد و به زنجیرهای بردگی نوین تبدیل شد.

هزاران سال مبارزه پشت سر گذاشته شد؛ جوامع از دل آتش و خون بارها تجدید آرایش شدند؛ تا اینکه سرانجام پاسخ نهائی از دل این تغییر و تحولات بیرون آمد: پرولتاریا؛ طبقه ای که زاده سرمایه داری است و رسالتش آنست که گورکن سرمایه داری باشد. پرولتاریا، یک طبقه انترناسیونالیست و واپسین طبقه اجتماعی است. طبقه ای است که فقط از طریق رها کردن کل نوع بشر می تواند خود را رها سازد. ظهور پرولتاریا و مبارزاتش، ایدئولوژی این طبقه را نیز به ظهور رساند: مارکسیسم. مارکسیسم، سنتز داهیانه مبارزات، افکار

و تجارب است که تماما در خدمت پرولتاریا و رسالت تاریخیش قرار دارد. مارکسیسم آشکار کرد که تاریخ پر فراز و نشیب بشر، تاریخ مبارزات طبقاتی است. آشکار شد که ادعای جاودانه بودن نظام استثمار هیچ چیز جز ژستهای مذبوحانه یک نظم محتضر نیست. اکنون، مارش بشری می توانست آگاهانه به پیش رود و بی باکانه به دژهای ارتجاع هجوم برد. بگذارید نگاهی بیندازیم به چند صفحه سرخ این تقویم که از اواخر قرن نوزدهم گشوده شد: انتشار «مانیفست کمونیست»، تاسیس انترناسیونال اول، انتشار «کاپیتال» (مارکس) که کارکرد نظام سرمایه داری را بوضوح تشریح کرد و مرگ محتوم آن را آشکار ساخت، روزهای قهرمانانه کمون پاریس، تاسیس انترناسیونال دوم که اول ماه مه را بعنوان روز جهانی کارگر، و هشت مارس را بعنوان روز جهانی زن اعلام کرد، و مبارزه برای هشت ساعت کار در روز را به سرانجام رساند. و همه اینها در عرض فقط ۵۰ سال صورت گرفت! کدام طبقه را در تاریخ سراغ دارید که طی مدت زمانی چنین کوتاه، این همه دستاورد داشته باشد؟ و تازه اینها فقط شلیک های نخستین نبرد بود.

اما در آغاز قرن قبل، یعنی قرن بیستم، امپریالیستها و نوکران آنان ـ درست مثل امروز ـ متفرعنانه تولد «قرن خویش» را جشن گرفتند. آنان به گوشه و کنار نظر می انداختند و دنیائی را می دیدند که زیر چکمه های شان اسیر است. فرود بیرحمانه سرنیزه های سرمایه مالی پیکر آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین از هم می درید. جنگ از چهره اروپا رخ بر بسته بود. رویزیونیستهای انترناسیونال دوم سرگرم زد و بند با کارفرمایان بودند و بر آتش خشم طبقه کارگر آب می پاشیدند. آغاز دوران رشد اقتصادی بی سابقه و دستیابی به فوق سودهای عظیمتر از همیشه پیش بینی میشد. امپریالیستها در سال ۱۹۰۰ این چنین به دنیا می نگریستند. اما هنوز بیست سال از آغاز قرن بیستم نگذشته بود که همه این تصورات باد هوا شد. جنگ سراسر اروپا را در بر گرفت. تاج ها بر سنگفرش خیابانها غلتیدند. انقلاب اکتبر، اتحاد شوروی سوسیالیستی را بوجود آورد و شلیک توپهایش، مارکسیسم ـ لنینیسم را بمثابه دومین مرحله مارکسیسم برای مردم ستمدیده دنیا به ارمغان آورد. با ظهور انترناسیونال سوم، بنای سازش طبقاتی که توسط رویزیونیستها بر پا شده بود فرو ریخت. کارگران و دهقانان اتحاد شوروی با در دست داشتن قدرت سیاسی شروع به ساختن یک نظام اجتماعی ـ اقتصادی کاملا نوین کردند که درها را بروی رشد حیرت انگیز نیروهای تولیدی گشود. کارخانجات و مزارع دیگر زنجیری بر دست و پای توده های زحمتکش نبوده بلکه به ابزاری برای متحول کردن جامعه توسط آنان تبدیل شدند. ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی گامهای نخستین در ترسیم راه رسیدن به جامعه ای عاری از استثمار بود.

امپریالیستها موفق به مهار شعله های انقلاب و رهائی ملی در اغلب کشورها شدند. آنان به لاف زنی پرداختند که جلوی انقلاب را گرفته اند. اما آرامش امپریالیستها دیری نپائید. بحران، فاشیسم، یک جنگ جهانی دیگر، و انقلابات بیشتر فرا رسید. در نتیجه پیروزی انقلاب چین، یک چهارم نوع بشر آزاد شد. این انقلاب، راه پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه را بنیان نهاد و دانش نظامی تکامل یافته ای را برای پرولترهای سراسر دنیا به ارمغان آورد که همانا «جنگ خلق» است. اردوگاه سوسیالیسم که یک سوم اهالی جهان را در خود جای داده بود به ظهور رسید. امپریالیستها و نوکرانشان برای در هم شکستن مبارزات رهائیبخش خلقهای تحت ستم تلاش کردند، نمایش فریبکارانه «اعطای استقلال» براه انداختند. اما ملل تحت ستم همچنان مراکز توفانی انقلاب پرولتری جهانی باقی ماندند. تحت رهبری مائوتسه دون یک خیزش انقلابی بیسابقه یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی انجام گرفت. در این انقلاب دهها میلیون کارگر، دهقانان و جوان انقلابی رهروان سرمایه داری را سرنگون کردند و گامهای عظیمی در راه متحول کردن جامعه بسوی آینده کمونیستی برداشتند. بسوی آینده ای که در آن تمامی تمایزات و آثار نشانه های استثمار طبقاتی بطور کامل محو میشود.

امپریالیسم، و ارتجاع و رویزیونیسم یکصدا عربده می کشند که «اینها ماجراهای قدیمی است؛ ما اول اتحاد شوروی تان را ربودیم و سپس چین تان را مجددا به چنگ آوردیم. دنیا مطمئنا در مشت ماست و طی قرون آتی نیز متعلق به ما خواهد بود.» بله؛ قبلا هم این لاف های متفرعنانه را شنیده ایم. مگر بعد از کشتار کموناردهای پاریس همین حرفها را نزدند؟ و دیدیم که فقط چند ده سال بعد سراسیمه از میدان نبردهای اکتبر سرخ روسیه پا به فرار گذاردند. مگر وقتی که سگهای رویزیونیست در اتحاد شوروی سوسیالیستی قدرت را غصب کردند همین حرفها را نشنیدیم؟ و دیدیم که کمی بعد در برابر امواج قدرتمند انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین سراسیمه و زخم خورده فرار را بر قرار ترجیح دادند. انقلاب فرهنگی، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را بمثابه مرحله جدید ایدئولوژی پرولتری، سومین و بالاترین مرحله آن، در سراسر دنیا اشاعه داد و موج عظیمی از خیزشها و قیام های انقلابی را برانگیخت.

حتی امروز هم که امپریالیستها متفرعنانه لاف پیروزی می زنند، جنگ خلقهای مائوئیستی با گذر از پیچ و خم ها در حال پیشروی هستند و ضربات سختی بر پیکر نظام کهن وارد می آورند. جنگهای خلق بیشتری در راه است. مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستها متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به پیش می روند تا مائوئیسم را بمثابه فرمانده و راهنمای موج نوین و در حال ظهور انقلاب پرولتری جهانی تثبیت کنند. مائوئیسم در وجود احزاب کمونیست که برای هدایت و رهبری این موج عظیم نوین بوجود میایند، تجسم می یابد. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از طریق احزاب و سازمانهای عضو و کاندیدای عضویت و هوادارانش در چهارگوشه جهان حضور دارد؛ از ایران گرفته تا کلمبیا، از بنگلادش و سری لانکا تا آمریکا و ایتالیا، از ترکیه و افغانستان تا هند و نیز در نقاط دیگر از آفریقا، منطقه کارائیب و اروپا. در پرو و نپال، پرولتاریا تحت رهبری احزاب پیشاهنگ مائوئیست خود که عضو «جنبش بین انقلابی انترناسیونالیستی» بار دیگر قدرت سیاسی سرخ توده ها را در مناطق وسیع روستائی برقرار کرده است.

این مناطق دور افتاده است؟ کم اهمیت است؟ مطمئنا برای

پرولتاریای آگاه و توده های تحت ستم و استثمار سراسر دنیا چنین نیست. پیروزی های الهامبخش در پرو و نپال همانقدر «دور افتاده» اند که منطقه پایگاهی «ینان» در چین بود. این مناطق از طریق مبارزه ای سخت و خونین برای برافراشتن پرچم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، دفاع از آن و بکاربست آن، فتح شده اند. این مناطق از طریق جان فشانی در راه خلق و درهم شکستن کارزارهای محاصره و سرکوب وحشیانه دشمن، ایجاد شده اند. نبرد بر سر «احیاء و ضد احیاء» در پرو و نپال در جریان است. که طی آن مرتجعین میکوشند قدرت سیاسی سرخ خلق را نابود کنند و جنگ خلق برای دفاع از مناطق پایگاهی که حاکمیت خلق در آنجا برقرار شده و گسترش آن به پیش میرود. در ترکیه تفنگ چریکهای دهقانی تحت رهبری مائوئیستهای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) راه برقرای مناطق پایگاهی سرخ را میگشایند؛ در کشورهای تحت سلطه، احزاب مائوئیست جدید عضو «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تشکیل شده و احزاب دیگر آن تقویت میشوند؛ علاوه بر نیروهای درون «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» نیروهای انقلابی و مائوئیست بیرون از آن در فیلیپین، هند، بنگلادش و سایر کشورها، مبارزات مسلحانه انقلابی را پیش میبرند؛ در اعماق کشورهای امپریالیستی «حفار دیرینه انقلاب» از طریق ایجاد و تقویت احزاب مائوئیست نقب می زند. برای کسانی که بخواهند ببینند، شواهد روشنی از پیشروی انقلاب در سراسر دنیا وجود دارد.

آینده روشن است؛ اما مسلما راه پر پیچ و خم است. ما مائوئیستها از بیان این واقعیت، هراس نداریم. ما پیروان مائوتسه دون هستیم که چنین می آموزد: «سختی در کار جهان هرگز، تنها باید صعود به قله ها را جرات کنی!» دستاوردهای شکوهمند گردان پیشرو ما در پرو، گواه زنده این گفته مائو است. حزب کمونیست پرو بعد از دستگیری صدرش در سال ۱۹۹۲ با اوضاع دشوار مواجه شد. اما سخنرانی قدرتمند و الهامبخش صدر گونزالو در اسارت که روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ ایراد شد، شهد شادی را به کام دشمنان زهر کرد. او قدرت ماتریالیستی خوشبینی انقلابی و روحیه کمونیستی را بنمایش گذاشت و خاطر نشان کرد که این ضربه فقط «پیچی در جاده است». او اعلام کرد که «راه طولانی است و ما باید به سر منزل مقصود برسیم. باید پیروز شویم!» حزب کمونیست پرو در مواجهه با کارزارهای سرکوبگرانه دشمن بر راه جنگ خلق پای فشرد، حملات پلید خط اپورتونیستی راست که با دشمن همکاری می کند و فراخوان خاتمه جنگ از طریق دستیابی به یک «توافق صلح» را می دهد را در هم کوبید، و تبلیغات دشمن را که میگوید صدر گونزالو شخصا فراخوان «توافقات صلح» را داده است، نقش بر آب کرد. هیچ گواهی که بتواند این ادعای دشمن را ثابت کند وجود ندارد و حزب کمونیست پرو آن را صحنه سازی دشمن خوانده و محکوم کرده است.

در ماه مارس ۱۹۹۵، «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در شرایط تداوم حبس انفرادی مطلق و خشونت بار صدر گونزالو، فراخوانی تحت عنوان «با تمام قوا از درفش سرخمان که در پرو به اهتزاز است دفاع کنیم» و در رد خط اپورتونیستی راست انتشار داد و خاطر نشان کرد که: «... مکاتبات غیر مستقیم و غیر قابل تائید که به صدر گونزالو و به مثابه بیان افکار وی نسبت داده میشود نمیتواند مورد قبول هیچکس واقع شود... نبرد برای خاتمه حبس انفرادی وی باید ادامه یابد.» توده های انقلابی سراسر جهان به خوبی می دانند رژیم فوجیموری که حزب کمونیست پرو آن را بمثابه یک رژیم فاشیستی، کشتارگر و وطن فروش محکوم می کند، به خاطر قتل عام ها و دروغ پردازی هایش شهره خاص و عام است.

امروز بعد از دستگیری رفیق فلیسیانو، رفیق خولیو رهبر کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو است. حزب کمونیست پرو از خط سرخ صدر گونزالو دفاع کرده و بر راه جنگ خلق پای فشرده و آن را توسعه داده است. حزب کمونیست پرو اعلام کرده که جنگ خلق اینک «پیچی در جاده» را که در مرحله تعادل استراتژیک ایجاد شده بود پشت سر نهاده و بی وقفه بسوی کسب قدرت در سراسر کشور به پیش می رود. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» کارزارهای دفاع از جنگ خلق در پرو، دفاع از جان صدر گونزالو، و رد خط اپورتونیستی راست را در سطح جهانی سازمان داده است. با توجه به گزارشات مبنی بر خطر فزاینده ای که جان صدر گونزالو را تهدید می کند، «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» همگام با حزب کمونیست پرو و مردم پرو از رژیم فوجیموری می خواهد که وی را در برابر نمایندگان مطبوعات و رسانه های تلویزیونی داخلی و خارجی قرار دهد و وی بتواند بطور مستقیم بیانیه ای ایراد کند. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» عزم خود به پیشبرد مبارزه در پشتیبانی از جنگ خلق و دفاع از جان صدرگونزالو - و در پیوند با آن، دفاع از جان رفیق فلیسیانو - را مورد تاکید مجدد قرار می دهد.

اگر امپریالیستها و نوکرانشان رویای مهار کردن جنگ خلق در پرو را در سر داشتند، اینک شبح دیگری را بالای سر خود می بینند: هیمالایا به آتش کشیده شده است. جنگ خلقی که توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و تحت رهبری رفیق پراچاندا آغاز شد، همچنان از دل نبردهای خونین علیه دشمن به پیش می رود. تمامی هیولاها و نوکرانشان مذبوحانه دست در دست هم گذارده اند تا رژیم ارتجاعی نپال را از مرگ محتوم نجات دهند. امپریالیسم آمریکا و دولت توسعه طلب هند، نقش تبهکارانه خاصی در کمک به رژیم نپال در کارزارهای جنایتکارانه سرکوب بازی می کنند. دولتهای ارتجاعی اسرائیل، سری لانکا و پرو نیز درگیر ماجرا هستند. اما جنگ خلق به پیشروی ادامه می دهد. در حال حاضر دو میلیون نفر در مناطق گسترده ای که از چنگال سلطه دشمن خارج شده، ساختن آینده ای نوین را آغاز کرده اند. آنان تحت رهبری حزب مشغول ایجاد نهادهای نوین قدرت هستند و از طریق سلاح هائی که از چنگ دشمن ربوده اند از این نهادها دفاع می کنند و آن را گسترش می دهند. بدون شک، راهی که در پیش است سهل و هموار نخواهد بود. هیچ پیشرفت تاریخی عظیمی، سهل و هموار نبوده است. جنگ خلق مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم پایداری خواهد کرد و پیروز خواهد شد. این جنگ بنوبه خود به خلقهای سایر کشورها خاصه در جنوب آسیا الهام می بخشد

تا جنگ علیه امپریالیسم و ارتجاع را برپا دارند.

ما وعده ها و آینده ای که امپریالیستها و نوکرانشان نوید می دهند را دور می ریزیم. آنان باد به غبغب میندازند که مارکسیسم، دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم و حزب کمونیست بر اثر فروپاشی اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی، شکست خورده است. آنان ادعا میکنند که دمکراسی و سرمایه داری غرب می رود تا به عصر نوینی از بهروزی و رفاه بینجامد. ولی نمی توانند منکر این واقعیت شوند که آنچه در اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی فرو پاشید، هیچ چیز جز رویزیونیسم ورشکسته نبود. نمی توانند منکر شوند که وعده های سرمایه داری تنها فلاکت بیشتر برای میلیونها انسانی که قبلا توسط سوسیال امپریالیسم لگد مال می شدند، به بار آورده است. نتیجه ای که حاصل شده، صلح نیست بلکه جنگهائی است که مرتجعین براه انداخته اند و رقابتهای امپریالیستی به آنها دامن می زند. آنچه به ظهور می رسد، صلح جهانی نیست بلکه مراکز جدید رقابت امپریالیستی است. از بین دو گرایش انقلاب و جنگ جهانی، اولی عمده است. تضاد عمده بین امپریالیسم و ملل و خلقهای تحت ستم است. امپریالیستها در بحبوحه اوضاع بی ثبات و جنگها و خیزشها، مشغول پرمدعائی و محاسبه سودهای خویشند. ولی ما کمونیستها فرصتهای نوینی برای پرولتاریا و توده ها مشاهده می کنیم تا بار دیگر از طریق ایجاد و تقویت احزاب مائوئیست نوین و بر پا کردن جنگ خلق های جدید و گسترش و هدایت آنها بسوی پیروزی، مدعی میراث سوسیالیستی خویش شوند. ما این جنگ را در هر دو نوع کشور، خواه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خواه دژهای امپریالیستی، برحسب شرایط مشخص هر کشور، بر پا کرده و به پیش خواهیم برد. و مسلما چنین خواهد شد.

اما درباره این ادعای امپریالیستها و نوکرانشان که بازار آزاد به عصر نوینی از صلح و رفاه می انجامد چه باید گفت؟ بگذارید به واقعیات نگاه کنیم. در آغاز قرن نوزده، سطح متوسط معیشت در ثروتمندترین کشورها، فقط سه برابر فقیرترین کشورها بود. در سال ۱۹۰۰، این نسبت به شش برابر رسید. امروز این نسبت، بیست برابر شده است. سخنگویان امپریالیست درباره بهبودهائی که در زمینه خدمات درمانی و افزایش سن متوسط صورت گرفته حرافی می کنند. در حالی که پیشرفته ترین و پر هزینه ترین خدمات درمانی در اختیار ثروتمندان کشورهای غربی قرار دارد، هر روز ۴۰ هزار کودک در کشورهای جهان سوم بر اثر بیماریهای قابل علاج جان می دهند. در ایالات متحده آمریکا، از هر ۱۰ کودک، یک تن در فقر مطلق بسر می برد. بیش از ۳۵ میلیون نفر به درجات گوناگون از گرسنگی رنج می برند. اما انقلاب تکنولوژیک چه؟ نتایج معینی دارد؟ بله. یک نفر بنام «بیل گیتز» چنان ثروتی بهم زده که معادل مجموع تولید ناخالص ملی فقیرترین کشورهای جهان است. به اینترنت بپردازیم. خیلی ها دچار این توهمند که اینترنت به عصر جدید دمکراسی جهانی متکی بر ارتباط مستقیم مردم خواهد انجامید. اما روز به روز بیشتر روشن می شود که بطور کلی اینترنت وسیله ای برای مرتبط کردن بازارهای گسترده سرمایه داری و تسریع ارتباطات میان آنهاست. تحت این سیستم، تکنولوژی و دانشی که طی نسل های بیشمار توسط نوع بشر ایجاد شده نه در خدمت رهائی بشر بلکه برای ثروتمند کردن تصاحب کنندگان آن به کار گرفته می شود. تا زمانی که یک اقلیت منابع جهان را تحت مالکیت و کنترل خویش دارد، و تا زمانی که این اقلیت استثمارگر قدرت سیاسی را صاحب است، ثروت و دانشی که توسط خلقهای جهان ایجاد شده هرگز در خدمت منافع مردم قرار نخواهد گرفت.

در یک ترانه قدیمی، انقلابیون ایرلندی چنین می خوانند: «ما فقط جهان را می خواهیم.» دقیقا همینطور است. پرولتاریا و توده های زحمتکش تنها خواهان این هستند. آیا خواست عادلانه ای نیست؟ به نیروهای کور امپریالیسم بنگرید که چگونه حریصانه در پی کسب سود، نوع بشر را تکه پاره میکنند؛ کل کره ارض را به تباهی می کشانند و حیف و میل می کنند. به حاکمان مرتجع در کشورهای تحت سلطه نگاه کنید که چگونه خلق و سرزمین را به اربابان امپریالیست خود می فروشند تا حسابهای بانکی شان را پر کنند و در ناز و نعمت غوطه ور شوند. به موقعیت نوع بشر نگاه کنید که چگونه گرفتار ستم طبقاتی، ملی، جنسی، نژادی، قومی و کاستی است. چگونه گرفتار شووینیسم، تحجر مذهبی، کار کودکان، تجارت بدن انسان، اشکال وحشیانه انقیاد فئودالی و فرو رفتن در فلاکتی غیر قابل تصور است. به نیروی خلاقه بشر بنگرید که چگونه توانائی عظیم نیروهای تولیدی اش در اسارت یک نظام غیر منطقی و غیر انسانی به فغان آمده است. ما جهان را می خواهیم؛ همه آن را؛ و این تنها چیزی است که می خواهیم. ما مائوئیستها، متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، قاطعانه اعلام می کنیم به مسئولیتهائی که این خواسته محقانه توده های تحت ستم و استثمار سراسر جهان بر دوشمان قرار داده، عمل خواهیم کرد. بله، ما همدوش با مردم، متکی بر آنان و در خدمت آنان، نبرد را رهبری خواهیم کرد تا قرن بیست و یکم را به قرن جنگهای خلق تبدیل کنیم و بسوی آینده شکوهمند کمونیسم راه بگشائیم.

زنده باد انقلاب جهانی پرولتری!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

زنده باد جنگهای خلق!

زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو زیر و رو کنید!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید در قلب ستمدیدگان جای گیرد!

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) - حزب کمونیست افغانستان - حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) - حزب کمونیست نپال (مائوئیست) - حزب کمونیست پرو - حزب کمونیست ترکیه مارکسیست - لنینیست - سازمان کمونیستی مارکسیست - لنینیستی تونس - حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش) - سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا) - گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا - حزب کمونیست انقلابی آمریکا - اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر احزاب و سازمانهای فوق، گروه های دیگری نیز کاندیدای عضویت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند

که برای ایجاد احزاب پیشاهنگ کمونیستی مبارزه می کنند.

BCM RIM, LONDON WC1N 3XX, U.K.

مصاحبه با کمیته
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

تسریع انقلاب جهانی پرولتری

مصاحبه زیر با یکی از اعضای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اوائل سال ۲۰۰۰ انجام شده است.

ج.ب.ف: اوضاع جاری جهان از نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چگونه است؟

کمیته: به اعتقاد ما اوضاع بین المللی عموما برای پیشرفت مبارزه انقلابی، مساعد است.
اگر چه کماکان با موج بلند مبارزات انقلابی در مقیاس جهانی (نظیر آنچه در گذشته شاهدش بودیم و در آینده نیز خواهیم بود) مواجه نیستیم ولی با اطمینان می توانیم از این صحبت کنیم که موج نوین انقلاب پرولتری جهانی در حال ظهور است.
این واقعیتی است که تجدید تقسیم قسمی جهان و فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوکش، برای قدرتهای امپریالیستی و مشخصا آمریکا فرجه ای ایجاد کرده است. لیکن علیرغم ادعاهایشان، هیچگونه بهبود پایدار در سطح جهانی ایجاد نشده، و امواج جدید بحران و انفصال در برخی مناطق نظیر شرق آسیا بروز کرده است. یعنی در همان مناطقی که با جار و جنجال به عنوان بهره ور و موتور نوسازی سرمایه داری معرفی می شدند.
شک نیست که امپریالیسم مبنای مادی انقلاب پرولتری را از میان برنداشته و نمی تواند بردارد. حتی همین امروز که امپریالیسم آمریکا با تفرعن از موفقیت هایش دم می زند، وضعیت زندگی بخشهای عظیمی از توده های مردم در اکثر نقاط جهان به شدت داغان می شود. امواج جدید نفوذ امپریالیستی که تحت عنوان گلوبالیزاسیون براه افتاده، قدرت خرید بخشهائی از طبقات میانی را بالا برده، اما مایحتاج اساسی از خوراک گرفته تا خدمات درمانی و مسکن را بیش از پیش از دسترس توده های تحتانی دور کرده است. حتی در پیشرفته ترین کشورهای امپریالیستی، شاهد اشاعه نومیدی و درماندگی هستیم. اوضاع کنونی برای توده ها فقط می تواند وخیم تر شود. امواج جدید بحران به ناگزیر نظام امپریالیستی را در بر خواهد گرفت.

ج.ب.ف: مائو به ما می آموزد که در هر فرایند، یک تضاد عمده وجود دارد. اگرچه همه تضادها با یکدیگر ارتباط متقابل دارند اما تضاد عمده است که بیشترین تاثیرات را بر تکامل تمامی تضادهای اصلی دیگر می گذارد. آیا در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یک ارزیابی مشترک از تضاد عمده در جهان امروز وجود دارد؟

کمیته: بله. تضاد بین امپریالیسم و خلقها و ملل ستمدیده، تضاد عمده جهان امروز است. در شماری از کشورهای تحت سلطه، مبارزه مسلحانه انقلابی تحت یک رهبری مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی به پیش می رود. بعلاوه، طی شش ساله اخیر خیزشهای قدرتمند توده ای در برخی کشورها نظیر مکزیک، کره، اندونزی و زئیر (که اینک جمهوری دمکراتیک کنگو خوانده می شود) اتفاق افتاده است. این خیزشها اگرچه به خاطر فقدان رهبری مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی نمی توانند به یک انقلاب پرولتری منجر شوند، لیکن بیانگر تشدید تضاد عمده اند. مراکز توفانی انقلاب جهانی پرولتری، همانگونه که جنبش ما از هنگام تاسیس خود اعلام کرد، کماکان کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین است.

ج.ب.ف: آیا معنایش اینست که انقلاب فقط در کشورهای تحت سلطه امکان پذیر است؟

کمیته: خیر. کل جهان مالامال از تضاد و تلاطم است و تضادهای اصلی جهان حادتر می شوند. این شامل تضاد پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی نیز هست که خود را به شکل انواع گوناگون مبارزه، منجمله شورشهائی نظیر آنچه در سال ۱۹۹۲ در لس آنجلس به وقوع پیوست نشان می دهد. در برخی کشورهای امپریالیستی، جنبشهای توده ای مهمی که طبقه حاکمه و نهادهای ارتجاعیش را نشانه گرفته، در حال شکل گیری است.
بروز جنگهای تمام عیار در منطقه بالکان، علیرغم خصلت ارتجاعی این درگیریهای نظامی، نشان می دهد که هیچ نقطه ای از جهان، حتی کشورهای امپریالیستی، از تلاطمات و انفصالات قهرآمیز مصون نیست. و این اوضاع با خود، بروز فرصتهای انقلابی را به همراه دارد.

ج.ب.ف: نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره دو روند انقلاب و جنگ جهانی در اوضاع بین المللی جاری چیست؟

کمیته: طی دوره اخیر خطر جنگ جهانی امپریالیستی موقتا تخفیف یافته که این خود نتیجه تغییرات در اوضاع جهانی است. انقلاب، روند عمده در جهان امروز است. با وجود این، فقط زمانی جهان بطور قطع از خطر جنگ جهانی خلاص خواهد شد که انقلاب پرولتری، امپریالیسم را نابود کند.

ج.ب.ف: اگر اوضاع عموما مساعد است، پس چه چیزی مانع پیشروی بیشتر جنبش انقلابی در سطح جهانی است؟

کمیته: همگان می دانند که ما شکاف موجود میان نارضایتی فزاینده ـ و حتی قیام ـ توده ها، و توانائی نیروهای طبقاتی آگاه یعنی مارکسیست ـ

لنینیست . مائوئیستها در رهبری کردن و پیشبرد این مبارزات را به مثابه بخشی از مصاف انقلابی علیه رژیمهای حاکم، پر نکرده ایم. در اغلب موارد و در بیشتر کشورها، توده های مبارز فاقد رهبری هستند و کورکورانه و محروم از ایدئولوژی رهائیبخش مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم نبرد می کنند. پیشرفتهای ما واقعی ودر حال افزایش است، لیکن هنوز پاسخگوی هدف والائی که اعلامش کرده ایم یعنی فتح جهان، نیست. در اغلب کشورها کماکان حزب پیشاهنگ پرولتری موجود نیست و هیچ دورنمای روشنی برای ایجادش نیز وجود ندارد.

بدون یک حزب پیشاهنگ مبتنی بر مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم که ایدئولوژی علمی پرولتاریای بین المللی است، انقلاب شکست خواهد خورد یا اینکه به نردبان ترقی استثمارگران جدید تبدیل خواهد شد. برای این که بتوانیم نیروی نهفته در اوضاع کنونی را به پیشرفتهای انقلابی واقعی تبدیل کنیم، باید در مواجهه با امپریالیستها و مرتجعین و فرصت طلبان، درفش سرخ مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم را هر چه رفیعتر به اهتزاز درآوریم و احزاب پیشاهنگ را بسازیم. امروزه وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، یکی از عوامل اصلی است که تحقق هر چه سریعتر این اهداف را امکان پذیر می کند.

ج.ب.ف: طی دوره اخیر، تکامل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چگونه بوده است؟

کمیته: به دستاوردهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی طی ۱۶ سالی که از تاسیسش می گذرد نباید کم بهاء داد. این جنبش، خود را به مثابه مرکز جنینی نیروهای مارکسیست . لنینیست . مائوئیست دنیا تثبیت کرده است. احزاب و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش در عرصه نبرد انقلابی پیشرفت کرده اند و این امر کل جنبش ما را به پیش رانده است. در این زمینه، می خواهیم توجه همگان را مشخصا به حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جلب کنیم که جنگ خلق را به مثابه مشعل روشنائی بخش ستمدیدگان سراسر دنیا رهبری می کنند. در ترکیه، رفقای ما مبارزه مسلحانه علیه رژیم ارتجاعی را به پیش می برند و پیشرفت هر چه بیشتر حزب کمونیست ترکیه (م . ل) در ارتباط نزدیکتر با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مسلما به ظهور قدرتمند جنگ خلق در آن کشور یاری خواهد رساند.

در بنگلادش، ۳۰ سال است که حزب پرولتری پوربابنگلا در مواجهه با مشکلات عظیم و سرکوبگری دشمن، همچنان مبارزه مسلحانه را به اشکال مختلف پیش می‌برد. در حال حاضر، رفقا در بنگلادش درگیر بحث بر سر چگونگی تکامل مبارزه به مرحله یک جنگ خلق پایدارند.

در کشورهائی که نیروهای شرکت کننده یا هوادار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حضور دارند، تلاشهای جدی برای ایجاد و تقویت احزاب پیشاهنگ مائوئیستی و تدارک برپائی جنگ خلق به عمل می آید.

اما هیچ پیشرفتی در جنبش کمونیستی هرگز مستقیم الخط، و بدون فراز و نشیب انجام نمی گیرد. پیشرفت، حاصل نبرد سرسختانه است و از دل مبارزه در تمامی سطوح نتیجه می شود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز در گذر از فراز و نشیب ها تکامل می یابد و همانند تمامی پدیده های نوین، با مسائل نوین مواجه می شود.

ج.ب.ف: وضعیت جنگ خلق در پرو چگونه است؟

کمیته: گردان پیشرو ما در آن کشور، یعنی حزب کمونیست پرو که تحت خط انقلابی صدر گونزالو ساخته و پرداخته شده، در سراسر تاریخ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نقش پر اهمیتی بازی کرده است. این حزب، اینک فصل شکوهمند دیگری را در مبارزه انقلابی جهان گشوده است. رفیق گونزالو در سخنرانی داهیانه ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ خود اعلام کرد که دستگیری وی برخلاف ادعای دشمن یک شکست بزرگ نبوده بلکه فقط «پیچی در جاده» است. حزب با خوشبینی انقلابی پرولتری و فداکاری و مبارزه سرسختانه به مصاف دوران دشوار بعد از دستگیری صدر گونزالو شتافته است. حزب از جنگ خلق دفاع کرده، آن را همچنان به پیش برده است. کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو اعلام کرده که اینک جنگ خلق، «پیچ جاده» را پشت سر گذاشته است.

بعلاوه حزب کمونیست پرو با حملات تبهکارانه خط اپورتونیستی راست که از درون حزب سر بلند کرد و مدافع توافقات صلح برای خاتمه بخشیدن به جنگ خلق بود نیز باید مقابله می کرد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در نبرد علیه خط اپورتونیستی راست شرکت جسته است که برای نمونه می توان از فراخوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنید» و انتشار مقاله مهمی که به درخواست کمیته جنبش نگاشته شد، نام برد. (۱)

ج.ب.ف: نظرتان در مورد این ادعای رژیم فوجیموری و رهبران خط اپورتونیستی راست چیست که فراخوان توافقات صلح را خود صدر گونزالو داده است؟

کمیته: این واقعیتی است که رژیم فوجیموری و طرفداران خط اپورتونیستی راست چنین ادعائی می کنند. تحقیق و بررسی ما نشان داده که هیچ سندی مبنی بر اینکه صدر گونزالو پشت فراخوان توافقات صلح برای خاتمه جنگ خلق است وجود ندارد. امروز بعد از گذشت ۶ سال از نخستین باری که فراخوان توافقات صلح از درون زندانهای پرو صادر شد، این امر کماکان صادق است. حزب کمونیست پرو همچنان ادعاهای فوجیموری را به مثابه «صحنه سازی» محکوم می کند.

فراخوان سال ۱۹۹۵ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت عنوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم» به درستی و وضوح اعلام می کند:

«صدر گونزالو تحت شدیدترین شرایط اسارت در چنگال رژیم ارتجاعی قرار دارد. او از تماس با وکلایش محروم شده و در حبس انفرادی بسر می برد. تا به حال تقاضای ۵ هیئت معتبر بین المللی برای ملاقات با وی را رد کرده اند و رژیم رجز می خوانند که اخبار و اطلاعات به شکل کاملا محدود و کنترل شده به صدر گونزالو می رسد. رژیم فوجیموری به خاطر کشتارگری و دروغ و تقلب و آزار جسمی و روحی زندانیان جنگی رسوای خاص و عام است. تحت چنین شرایطی، نمی توان بر تماسهای غیرمستقیم و غیر قابل تاییدی که به صدر گونزالو نسبت داده می شود صحه گذاشت و معرف افکار وی دانست. مبارزه برای پایان بخشیدن به حبس انفرادی وی باید ادامه یابد.»

«روشن است که خط مذاکره، خلاف خط پایه ای حزب کمونیست پرو است که جنگ خلق را هدایت کرده و تحت رهبری صدر گونزالو ساخته و پرداخته شده است.

ادامه تلاش برای مشخص کردن دیدگاه های کنونی صدر گونزالو، حائز اهمیت است. در عین حال، مسئله کلیدی خط است و نه مولف آن.»

ج.ب.ف: نظرتان در مورد بحثی که حرف از بروز «مبارزه دو خط» از درون حزب کمونیست پرو را نادرست می داند، چیست؟

کمیته: در این مورد هم موضع پایه ای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی روشن است. این موضع در مقاله مهمی که تحت عنوان «درباره مفهوم مائوئیستی مبارزه دو خط» در مجله جهانی برای فتح منتشر شد، بازتاب یافته است. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به ما می آموزد که مبارزه دو خط، یک وجه اجتناب ناپذیر تمامی تشکلات کمونیستی است و این مبارزه به نبردهای شدید بر سر خط و خصلت حزب پا خواهد داد.

این بحث ما به معنای تبلیغ لیبرالیسم نیست. به معنای این نیست که به خط یا مقرهای فرماندهی رویزیونیستی، «اجازه» باقی ماندن در حزب می دهیم. تشخیص رویزیونیسم و نبرد علیه آن، به هیچوجه به معنای مشروعیت بخشیدن به رویزیونیسم نیست.

ج.ب.ف: برخی اظهار کرده اند که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو بر سر این نکات با هم سر شاخ شده اند.

کمیته: کل جنبش ما با رفقای کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در نبرد علیه خط اپورتونیستی راست، ادامه جنگ خلق در پرو، مبارزه برای دفاع از جان صدر گونزالو که مبارزه برای خاتمه بخشیدن به حبس انفرادی و حضور مستقیم وی در برابر رسانه های داخلی و خارجی را نیز در بر می گیرد، متحد است. همراه با این، ما برای دفاع از جان رفیق فلیسیانو نیز مبارزه می کنیم. ما در دفاع از خطی که صدر گونزالو برای انجام انقلاب در پرو ساخته و پرداخته است، متحدیم. این اتحادی قدرتمند است و از هر بوته آزمایشی پیروز بیرون خواهد آمد. در عین حال، شک نیست که در سطح بین المللی اغلب اختلاف نظراتی بین مائوئیستها وجود دارد. و این موضوع نیز مستثنی نیست. اختلاف نظرات از طریق بحث و مبارزه میان مائوئیستها حل می شود و به سطح بالاتر و محکمتری از وحدت می انجامد. این حقیقتی است که طی حیات ۱٦ ساله جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به اثبات رسیده است. دشمنان جنبش ما کوشیده اند که بر سر اختلاف نظرات واقعی یا مجازی بین حزب کمونیست پرو و کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا سایر احزاب و سازمان های شرکت کننده در آن، گمانه زنی کنند. اطلاعیه ای که به مناسبت هزاره جدید تحت عنوان «برای یک قرن جنگ خلق، پیش به سوی پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم!» رسما به تصویب احزاب و سازمان های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسیده نشانگر بی پایه بودن این گمانه زنی هاست.

یک اصل مهم در مورد این اختلاف نظرات، ضرورت بحث بر سر آنها به صورت درونی است. یعنی درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به شکل خصوصی بین احزاب و سازمانهای شرکت کننده در آن، و پرهیز از علنی کردن مجادلات درونی. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، خود در این زمینه مرتکب برخی اشتباهات جدی شده است. منجمله تشویق انتشار برخی مقالات در مجله «جهانی برای فتح» بر سر مسائلی که واقعا مناسب یک نشریه علنی نبود (۲)

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصمم است که منبعد کاملا از تکرار چنین اشتباهاتی که به اتحاد جنبش ما لطمه می زند، اجتناب کند. بعلاوه اطمینان داریم سایر کسانی هم که اشتباهات مشابهی مرتکب شده اند، آنها را تصحیح کرده از این تجارب خواهند آموخت. در دوره اخیر، کل جنبش ما به سطح بالاتری از اتحاد دست یافته، مصمم است از این دستاورد حفاظت کرده، آن را بیش از پیش ارتقاء دهد.

ج.ب.ف: نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد جنگ خلق در نپال چیست؟

کمیته: یکی از مهمترین تحولات چند ساله اخیر در حیات جنبش ما، و بطور کلی در تکامل مبارزه انقلابی در سطح جهانی، ظهور جنگ خلق از سال ۱۹۹٦ در نپال است. شور و شوق عظیم انقلابی که در نتیجه آغاز شجاعانه جنگ خلق به وسیله حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به پاخاسته، منبع الهامبخش بزرگی برای رفقای تمامی احزاب و سازمانهای جنبش ما محسوب می شود.

کل جنبش ما از زمان تاسیس، از ارتباط زنده با رفقای نپال بهره مند بوده است. به همین ترتیب، زمانی که این رفقا می بایست برای طرد خط راست روانه م.ب. سینگ رهبر حزب کمونیست نپال (مشعل) نبرد می کردند، کل جنبش ما نیز با وظیفه مبارزه با سینگ مواجه شد. حزب سینگ تنها نیرو در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که در سال ۱۹۹۳ با تصویب مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به شدت مخالفت کرد.

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در جنبش ما نقش فعالی بازی کرده و علیرغم فشار و مسئولیت عظیمی که امر رهبری جنگ خلق بر دوشش نهاده، بر نقش خویش در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی افزوده است. در حالی که سینگ همواره در پی نفی تجربه جنگ خلق در پرو بود، رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) این تجربه را از نزدیک دنبال و مطالعه کردند تا درسهایش را جذب کنند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) فعالانه به انتقاد از خط اپورتونیستی راستی که از درون حزب کمونیست پرو سر بلند کرد پرداخت و توانست درسهایش را در مبارزه برای آغاز جنگ خلق بکار بندد. تجربه رفقای نپال تبارز مهمی از این اصل است که شرکت در جنبش بین المللی کمونیستی نه تنها مانع بکار بستن خط مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی در کشور خود نیست، بلکه به انجام این کار بسیار کمک می کند. اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) از جنبش ما در سال ۱۹۹۸ که نتیجه یک مبارزه طولانی با این حزب بود و به علت مخالفتش با مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در تئوری و پراتیک انجام گرفت، یک پیروزی مهم به حساب می آمد. این امر تاکیدی است مجدد بر ارتباط متقابل مبارزه در هر کشور با مسائلی که در برابر جنبش ما به مثابه یک کل قرار دارد.

در جریان این مبارزه، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چیزهای بسیاری آموخته، درک خود از قانونمندی های جنگ خلق را عمق بخشیده است. رابطه متقابل جنبش و رفقای نپال گواه آن است که کل جنبش ما می تواند به وسیله تلاشهای کمیته و طرق دیگر، بخشی از این فرایند شورانگیز باشد و تجربه و درسهای این رفقا را جذب کنند.

در جریان این کار، و نیز با ادامه تلاش برای جذب تجربه و درسهائی که توسط رفقا طی بکار بست مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در پیشبرد جنگ خلق در پرو انباشت کرده اند، و مطالعه تجارب مثبت و منفی سایرین در انجام جنگ انقلابی، شناخت کلی ما از قانونمندی های جنگ خلق در حال افزایش است.

ج.ب.ف: جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از انترناسیونالیسم پرولتری چه درکی دارد؟

کمیته: ما بر تعریف مشهور لنین از انترناسیونالیسم پرولتری تاکید کرده ایم: «یک نوع، و فقط یک نوع انترناسیونالیسم واقعی وجود دارد. فعالیت صمیمانه برای تکامل جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خود، و پشتیبانی (از راه تبلیغات و کمک معنوی و مادی) از این مبارزه و فقط و فقط از این خط بلااستثناء در هر کشور.» (۳)

رهنمود لنین، مفهومی عمیق دارد. معنایش اینست که هرگز نباید انترناسیونالیسم پرولتری را به نوعی «همبستگی» بی خطر که وظیفه انجام انقلاب در «کشور خود» را به حال خود رها می کند تقلیل دهیم. بعلاوه توجه شما را به بخش دوم تعریف لنین جلب می کنیم که از ضرورت پشتیبانی از یک جهت گیری انقلابی پرولتری در تمامی کشورها ـ بدون استثناء ـ می گوید.

وظیفه اساسی حزب در هر کشور، تدوین خط انقلاب آن کشور است که این شامل حل مسائل مبارزه دو خط درون حزب نیز هست. اما مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم هرگز یک امر «ملی» نیست. کمونیستهای مسئول نمی توانند در شرایطی که رفقا در سایر کشورها درگیر مباحثه بر سر مسائل حیاتی انقلابند، بی خیال کنار بنشینند.

ج.ب.ف: خوانندگان مجله ما اغلب می پرسند که چگونه می توانند به تکامل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک کنند و در این کار نقش بگیرند.

کمیته: مجله «جهانی برای فتح» که منظما به انگلیسی و اسپانیایی و فارسی منتشر می شود نقش مهمی در اشاعه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در سراسر دنیا بازی می کند، اما نیاز به گسترش هر چه بیشتر این کار است. بطور مشخص، انتشار مجله به تعداد بیشتری از زبانها، افزایش تیراژ و توزیع آن در شمار بیشتری از کشورها اهمیت دارد. ما امیدواریم که خوانندگان «جهانی برای فتح» فعالانه در تحقق این اهداف سهم بگیرند. از شنیدن خبر انتشار قریب الوقوع مجله به زبان هندی و انتشار منظمتر ترجمه ترکی آن در آینده نزدیک خوشحال شدیم.

امیدواریم که خوانندگان «جهانی برای فتح» با احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا تشکلاتی که کاندید شرکت در این جنبش هستند در کشور خود تماس بگیرند. و در کشورهائی که کماکان چنین نیروهائی وجود ندارند، خوانندگان مجله خودشان مستقیما با جنبش تماس برقرار کنند.

ج.ب.ف: نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد تشکیل یک انترناسیونال نوین کمونیستی چیست؟ آیا این شامل مائوئیستهای خارج از این جنبش هم میشود؟

کمیته: ما از همان زمان تاسیس جنبش بر ضرورت یک انترناسیونال کمونیستی نوین تاکید کرده ایم. واضح است که مبارزه برای تشکیل چنین انترناسیونالی ضرورتا شامل نیروهای مائوئیست خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هم خواهد بود. انترناسیونال کمونیستی نوین باید جمع بزرگی از احزاب راستین مائوئیست را در بر گیرد، و شناخت و تجربه ای که در سراسر دنیا در راه انجام انقلاب به دست آمده، باید بخشی از سنتزی باشد که در خط و برنامه این انترناسیونال بازتاب خواهد یافت.

ما مکررا بر ضرورت یک انترناسیونال نوین کمونیستی تاکید کرده ایم. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در عین حال که گام مهمی در راستای این انترناسیونال است لیکن نمی تواند این نقش را ایفاء کند. این هم در مورد وجوه کمی مسئله صدق می کند و هم وجوه کیفی آن. کماکان کشورهای بسیاری وجود دارد که ما در آنجا حضور نداریم و در برخی نقاط، مبارزات بسیار مهم پرولتاریا و ستمدیدگان نیز جریان دارد که بوسیله تشکلات کمونیستی راستین خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رهبری می شود. این هم واقعیتی است که سطح وحدت و شناخت جمعی ما، علیرغم پیشرفتها و دستاوردهای عظیمی که طی سالیان گذشته در این زمینه حاصل شده، هنوز با یک انترناسیونال نوین کمونیستی خوانائی ندارد. خلاصه اینکه، یک انترناسیونال نوین کمونیستی معرف یک پیشرفت، یک جهش، فرای سطح اتحاد و شناختی که تاکنون بدست آورده ایم خواهد بود.

ج.ب.ف: مانع عمده در راه اتحاد نیروهای مائوئیست در سطح بین المللی چیست؟

کمیته: بزرگترین مانع کماکان درک ناموزون و قسما متضاد از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در بین نیروهائی است که مدعی در دست داشتن پرچم مائوئیسم هستند. این امر بسیار مرتبط است با مسئله تثبیت یک خط عمومی و برنامه برای انترناسیونال نوین کمونیستی. برخی سئوالات کلیدی که در مورد آنها درکهای ناموزون و حتی متضادی میان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سایر نیروهای مائوئیست وجود دارد بدین قرار است: جهانشمول بودن راه جنگ خلق؛ درک کامل آموزه های مائوتسه دون در مورد ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا؛ و درسهای مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن. این امر خود را به وضوح در تفاسیر متفاوت از تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، بویژه کودتا در چین، و پاسخ به این سئوال بروز می دهد که آیا همانگونه که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیگیرانه مطرح کرده، جنبش بین المللی کمونیستی طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی به رفیعترین قله خود رسید، یا اینکه از همان دوران کودتای خروشچف در اتحاد شوروی کمابیش به سراشیب افتاده بود؟ دیدگاهی که جنبش بین المللی کمونیستی را از زمان خروشچف در سراشیب می بیند، از تشخیص تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم بوسیله مائوتسه دون به یک مرحله نوین و عالیتر باز می ماند و به مبارزه عظیمی که علیه رویزیونیسم مدرن شوروی انجام گرفت نیز کم بهاء می دهد.

بعلاوه، برخی کمونیستهای خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اصولا نیاز به یک «مرکز» در جنبش بین المللی کمونیستی را قبول ندارند. یعنی هنوز قانع نشده اند که به یک انترناسیونال نوین کمونیستی نیاز است.

ج.ب.ف: درباره سایر ابتکاراتی که در جنبش بین المللی کمونیستی انجام گرفته، چه می گوئید؟

کمیته: جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

به دقت تحولات درونی تمامی نیروهائی که مدعی پرچم مائوئیسم هستند را دنبال می کند. در حال حاضر ما در مباحثات و بحثهائی که درون صفوف گسترده تر جنبش بین المللی کمونیستی جریان دارد شرکت داریم، و در آینده نیز بیش از این شرکت خواهیم کرد. نامه ای که خطاب به کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست نوشتیم، نمونه ای از این امر است. (این نامه در همین شماره مجله باز تکثیر شده است - جهانی برای فتح) در دوره ای که پیشاروی ماست، باید سرسختانه مبارزه کنیم. این مبارزه نه بر مبنای منافع تنگ نظرانه تشکیلاتی، بلکه باید به خاطر تقویت و جا انداختن یک خط صحیح انجام شود تا این به خط پایه‌ای اتحاد نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در سراسر جهان تبدیل شود.

ج.ب.ف: جمعبندی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از پروسه ایجاد احزاب نوین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست چیست؟

کمیته: خوشحالیم از اینکه می توانیم خبر ایجاد حزب کمونیست مائوئیستی در ایتالیا که یکی از اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است را به اطلاع برسانیم. طرح برنامه حزب پیشاهنگ کمونیستی در ایران که اخیرا بوسیله اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) انتشار یافته، معرف یکی از آخرین گام ها در پروسه تاسیس حزب در آن کشور است.

نحوه تاسیس یک حزب راستین پیشاهنگ بر حسب کشورهای گوناگون و شرایط مشخص هر دوره از پروسه انقلاب در آن کشورها، متفاوت خواهد بود. با وجود این، می توان برخی جوانب کلیدی و جهانشمول تاسیس حزب را معلوم کرد.

حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست باید بر یک خط و برنامه صحیح مبتنی باشد. معنایش اینست که اصول عام مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم باید برای تحلیل از خصوصیات ویژه هر جامعه معین، و ترسیم جهت گیری پایه ای انجام انقلاب بکار بسته شود. به قول «بیانیه» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای تحقق این امر، ساختمان حزب باید با پاسخگوئی به «سئوالات عاجل سیاسی که باید برای پیشرفت جنبش انقلابی حل شود» مرتبط باشد. این امر، تلاش پیگیرانه برای اعمال مشی توده ای برای رهبری و به پیش راندن توده ها و همزمان آموختن از آنان را الزام آور می سازد. بعلاوه پیش شرط تاسیس حزب، تلاش برای تکوین اسکلت حداقل یک ساختار تشکیلاتی است که بتواند پراتیک انقلابی را بر اساس خط صحیح حزب جلو ببرد.

مضاف بر این، یک خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح فقط می تواند در جریان نبرد علیه خطوط رویزیونیستی در سطح ملی و بین المللی تکوین یابد. در عین حال که باید هم علیه انحرافات راست و هم «چپ»، هم علیه رویزیونیسم و هم دگماتیسم مبارزه کنیم، اما خطر عمده رویزیونیسم است. حزب باید در جریان مبارزه طبقاتی منجمله در جریان مبارزه دو خط، ساخته شود.

در گذشته درکهای نادرستی در مورد این پروسه وجود داشته است. برخی اوقات اهداف کمی من در آوردی مد نظر قرار گرفته که عدم تحقق آنها به بحثهائی انجامیده که تاسیس حزب را بی دلیل به تعویق انداخته است. در عین حال که تاسیس حزب مستلزم «کیفیت» اساسی معینی است، تبارز کمی این کیفیت (مثلا تعداد کادر و میزان نفوذ در بین توده ها) به حد قابل توجهی متفاوت خواهد بود.

یک وظیفه مهم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، کمک به ساختن و تقویت احزاب مائوئیست در سراسر دنیاست. وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به معنای آنست که این پروسه می تواند سریعتر و با موفقیت بیشتر تکوین یابد.

ج.ب.ف: درک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از جنگ خلق چگونه طی سالهای اخیر تکامل یافته است؟

کمیته: نقطه عزیمت ما این آموزه مائوتسه دون است که:

«کسب قدرت سیاسی از طریق نیروی مسلح، حل مسئله از طریق جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. این اصل مارکسیستی - لنینیستی انقلاب، جهانشمول است و در مورد چین و سایر کشورها صدق می کند.» (۴)

زمانی که پرولتاریا و خلق، قدرت سیاسی ندارند باید آن را از طریق جنگ خلق که بر حسب شرایط مختلف در کشورهای گوناگون به پیش می رود، کسب کرد. بنابراین کاملا طبیعی است که فعالیت کل جنبش و کمیته آن، ضرورتا متوجه مسائل گزنده مربوط به تدارک و آغاز جنگ خلق و حرکت بسوی پیروزی باشد.

زمانی که در سال ۱۹۹۳ جنبش ما مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را تصویب کرد، یک بحث مهم در مورد مشکلات گوناگون ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی که آغاز و ادامه جنگ واقعا انقلابی توده ها را حتی برای احزاب و سازمانهای جنبش ما دشوار می سازد، به راه افتاد.

از آن زمان، احزاب و سازمانهای جنبش ما پیشرفتها و راهگشائی های مهمی در مسیر تدارک و پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی انجام داده اند که برجسته تر از همه، آغاز جنگ خلق در نپال است. تجربه و شناخت مهمی انباشت شده و درک ما در مورد برخی سئوالات مربوطه تقویت شده است.

بعلاوه ما در دوره گذشته، فرصت بررسی بیشتر تجارب مثبت و منفی دیگرانی را داشتیم که دست به مبارزه مسلحانه انقلابی زده اند، منجمله کسانی که می کوشند با یک افق مائوئیستی این مبارزه را به پیش برند.

ج.ب.ف: نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره مبارزات مسلحانه‌ای که با جنگ خلق تفاوت دارد و بوسیله نیروهائی که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست نیستند انجام می‌شود، چیست؟

کمیته: تئوری جنگ خلق که توسط مائوتسه دون تدوین شده، به لحاظ کیفی با تئوری مبارزات مسلحانه ای که توسط خلقهای ستمدیده به پیش می رود اما از رهبری پرولتاریا و یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی محروم است، تفاوت دارد. تنها با ظهور پرولتاریا و تنها تحت رهبری حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی است که می توان جامعه ای ایجاد کرد (البته با گذر از مراحل مختلف) که در آن، فلاکت و حتی استثمار توده ها سرانجام ریشه کن شده، به سوی هدف نابودی تقسیم جامعه به طبقات حرکت شود.

در دنیای امروز، شماری نیروهای غیر مائوئیست هستند که جنگهای چریکی انقلابی - گاه بسیار قدرتمند - را پیش می برند. تفاوت اساسی مبارزه مسلحانه این نیروها و مبارزه ای که تحت رهبری یک حزب واقعی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی قرار دارد، در نوع جامعه ای است که هر یک در پی ایجادش است و طبقه (یا ائتلاف طبقاتی) که قدرت سیاسی را به کف خواهد گرفت.

هدف نیروهای غیر پرولتر از نابودی استثمار طبقاتی باز می ماند. نتیجه ناگزیرش این است که این قبیل نیروها

در پی ادغام در صفوف طبقات استثمارگر باشند یا حداقل بکوشند در ساختارهای حاکم که اساسا جزئی از همین نظام است جائی برای خود دست و پا کنند. هدف جنگ خلق تحت رهبری حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، به کف آوردن قدرت بوسیله پرولتاریا و توده هاست. این قدرت است که می تواند برای تغییر و تحول جامعه در راستای منافع مردم در جامعه و جهان مورد استفاده قرار گیرد.

اما صرفا اعلام این هدف، کفایت نمی کند. در واقع، رویزیونیستها و فرصت طلبان گاه ممکنست با استفاده از شعارهای ما در صدد گیج کردن مردم برآیند. تفاوت میان «اهداف جنگی» نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست واقعی با سایر طبقات، نه فقط در برنامه ها و بیانیه ها بلکه به خوبی در چگونگی هدایت و پیشبرد جنگ نیز بروز می یابد. مطلقا ضروری است که اهداف درازمدت پرولتاریا بیان مناسب خود را در سیاستها و شیوه هایی که نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست برای پیشبرد جنگ از مرحله ای به مرحله دیگر به پیش می برند، بیابند.

ج.ب.ف: جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر اهمیت مناطق پایگاهی در پیشبرد جنگ خلق تاکید داشته است.

کمیته: بله. مائو در نوشته های خود تاکید کرده و تجربه جنبش ما هم نشان می دهد که ایجاد مناطق پایگاهی در پیشبرد جنگ درازمدت خلق، نقشی اساسی بازی می کند. در پیش گرفتن راه ایجاد مناطق پایگاهی، کلید جذب و مشارکت هر چه بیشتر توده ها در پروسه جنگ است که این شامل رشد توان نظامی ارتش انقلابی نیز می شود. راه مائوئیستی که به خلق - به ویژه دهقانان فقیر - اتکاء می کند، نقطه مقابل سایر استراتژی هاست که به جای اتکاء به توده ها در پی کمک گرفتن و یا «دخیل بستن» به الطاف این یا آن دولت مرتجعند. (برای مثال در کردستان، هر دو رژیم ایران و عراق، برخی گروه های چریکی کرد را از نظر مالی و تسلیحاتی تامین کرده اند.) اتکاء نکردن به توده های ستمدیده به ناگزیر بر خصلت و اهداف جنگ تاثیر می گذارد و این خطر را پیش می آورد که مبارزه توده ها مورد سوء استفاده این یا آن قدرت ارتجاعی قرار گیرد و یا به آن خیانت شود.

در فقدان سیاست تدارک و ایجاد گام به گام مناطق پایگاهی، حزب قادر نیست دست به تغییر و تحولاتی هر چند محدود و قسمی بزند که انرژی انقلابی خلق را رها سازد و سرنخ و راستای تحولات عمیقتری که بعد از کسب قدرت سراسری انجام خواهد گرفت را بنمایش گذارد. اگر این راه پایه ای در پیش گرفته نشود، این خطر وجود دارد که نیروهای مسلح خلق به «دستجات یاغی سرگردان» و جدا از توده های دهقان تبدیل شوند. معنایش اینست که نیروهای مسلح خلق نه فقط به لحاظ نظامی ضعیف خواهند شد بلکه دیگر نخواهند توانست نقش خویش به مثابه شکل عمده تشکل توده ها را بازی کنند.

بدون شک این واقعیت که ما با دشمنی قوی و به شدت مسلح روبرونیم، امر ایجاد مناطق پایگاهی را دشوار می کند. در اغلب موارد، نیروهای ما جنگ چریکی را از سطح نسبتا پایینی آغاز می کنند که می تواند راه بر ایجاد مناطق پایگاهی در آینده بگشاید. در این زمینه باید از سخنان صدر گونزالو خطاب به رفقا به هنگام آغاز جنگ خلق در پرو بیاموزیم که گفت: «ما قدرت سیاسی را در کوله پشتی خود حمل می کنیم.» به عبارت دیگر، حتی زمانی که مبارزه انقلابی هنوز در مرحله ابتدائی قرار دارد و سطح فعالیتهای نظامی پایین است، رزمندگانی که تحت رهبری کمونیستی قرار دارند از طریق ایدئولوژی خود و تبارز این ایدئولوژی در سیاستهای مشخص، و از طریق ادغام فزاینده با توده ها، حاکمیت آتی کارگران و دهقانان را تجسم می بخشند. با چنین دیدگاهی است که می توان مانع تبدیل جنگ چریکی به «مشی چریکی» شد. با چنین دیدگاهی است که می توان ایجاد مناطق چریکی را از یک هدف مجرد به راهگشای ایجاد مناطق پایگاهی و شرکت همه جانبه تر توده ها در مبارزه تبدیل کرد.

ج.ب.ف: برخی رفقای خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح کرده اند که واقعیات دنیای امروز، ایجاد مناطق پایگاهی را مگر در موارد به شدت استثنائی، ناممکن کرده است.

کمیته: برخی اوقات از دشواری ایجاد «مناطق پایگاهی نسبتا با ثبات» استفاده شده تا مرحله مناطق چریکی بی دلیل کش داده شود و ایجاد مناطق پایگاهی به تعویق بیفتد. این واقعیتی است که به علت شیوه های مدرن نبرد و به ویژه توانائی دشمن در استفاده از هلیکوپتر و سایر وسائل انتقال سریع نیرو، راه ورود قوای دشمن به هیچ منطقه ای و در هیچ کشوری، کاملا بسته نیست. (البته ثبات مناطق پایگاهی در چین هم نسبی بود، کما اینکه در مقطعی مائو مجبور به ترک «ینان» شد. اما به نظر می آید که در دنیای امروز، حتی در کشورهای پهناور، مناطق پایگاهی حتی از چین هم ثبات کمتری خواهد داشت.)

با وجود این، چنین بحثی فقط بخشی از حقیقت را در بر می گیرد. کماکان حتی در مواردی که دشمن قادر به تعرض یا تهاجم به مناطق پایگاهی است، توان اشغال و کنترل مداوم مناطق پهناور روستائی در کشورهای تحت سلطه را ندارد. زمانی که دشمن با گسترش جنگ خلق مواجه شود، امکانش هست مجبور شود که در نقاط قوی خود «سنگر بگیرد» و قدرت خلق می تواند شکل مشخص مناطقی را به خود بگیرد که به تدریج گسترش می یابد و در آنجا قوانین، عملکردها و فرهنگ نوین و حتی برخی مناسبات تولیدی نوین می تواند برقرار شود. بطور مشخص، سیاست «زمین به کشتگر» می تواند از سطح یک شعار فراتر رفته و به یک واقعیت زنده و فراخوانی رسا برای کل جامعه تبدیل شود.

ج.ب.ف: بنابراین درک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، ایجاد نوعی «قدرت دوگانه» در مناطق روستائی است؟

کمیته: خیر. از اصطلاح «قدرت دوگانه» می توان چنین برداشت کرد که قدرت توده ها و دولت ارتجاعی در یک منطقه کشور «در هم تداخل» و با یکدیگر «همزیستی» می کنند.

البته لنین اصطلاح «قدرت دوگانه» را بکار برد، اما به طریقی متفاوت و برای توصیف اوضاع ذاتا بی ثبات و موقتی که در آن نه دولت ارتجاعی می تواند بطور سراسری اعمال قدرت کند و نه نیروهای خلق. به عقیده ما، این تصویر نمی تواند پروسه تکامل دیالکتیکی جنگ خلق را به خوبی بیان کند.

در مقابل، رفقای حزب کمونیست پرو اغلب به درستی جنگ خلق را پروسه «احیاء و ضد احیاء» می خوانند. به عبارت دیگر، این امکان وجود دارد که نیروی نظامی دشمن بتواند مناطق تحت کنترل خلق را پس بگیرد، و سپس قوای خلق باید برای باز پس گرفتن آنها بجنگند. (این پروسه ضرورتا مستقیم الخط جلو نخواهد رفت. یعنی نبردهای محاصره و ضد محاصره همیشه شامل «مانور در شرق، هجوم از غرب» و واگذاری موقتی یک منطقه و همزمان تمرکز بر مناطق دیگر خواهد بود.)

واقعیت اینست که دشمن را به یک

ضربت نمی توان شکست داد لیکن می توان و باید ایجاد قدرت سیاسی خلق را بر شالوده توان مسلح انقلابی آغاز کرد. الگوی «قدرت دوگانه» از یکسو و درک ما از سوی دیگر، تلاش هائی است برای ترسیم راهی که پاسخگوی این واقعیت باشد. اما میان این دو، تفاوتی اساسی وجود دارد.

در الگوی «قدرت دوگانه»، پرولتاریا و خلق در پی اعمال قدرت کامل نیستند. آنها به دست خود، دامنه اعمال قدرت سیاسی را محدود می کنند و با دولت ارتجاعی حتی در مناطقی که قدرت خلق می چربد بطور قسمی مصاف می کنند. اما نظریه «احیاء و ضد احیاء» در عین حال که هدف مبارزه را سرکوب دشمن و اعمال دیکتاتوری قرار می دهد، این واقعیت را هم تشخیص می دهد که طرف مقابل به ناگزیر دست به تهاجم خواهد زد تا حاکمیت خویش را مجددا از طریق قهر برقرار کند. و این مسلما پروسه درازمدت و مملو از پیشروی و عقب نشینی طرفین خواهد بود. جنگ خلق به معنای کسب ذره ذره قدرت است.

ج.ب.ف: نظر شما درباره هدف پیروزی سراسری جنگ خلق چیست؟

کمیته: میان هدایت مداوم جنبش به سوی هدف نهائی مبارزه ای که ما نماینده اش هستیم (هم به مفهوم نبرد برای پیروزی سراسری و هم پیشروی در مسیر سوسیالیسم و کمونیسم)، و تشخیص اینکه اقدامات مشخص ما در هر مقطع به ناگزیر توسط فشارهای عینی محدود می شود، دیالکتیکی وجود دارد که ما باید بر آن مسلط شویم. ما نباید اهداف و سیاستهای خود را بطور ذهنی و صرفا بر اساس آرزوهایمان تعیین کنیم. بلکه همیشه باید خلاف محدودیت هائی که اوضاع عینی پدید می آورد حرکت کنیم و در پی تغییر این اوضاع بر حسب درک مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی خود از آینده مبارزه باشیم. باید از صفوف خویش حفاظت کنیم، اما هرگز نمی توانیم حفظ خود را غائی ترین هدف در نظر بگیریم. جریان جنگ و شرایط پیروزی آن را به هیچوجه نمی توان پیش بینی کرد و این وابسته به تحولات منطقه ای و بین المللی نیز هست. ولی مائوتسه دون خاطر نشان کرد که کمونیستها باید تحولات مساعد در سطح جهانی را «تسریع کنند و انتظار بکشند.» قویترین شکل «تسریع» این تحولات از جانب ما، پیشبرد جنگ انقلابی است.

ج.ب.ف: آیا تغییراتی که دنیا در چند دهه اخیر به خود دیده، امکانات انجام جنگ خلق در کشورهای تحت سلطه را تغییر داده است؟

کمیته: همانگونه که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به درستی مطرح کرده، رشد سرمایه داری بوروکراتیک در این کشورها خصلت نیمه فئودالی این جوامع یا راه پایه ای که مائوتسه دون ترسیم کرده را نفی نمی کند. اما این درک پایه ای را باید در بررسی واقعیات مشخص بکار بست. بسیاری کشورها طی ۳۰ ـ ۲۰ سال اخیر تغییرات مهمی کرده اند. برای مثال می توان به رشد «کلان شهرها» در شماری از کشورهای جهان سوم، نفوذ هر چه بیشتر امپریالیسم و اشکال جدید سلطه امپریالیستی و امثالهم اشاره کرد. در این موارد نیز مسئله اینست که بر اصول پایه ای علم و ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی خویش استوار تکیه کنیم، در عین حال از تحقیق و درک پدیده های نوین باز نمانیم.

ج.ب.ف: جمعبندی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از چگونگی تدارک برای آغاز جنگ خلق چیست؟

کمیته: در این زمینه دو نوع برخورد نادرست به چشم می خورد. انحراف اول، و (به تجربه) بزرگترین خطر اینست که برای تدارک، یک مرحله کلی انباشت قوا از طریق پیشبرد اشکال گوناگون مبارزات توده ای درست کنیم. این خط تصور می کند که جنگ خلق بطور خودبخودی از طریق رهبری کردن این نوع مبارزات سر بلند خواهد کرد. این خط ضرورت تدارک فعال و مشخص برای آغاز یک شکل کیفا متفاوت و بالاتر مبارزه را نادیده می گیرد. این خط می تواند به آنجا بینجامد که برای خود یک مرحله بطور کلی جداگانه «تدارک» بسازیم ـ مرحله ای که هیچگاه به آغاز واقعی جنگ خلق منجر نخواهد شد.

از طرف دیگر، انحرافی که می کوشد حزب را در انزوا و جدا از مبارزه طبقاتی و پراتیک انقلابی بسازد را هم مشاهده کرده ایم. باید مراقب باشیم که دچار گرایش غرق شدن در مبارزات روزمره و محدود، و وسوسه رشد سریع بر شالوده ای نادرست نشویم. در عین حال، باید مواظب باشیم که خط ساختن قوای خود در «گلخانه» از ترس ابتلا به بیماری را پیشه نکنیم. در مورد اول، حزب هدف کار تدارکاتی را گم خواهد کرد و در مورد دوم، قوای حزب آب رفته یا روحیه باخته شده و حزب نیز به درد نخور خواهد شد. هیچیک از این طرق نمی تواند به ایجاد یک حزب مائوئیستی با رهبری و کادرهای انقلابی امتحان پس داده که بتوانند جنگ خلق را هر چه زودتر آغاز کنند، بینجامد.

ج.ب.ف: میل دارید نکاتی را به عنوان نتیجه گیری بحث بیان کنید؟

کمیته: جنبش ما طی ۱۶ سالی که از اعلام موجودیتش می گذرد، دستاوردهای مهمی داشته است. اما با توجه به عظمت وظایفی که بر دوش ما قرار دارد، به هیچوجه نمی توانیم به موفقیتهای محدود راضی شویم.

احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصممند که توان جنبش ما را برای پاسخگوئی به وظایف عاجل بیشمار و اوضاع کنونی، افزایش دهند. علیرغم موانعی که در راه رهبری کردن انقلاب در کشورهای مختلف وجود دارد، اوضاع کلی دنیا امیدبخش است. دشواریهای زودگذری که به علت تقبل این وظایف انترناسیونالیستی پدید می آید را می توان با اتکاء به شور و شوق عظیمی که توده ها نسبت به انقلاب نشان می دهند، با اتکا به خوشبینی انقلابی که نسبت به پیروزی حتمی امر ما دارند، و اطمینان آنان به اینکه مبارزاتشان در هر کشور از پشتیبانی توده های انقلابی سراسر جهان برخوردار است، پشت سر گذاشت.

امید بسیار داریم که علاوه بر احزاب و سازمانهای شرکت کننده و کاندیدهای شرکت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، سایر احزاب و سازمانها و محافل و حتی عناصر در کشورهای مختلف، در تکامل این جنبش و گام زدن بسوی یک انترناسیونال نوین کمونیستی سهم بگیرند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با درک هر چه عمیقتر ایدئولوژی پرولتری علمی ما، و پیشروی در راستائی که «بیانیه» این جنبش و سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» ترسیم کرده، خدمات جدیدتر و بزرگتری به امر تسریع انقلاب جهانی پرولتری و پیروزی نهائی آن خواهد کرد.

توضیحات

۱) «شورش بر حق است!» از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ـ جهانی برای فتح شماره ۲۱ سال ۱۹۹۵

۲) این به ویژه مربوط است به مقاله «نگاهی صریح به خطرات و فرصتهای مبارزه دو خط در پرو» ـ جهانی برای فتح شماره ۲۲، سال ۱۹۹۶

۳) و. ای. لنین، «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»، مجموعه آثار، جلد ۲۲

۴) مائوتسه دون، «مسائل جنگ و استراتژی»، منتخب آثار، جلد ۲

تاریخ جامعه،
تاریخ مبارزه طبقاتی است. این تاریخ را میلیونرها و ژنرال‌ها نساخته اند، اگر چه فاتحان چنین افسانه سرانی می کنند.
سازندگان واقعی تاریخ، توده هایند که پر خروش از قبول نظم موجود سر باز می زنند و قهرمانانه علیه ستم و استثمار به مبارزه بر می خیزند. در صفحاتی که پیش رو دارید، این حماسه هزاران ساله به روایت تصویر ارائه شده است. این تصاویر تنها می تواند طرحی ساده و تصویری گذرا از مبارزات عظیم بیشماری باشد که طی اعصار گوناگون در چار گوشه دنیا به پیش رفته است. و با تاسف باید اذعان کنیم که بسیاری مبارزات از قلم افتاده است. امیدواریم که تلاش حاضر کمکی باشد در به تصویر کشیدن این اظهاریه انگلس که زحمتکشان سراسر جهان اعضای پراکنده یك پیکرند و قلبهایشان همسان می تپد. و طبقه ما یعنی پرولتاریای بین المللی، طبقه ای واحد است که در پایان بخشیدن به جامعه طبقاتی و آفرینش یك دنیای کمونیستی، منفعتی یگانه دارد.

صفحاتی از تاریخ مبارزه طبقاتی



جامعه اولیه و پیدایش طبقات

نوع بشر برای ده ها هزار سال تحت روابط اشتراکی ابتدائی زندگی کرد. در آن روابط، هنوز طبقات بوجود نیامده بود اما نیروی طبیعت بر مردم تسلط داشت. با تکامل نیروهای تولیدی، یك تقسیم کار اجتماعی بوجود آمد و به همراه آن، مالکیت خصوصی، طبقات و پدرسالاری پدیدار شد.



(همراه با نخستین جلوه ظهور طبقات) .... شکست تاریخی ـ جهانی جنس مونث فرا رسید. مرد در خانه نیز حاکمیت را به دست گرفت و مقام زن تنزل یافت و به بندگی رانده شد. زن به برده شهوت مرد و ابزار تولید مثل صرف تبدیل شد.

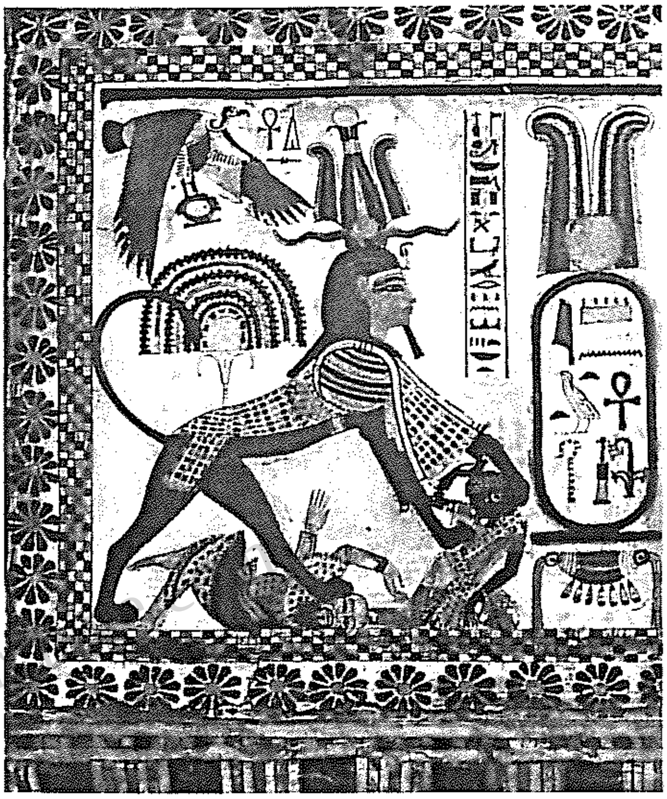
فردریش انگلس ـ "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"

تصویر کوچك بالای صفحه: خانه های بلند، آمریکای شمالی

مردم منطقه «توندرا» در قطب شمال. در جامعه اولیه، خانواده های پر عده در واحدهای اشتراکی زندگی می کردند و ریاست هر واحد، اغلب با زنان بود.

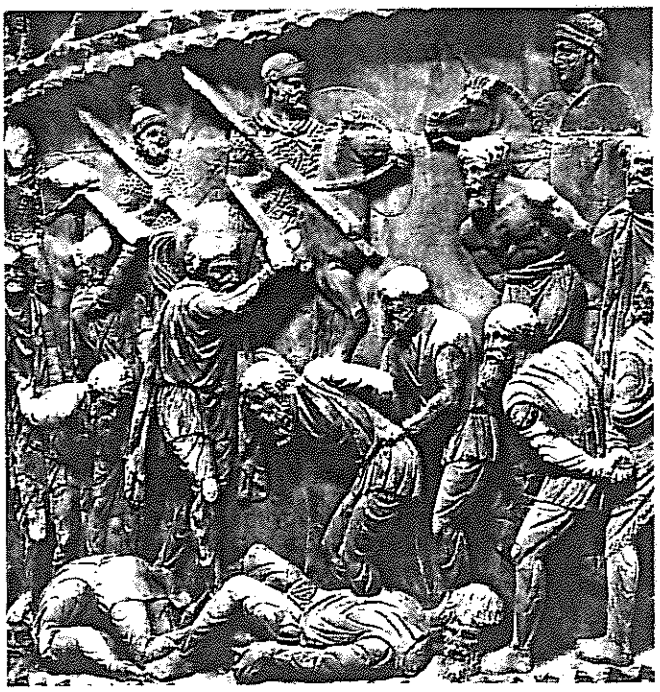
جامعه برده داری

هر یك از جوامع سراسر جهان، شکلی از برده داری را از سر گذرانده است. اغلب قیام های بردگان در گرد و غبار تاریخ محو شد. تنها تعداد اندکی از گزند زمان و سانسور در امان مانده که قیام عظیم تحت رهبری اسپارتاکوس، یك نمونه آن است.



تصویر سمت راست: یک صحنه صریح و غیر معمول در نقاشی دیواری مصر باستان. فرعون حاکم، بردگان را زیر پای خود له می کند.

من یك کارگرم: دانه ای شن
از بیشمار شن های معابر
یا در ملاط معابد
زندگی را مدیون خدایم؟ نمی دانم
آنچه می دانم این حکم است که:
ای انسان! نان شب به عرق جبین بسته است.»
منم بر پا دارنده یونان و رم،
منم نابود کننده "تروای" مغرور
دستانم، پتك است و تفنگ
برای آفرینش و نابودی، به دلخواه.
از حاصل کار
هر آنچه ببینی و بجونی را
من آفریدم، من زادم.
منم پادشاه بی تاج و تخت
سروری که باید بندگی کند
هزاران هزار خوشبخت را ثروت بخشیدم
و خود گرسنه ماندم
هزاران هزار بر شانه هایم ایستادند
فرزندان ناخلف من، ثروت اندوزان و پول پرستانند....
ربودن شرافت و غرورم را به توطئه نشستند
لیکن بی هیچ تردید، طلا رنگ نخواهد باخت
عطر زمین، محبوس نخواهد ماند
شاید امروز خبیثان، مرا نادیده گیرند
اما فردا، کسی را یارای انکار حکم تاریخ هست
ـ آمادو و. هرنان دز،
شاعر فیلیپینی
گزیده ای از "کارگر قهرمان"



تصویر سمت راست: امپراتوری رم بر شالوده کار بردگان ساخته شد



یک نقاشی از آثار چین انقلابی: قیام دهقانان

انگلستان، ۱۳۸۱ ـ سال شورش دهقانی

"فغان از دست شما نجبا! تا تمامی
مایملك موجود از آن همگان نشود
و رعایا و نجبا از صحنه محو نشوند
و جای خود را به مردم متحد ندهند،
در انگلستان نیکبختی در کار نخواهد بود.
چه برخورد زشتی با ما
دارند! با کدامین منطق
ما را در انقیاد
نگهداشته اند؟
مبنای ادعای لردها
که خود را از ما
برتر می دانند
چیست؟ فقط و فقط
قدرت شان است. که ما را به زور
وادار به کار و تولید می کند
تا خود بتوانند خرج و
مصرف کنند."
ـ از سخنرانی جان بال، رهبر
دهقانان انگلستان در بلك هیث، ۱۳۸۱





شمایان که خواهان برابری با لردها
هستید لیاقت زنده ماندن ندارید... شما رعیت
بودید و رعیت خواهید ماند؛
در انقیاد؛ و حتی سخت تر از پیش.
تا زمانی که
ما به لطف پروردگار زنده ایم و
بر این قلمرو
حکم می رانیم، باید از
عقل و قدرت و ثروت
خویش برای سرکوب
شما استفاده کنیم تا
بردگی تان سرمشق
آیندگان شود."
ـ ریچارد دوم،
پادشاه انگلستان
(۱۳۷۷ ـ ۹۹)

فئودالیسم بطور کلی برده داری را پشت سر گذاشت: فرد کارکن دیگر مایملك طبقه دارا نبود بلکه به زمین مالك فئودال وابسته شده بود. قیام های دهقانی که گاه به گاه اتفاق می افتاد، آرامش حاکمان را بر هم می زد. برخی اوقات این مبارزات ابعادی عظیم به خود می گرفت. قیام تایپه در چین که بنیان سلسله "چینگ" را در قرن نوزدهم به لرزه درآورد، نمونه ای از آن بود. قیام های دهقانی، بویژه قبل از پیدایش پرولتاریا، با محدودیت های تاریخی رقم می خورد. برخی از جنبش های دهقانی به سازش کشیده شد؛ برخی دیگر وحشیانه سرکوب شد. لیکن حتی قیام های شکست خورده نیز آتش امید به یك زندگی نوین و متفاوت را در زیر خاکستر زنده نگاه داشت.



قیام دهقانی در "سپایر"، آلمان، ۱۵۰۲ ـ بر پرچم دهقانان نشان چکمه نقش بسته بود. این مظهر ضدیت با کفش چرمی شیك مخصوص نجبا محسوب می شد.

طلوع خونین سرمایه داری

«کشف طلا و نقره در قاره آمریکا، قلع و قمع، به بردگی کشیدن و راندن اهالی بومی به اعماق معادن، آغاز تسخیر و غارت مناطق هند شرقی، تبدیل آفریقا به عرصه شکار سیاهان به قصد خرید و فروش، شاخص طلوع خونین عصر تولید سرمایه داری است...» ــ مارکس، «کاپیتال»، جلد اول



پوستری از کمپانی هند شرقی برای استخدام سربازان انگلیسی. کمپانی به داوطلبان وعده جایزه، ماموریت پر ماجرا و فتح می دهد. (در گذشته، هند شرقی به جنوب آسیا و آسیای جنوبی - شرقی اطلاق می شد).

کشیش جوانی به نام "لاس کازاس" که در جریان تسخیر کوبا در قرن شانزدهم شرکت داشت، چنین گزارش داد که قوای اسپانیا "فقط برای اینکه تیزی شمشیرهایشان را امتحان کنند، ده ها سرخپوست را تکه تکه کرده اند."



یک نقاشی آزتک، جنگجویان را در حال حمله به سنگر قوای اشغالگر اسپانیائی نشان می دهد. (محل این درگیری در سرزمینی است که امروز مکزیک نامیده می شود).

"آتاهواپولا" یکی از رهبران اینکاها اعلام کرد: "من خراج گذار هیچ بنی بشری نخواهم شد..... این پاپی که شما از او صحبت می کنید باید دیوانه باشد. زیرا وعده اعطای کشورهائی را می دهد که به وی تعلق ندارد."



این نقاشی از قیام بردگان به سال ۱۸۰۱،
تحت رهبری «تو سن لو ورتور»
در کشور هائیتی الهام
گرفته شده است.
در آن سالها،
هائیتی مستعمره فرانسه بود.

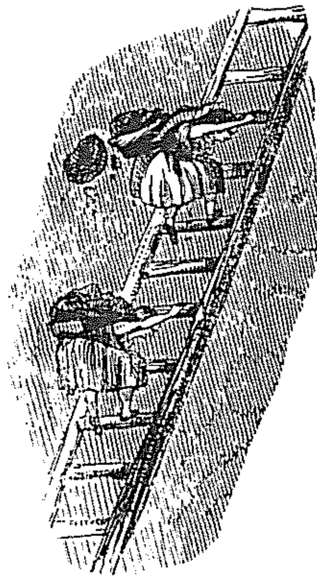
"کسانی که درس آزادی می دهند اما کماکان با تهییج مخالفت می ورزند، حکم کسی را دارند که می خواهد بدون شخم زدن، محصول به دست آورد: آنان باران می خواهند اما بدون رعد و برق؛ اقیانوس می خواهند اما بدون غرش امواج... بدون طرح خواسته ها، قدرت حاکم هرگز هیچ نداده است و هرگز نخواهد داد."
ـ فردریك داگلاس، برده سابق، در دفاع از قیام مسلحانه ضد برده داری که کمی قبل از شروع جنگ داخلی آمریکا به سال ۱۸۶۱ برپا شد.



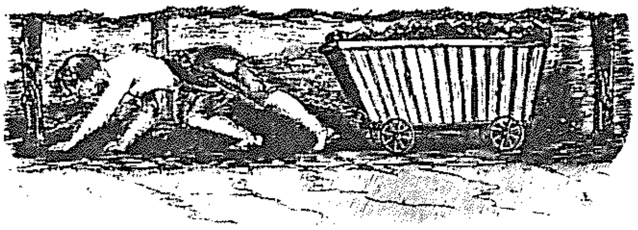
برده اسیر

تولد پرولتاریا

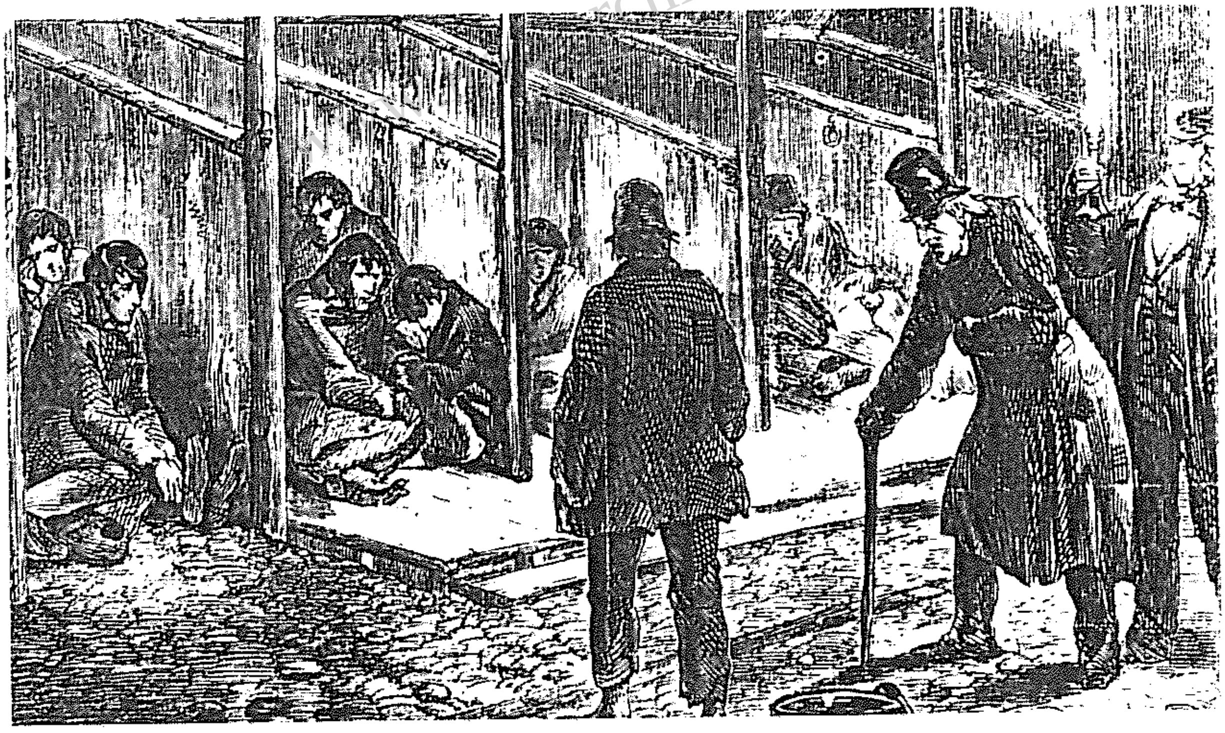
گسترش تجارت، رشد علم و تکنولوژی، تمرکز تولید در واحدهای رو به گسترش صنعتی مدرن، و خلع مالکیت اراضی دهقانان، به پیدایش یك طبقه جدید دارا یعنی بورژوازی، و یك طبقه جدید کارکن، یعنی پرولتاریا انجامید. مشخصه پرولتاریا که نخستین بار به شکل گسترده در انگلستان شکل گرفت این بود که برخلاف دهقانان بر قطعات فردی زمین کار نمی کرد؛ لیکن مجبور شده بود نیروی کارش را برای زنده ماندن بفروشد. همانگونه که مارکس اعلام کرد، این طبقه "هیچ چیز برای از دست دادن ندارد مگر زنجیرهایش را."



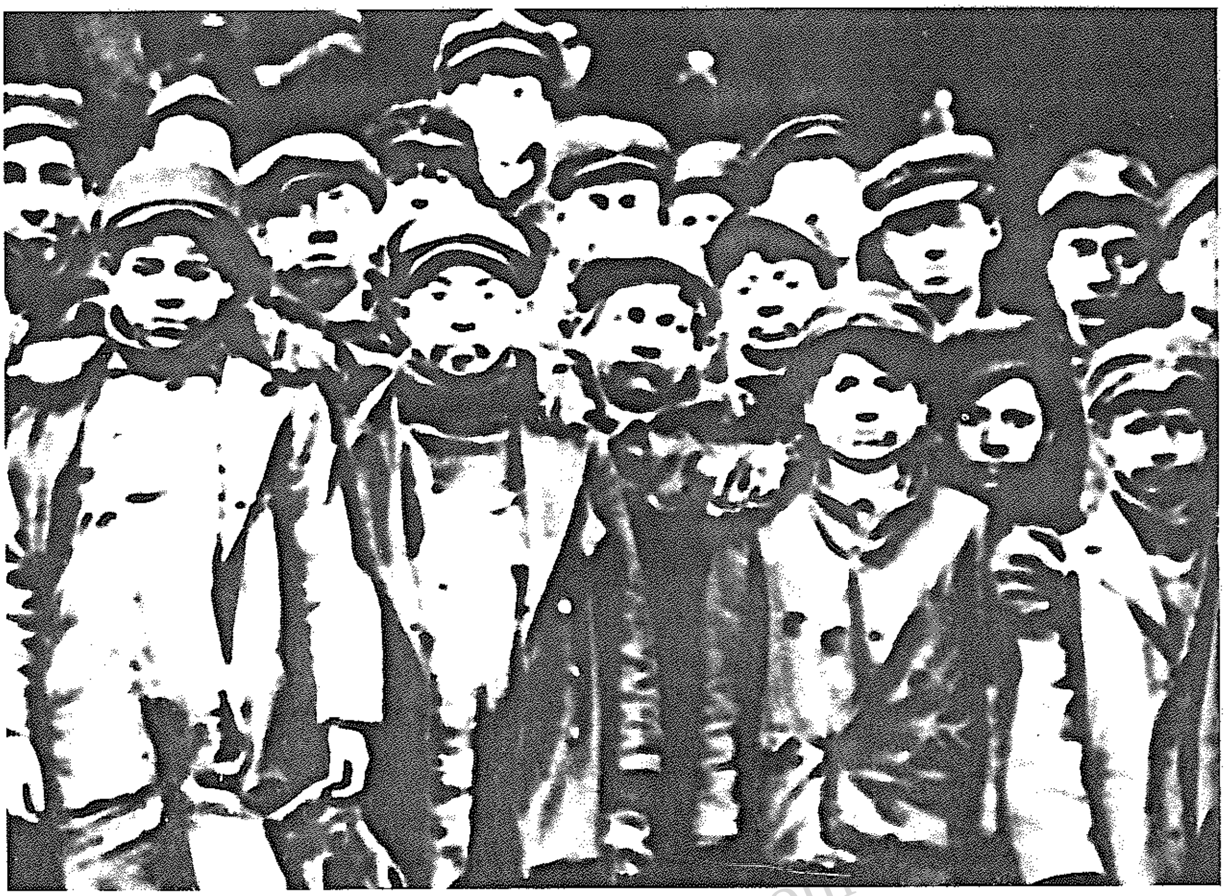
«بنابراین بورژوازی مهمتر از هر چیز دیگر، گورکنان خود را می‌آفریند. سقوط بورژوازی، و به همان اندازه پیروزی پرولتاریا، اجتناب ناپذیر است.» ـــ مانیفست کمونیست



قرن نوزدهم در انگلستان، حتی کودکان ٤ ساله در معادن زغال سنگ و آهن کار می کردند.



نخستین نسل های پرولتر از زمین کنده و به «خانه های عمومی کارگری» نظیر آنچه در این تصویر می بینید رانده شدند. زشتی و پلشتی شرایط زندگی آنان به شکلی گزنده در رمان های قرن نوزدهم نظیر آثار چارلز دیکنز، ویکتور هوگو و امیل زولا بازگو شده است.



کودکان معدنچی در فرانسه ــ اواخر قرن نوزدهم



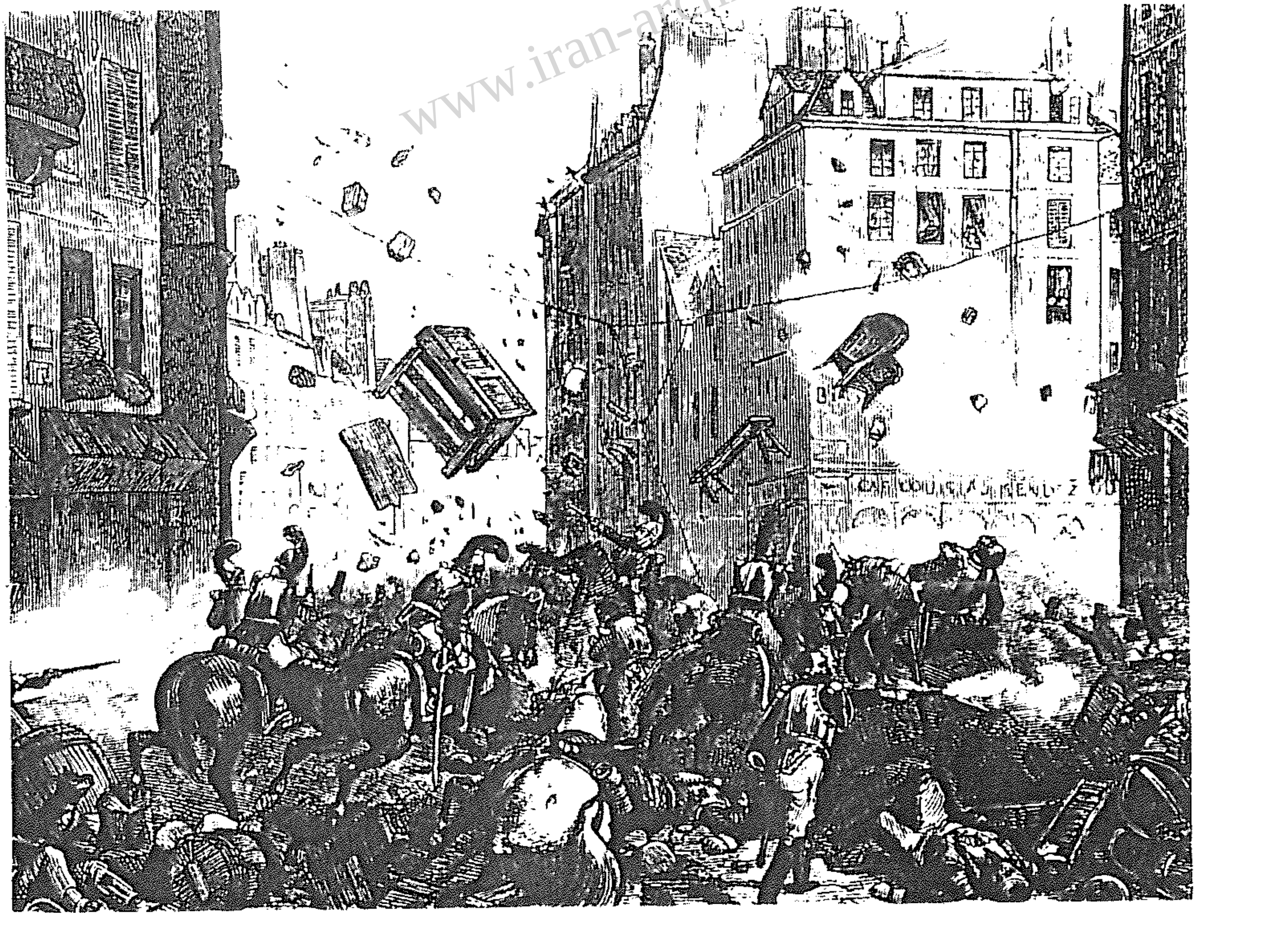
سیب زمینی خورندگان ــ ونسان ون گوگ، این اثر را در سال ۱۸۸۵، هنگامی آفرید که در بین کارگران معادن زغال سنگ بلژیک زندگی می کرد.

بورژوازی به قدرت می رسد. پرولتاریا صحنه را اشغال می کند

بورژوازی طی چند قرن گسترش یافت و تقویت شد. این طبقه، نخست در انگلستان اواخر قرن هفدهم، و سپس به تکان دهنده ترین شکل در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بر سر قدرت با طبقات فئودال جدال کرد. لیکن زمانی که بورژوازی برای نخستین بار به قدرت رسید، نیروهای نوظهور طبقه پرولتر یکباره صحنه را اشغال کرد؛ و خیلی زود به مثابه دشمن سرسخت سرمایه داری قدعلم کردند.

«انسان های بزرگی که افکار را در فرانسه برای انقلابی که در راه بود آماده کردند، خود انقلاب خواهانی افراطی بودند. آنان هیچ نوع آتوریته خارج از دنیای عینی را قبول نداشتند... هر چیز از نقد بیرحمانه در امان نبود: همه چیز باید موجودیت خود را در پیشگاه داوری خرد اثبات می کرد؛ در غیر این صورت از دور خارج می شد.... امروز می دانیم که این قلمرو خرد، چیزی جز قلمرو ایده الیزه شده بورژوازی نبود؛ می دانیم که این ؟حق؟ جاودانی، در عدالت بورژوائی تحقق یافت؛ که این برابری، به برابری بورژوائی در مقابل قانون محدود شد؛ که مالکیت بورژوائی به مثابه یکی از حقوق اساسی انسان اعلام شد؛ که حاکمیت خرد... به مثابه یک جمهوری دمکراتیک بورژوائی تحقق یافت و فقط می توانست این چنین تحقق یابد.» ـ فردریش انگلس، «سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی»

پاریس ۱۸۳۰: قوای حکومت فرانسه هنگام عبور از خیابان به شیوه سنتی بمباران می شوند.





کارل مارکس و فردریش انگلس در کنگره موسس انترناسیونال اول. برای نخستین بار طبقه کارگر نیروهایش را در سطح بین المللی علیه بورژوازی و مرتجعین گرد می آورد.

«پرولترها چیزی برای از دست دادن ندارند مگر زنجیرهایشان. آنان جهانی برای فتح دارند! پرولترهای همه کشورها متحد شوید!»
ــ مانیفست کمونیست



لوئیز میشل، یکی از کموناردهای مشهور



زنان در سنگرهای کمون پاریس به سال ۱۸۷۱ ـ پرولتاریا برای نخستین بار قدرت را به دست گرفت؛ لیکن بعد از گذشت ۹۰ روز وحشیانه سرکوب شد. یکی از بورژواها که هراسان ناظر وقایع کمون بود در مورد زنان انقلابی چنین گفت: «اگر همه ملت فرانسه زن بودند، چه ملت وحشتناکی می شد.»

سرمایه داری گسترش می یابد:
استعمار و مقاومت

سرمایه داری هم پای توسعه در سراسر جهان، قدرت مطلقه خویش را بر مناطق تسخیر شده برقرار می کرد و آشکارا مستعمره می ساخت. برای نمونه، جرج دوم (پادشاه بریتانیا) به عنوان امپراتور هند اعلام شد. فرهنگها و زبان های بومی، وحشیانه سرکوب شد؛ تاریخ آنها بازنویسی شد؛ اقتصاد آنها تابع نیازهای کشور استعمارگر شد. در همه جا، استعمار با مقاومت نیروهای طبقاتی مختلف روبرو شد.



نقاشی دیواری بزرگ اثر «اوروزکو» هنرمند مکزیکی که موضوع آن، خیزش انقلابی اوایل قرن بیستم است.

«حرفهایتان را شنیدیم. اما هیچ دلیلی برای گردن گذاشتن به شما نمی بینم. بهتر است بمیرم تا تسلیم شوم. من هیچ مناسباتی با شما ندارم و به خاطر نمی آورم که هیچگاه یک شاهی، یا حتی نخ و سوزنی از شما گرفته باشم. دنبال دلیلی برای تبعیت از شما می گردم، اما هیچ چیز پیدا نمی کنم... اگر جنگ می خواهید، آماده ام. من هیچگاه تسلیم نخواهم شد.... از وقتی به دنیا آمده ام، پا به ساحل نگذاشته ام. چرا حالا باید به دعوت شما به آنجا بیایم؟ نخواهم آمد. اگر خیلی قوی هستید، بیائید و دستگیرم کنید. تکریم و احترام، ارزانی خودتان! تسلیم نخواهم شد.»

این پیام مبارزه جویانه «ماچم با»، رئیس یکی از قبایل «تانگانیکای» جنوبی به نماینده ارتش آلمان در «لیندی» (تانزانیا) بود که از وی می‌خواست به ساحل بیاید و خود را تسلیم کند.

ـ به نقل از کتاب «تلاش و تقلا بر سر آفریقا» (نوشته رابین بروک اسمیت)



«لاژمی بای»، حاکم قلمرو کوچکی که در هند امروز، «اوتار پرادش» نامیده میشود. او کودکش را بر پشت بست و علیه استعمارگران بریتانیائی در جنگ استقلال طلبانه ۱۸۵۷ که به جنگ «تانتیا توپی» معروف است، شرکت کرد. «لاژمی بای» در جریان نبرد کشته شد.

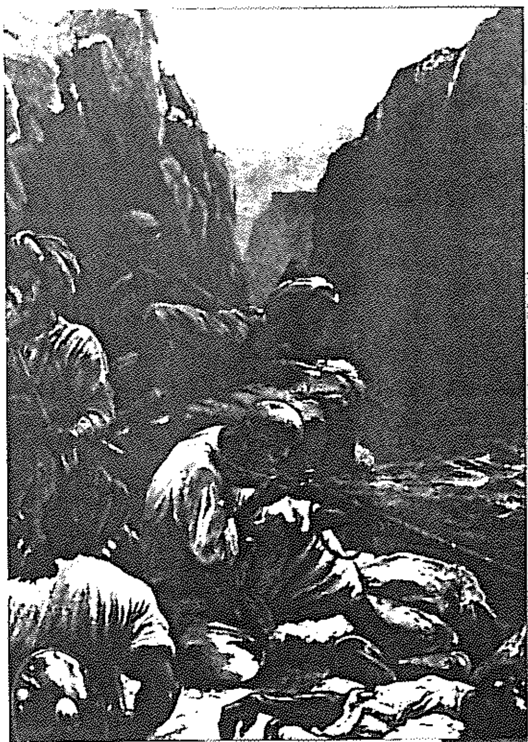
یونایتد فروت کامپانی

شیپور نواخته شد
و دنیا، سراسر، آماده ایستاد
یهوه، کره ارض را تقسیم کرد
اینجا برای «کوکاکولا»، آنجا برای «آناکوندا»،
اینجا برای «فورد»، آنجا برای....
نان و آب دارترین اما،
برای «یونایتد فروت کامپانی» کنار گذاشته شد:
ساحل مرکزی خاک ما،
آنجا که پیکر قاره آمریکا باریک می شود.
سرزمین ها را نام های جدید بخشیدند: «جمهوری های موز»
و بر خفتگان خاک،
بر قهرمانان پر شوری که عظمت آفریدند،
و گل آزادی و پرچم بار آوردند،
پای کوفتند و نمایشی مسخره به راه انداختند:
بشتابید! امشب و هر شب!
الغای استقلال،
ماجرای تاج قیصر،
برق حسادت،
رقص مگس های دیکتاتور روی شیرینی،
مگس های نامدار: «تروخیو»، «تاکو»،
«کاری یاس»، «مارتینز»، «اوبیکو»
مگس های خیس خورده در خون و مربا،
مگس های مست بر لاشه های رسمی
مگس های دلقک، مگس های موذی
همه ماهر، همه وارد، در استبداد.

ـ پابلو نرودا (شاعر شیلیائی)

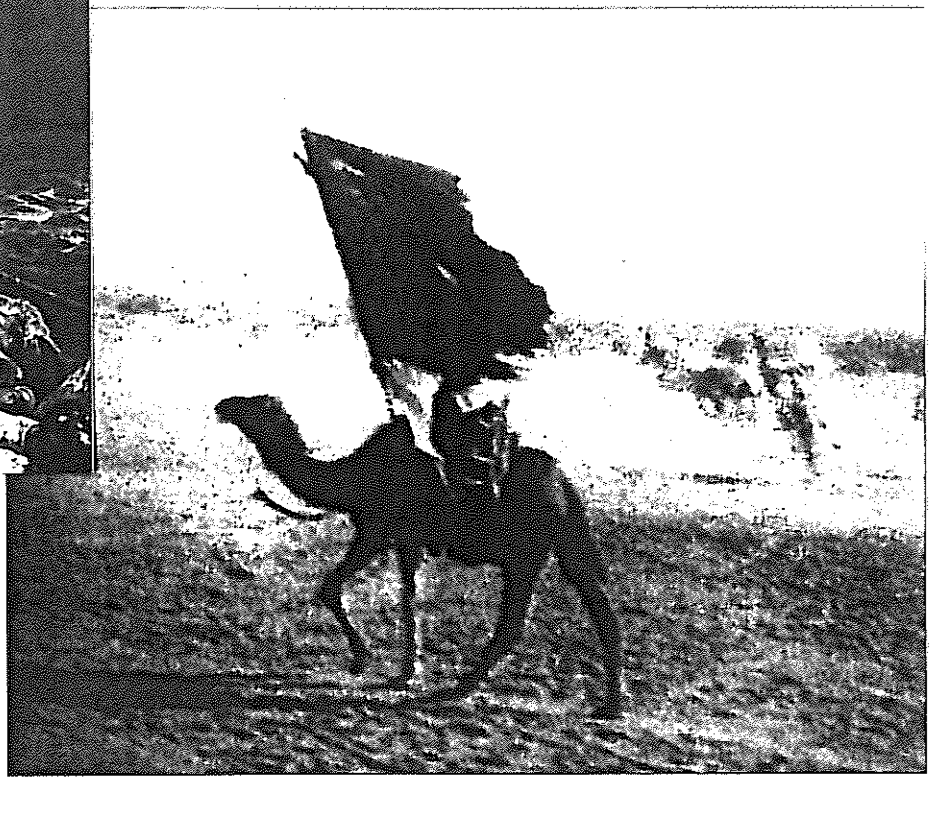


سال ۱۸۷۹ـ در نبرد «ایزاند الوانا»، بیست هزار جنگاور «زولو» در آفریقای جنوبی، نیروی ۱۷۰۰ نفره استعمارگران بریتانیا را به محاصره انداخته، قلع و قمع کردند.



نبرد افغانستانی ها علیه بریتانیا

قیام اعراب علیه امپراتوری عثمانی که
آن زمان تحت حمله قدرتهای اروپائی قرار داشت.
این تصویر قوای عرب را در ژوئیه ۱۹۱۷
در نزدیکی بندر عقبه نشان می دهد.



امپریالیسم: عصر جنگ و انقلاب

از همان آغاز قرن بیستم، سرمایه داری کل جهان را تقسیم کرده بود. سرمایه انحصاری پدیدار شد. از آن پس، مشتی ملل ثروتمند امپریالیست بر ملل ستمدیده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین مسلط شدند. بشر به عصر امپریالیسم قدم گذاشت؛ عصری که با جنگهای غارتگرانه استعماری و جنگ جهانی رقم می خورد؛ عصری که در آن کشورهای امپریالیستی ارتش خود را برای کشتار سربازان یکدیگر بسیج می کنند تا دنیا را دوباره بین خود تقسیم کنند. لیکن امپریالیسم، عصر انقلاب پرولتری نیز هست.

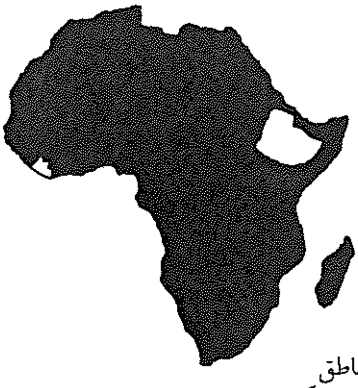
«برای نخستین بار در تاریخ، دنیا بطور کامل تقسیم شده است. بنابراین در آینده، فقط تقسیم مجدد آن ممکن است. یعنی اینکه، سرزمین ها فقط می تواند از دست «صاحبش» به دست «صاحب دیگر» بیفتد. یعنی دیگر سرزمین بی صاحبی وجود ندارد که تازه بخواهند تصاحبش کنند.
«بنابراین، ما در عصر ویژه ای از سیاست جهانی مستعمراتی زندگی می کنیم که کاملا به «آخرین مرحله تکامل سرمایه داری»، به سرمایه مالی، مرتبط است.»
ـ لنین، «امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه داری»



تصویری از لطمات دهشتناک جنگ جهانی اول، اثر «اوتو دیکس» (نقاش مترقی آلمانی).
قدرت تخریب ملل سرمایه داری به شکل تصاعدی افزایش یافت: در سال ۱۸۰۶، ناپلئون با بکارگیری ۱۵۰۰ عراده توپ، در نبرد تعیین کننده «ینا» پیروز شد. در روزهای آخر جنگ جهانی اول، تولید روزانه نارنجک در فرانسه به ۲۰۰ هزار بالغ می شد.



بخش های سیاه در نقشه آفریقا، مناطق تحت کنترل اروپائی ها در سال ۱۸۸۰ را نشان می دهد.



مناطق تحت کنترل اروپائی ها در سال ۱۹۱۴

در جستجوی پاسخ

طبل بزرگ جنگ
می غرد:
گوشت تازه، گوشت زنده
بر سیخ آهنین!
صف بردگانند
که می گردانند
چرخ مرگ یاران را.
برای چه
دنیاست با هیکل لرزان
لخت و عور
گرسنه.
انسان، ابلهانه در حوض خون شیرجه می زند.
تا کسانی
در جائی
سهم خود را بگیرند
آلبانی ها را ببلعند.
مست خون،
هلهله کنان،
انسانها را له می کنند در منگنه
چاک چاک است زمین
از غارت پنهان
تا کسانی
مفت و مجانی
با کشتی هاشان بگذرند از «داردانل».
دیر نیست که حتی دنده ای
بر لاشه زمین به جای نماند
مثله اش می کنند
تا کسانی
بغلتند
در آغوش بین النهرین.
به نام چه
چکمه ها، مهمیز می کوبند
بر پیکر شهر؟
کدامین نام
نقش بسته
بر آسمان نبرد؟
آزادی
خدا
پول!
شمایی که اینان
قربانی هاشان را
از حساب زندگی تان بر می دارند
چه هنگام بپا می خیزید
پر توان و سرفراز
و با پتک پرسش
کله شان را نشانه می روید:
هدف از این جنگ چیست؟
ـ مایاکوفسکی (شاعر روس)، ۱۹۱۷



۱۸۹۸ ـ ظهور امپریالیسم با جنگ آمریکا علیه اسپانیا برای تصاحب فیلیپین و سایر مستعمرات آن کشور رقم خورد. مارک تواین، نویسنده و طنز نویس آمریکائی، این جنگ را چنین خلاصه کرد:

ما هزاران نفر از اهالی جزیره را آرام کردیم و به خاک سپردیم؛ مزارعشان را از بین بردیم؛ روستاهایشان را سوزاندیم؛ بیوه گان و یتیمانشان را آواره کردیم؛ درد تبعید را به جان ده ها میهن پرست نامطلوب انداختیم؛ ده میلیون نفر باقی مانده را با سیاست «ادغام خیرخواهانه» به انقیاد کشیدیم که همان سیاست «سرنیزه» به بیانی عوامفریبانه است....

«و اینک، به لطف پروردگار (این عین عبارت حکومت است) ما یک قدرت جهانی هستیم.»

ـ به نقل از کتاب «تاریخ مردمی آمریکا» نوشته «هاوارد زین»

از دل دهشت جنگ جهانی،
انقلاب و نخستین
دولت سوسیالیستی دنیا سر برآورد

انقلاب در مکزیک،
اشرافیت فئودالی را به لرزه درآورد. (۱۹۱۲)

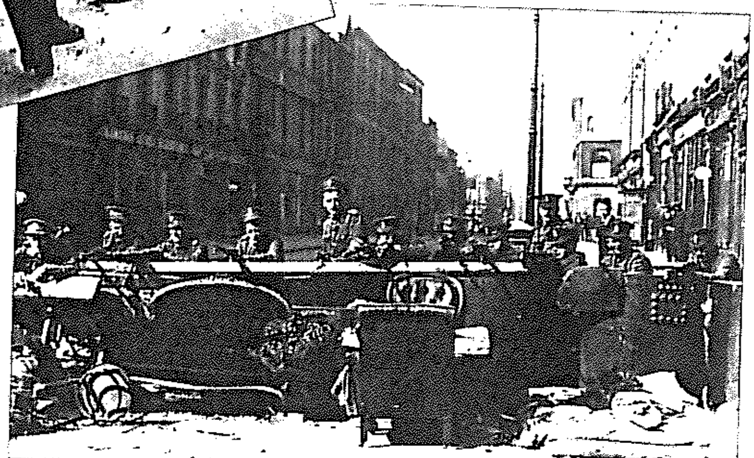








در سال ۱۹۱۹،
انقلابیون اسپارتاکیست
در برلین با الهام از
انقلاب بلشویکی
و تحت رهبری رزا لوکزامبورگ
و کارل لیبکنیشت قیام کردند.
اما این قیام بوسیله حکومت
سوسیال دمکرات آلمان
به خون کشیده شد.

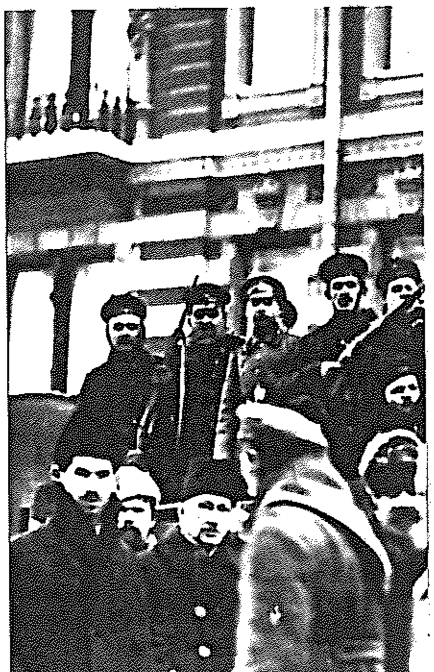


تصویر بالا: لنین رهبر حزب بلشویک
بعد از اینکه نامش در راس لیست سیاه
پلیس مخفی روسیه قرار گرفت،
تغییر قیافه داد. بلشویک ها با تمام قوا
برای حفاظت از رهبران انقلابی خود
و جلوگیری از دستگیری آنان کوشیدند.

تصویر پایین: ملوانان ناو «سحر»،

در سال ۱۹۱۶، انقلابیون ایرلندی از مشکلاتی که در بحبوحه
جنگ جهانی اول گریبانگیر امپریالیستهای انگلیسی شده بود
سود جسته، برای کسب قدرت دست به قیام زدند. قیام آنان
وحشیانه سرکوب شد و رهبرانشان به دار آویخته شدند.

لنین به تحلیل از این نکته پرداخت
که چگونه جنگ جهانی عملکرد عادی
امپریالیسم را مختل و طبقات حاکمه را
ناتوان می کند، و توده ها را
به زندگی سیاسی می کشاند. و چگونه
حزب مصمم انترناسیونالیست های انقلابی
می تواند از چنین فرصتی سود جوید
و امر انقلاب و کسب قدرت را به پیش برد.
دنیا در نتیجه خیزشها به لرزه درآمد؛
اما فقط در روسیه بود که یك حزب انقلابی
پرولتاریا را در مسیر کسب قدرت و
ساختن سوسیالیسم رهبری کرد.



تصویر پایین:
ساختمان سوسیالیسم
در اتحاد شوروی،
نخستین دولت سوسیالیستی.
یک تیم آموزش سیاسی،
برنامه انقلاب را
به روستاهای ترکمنستان
عرضه می کند.



امپراتوری روسیه جان می کند
نه اثری از لغزش ابریشمی دامن ها در کاخ زمستانی پیداست،
نه زمزمه دعاگویان تزار در عید پاک،
نه خش خش زنجیرها بر جاده سیبری...
جان می کند، امپراتوری روسیه جان می کند...
دیگر سبیل بور مالک در لیوان ودکا خیس نخواهد شد
دیگر ریش سرخ دهقان گرسنه
نخواهد سوخت
و زمینه سیاه خاک را
رنگ خون نخواهد زد
و امروز
مرگ است
که به امپراتوری روسیه نزدیک می شود
نه جمجمه ای زرد دارد
نه داسی بلند
در دستانش، پرچم سرخ درخشانی تاب می خورد
و خون شاداب بر گونه هایش می دود
هزار و نهصد و هفده
هفت نوامبر
لنین گفت
با صدائی آرام و عمیق:
دیروز خیلی زود بود
و فردا خیلی دیر خواهد بود
امروز وقتش است.»
سربازی که از جبهه بازگشته بود
گفت «امروز!»
سنگری که گرسنگی و مرگ را کشت
گفت: «امروز!»
از زبان توپهای فولادین سنگین و سیاهش
ناو «سحر»
گفت: «امروز!»
گفت: «امروز!»
و اینگونه بود که بلشویک ها نوشتند
به تاریخ،
تاریخ عمیق ترین نقطه عطف تاریخ را:
هزار و نهصد و هفده
هفت نوامبر
ناظم حکمت، شاعر ترک ــ ۱۹۲۵

بحران و جنگ جهانی دوم

در این بن بست

آنکه بر در می کوبد شباهنگام
به کشتن چراغ آمده است
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد...
آنک قصابانند بر گذرگاه ها مستقر
با کنده و ساطوری خونالود
روزگار غریبی ست نازنین....
و تبسم را بر لبها جراحی می کنند
و ترانه را بر دهان
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
احمد شاملو

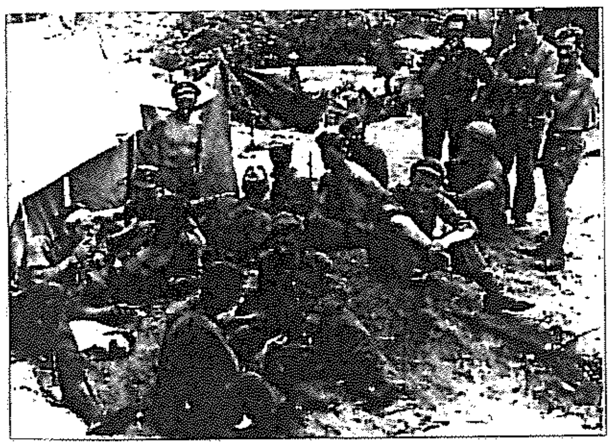
۴۸ روز تمام، نبرد سخت و بیسابقه ای که نظیرش در تاریخ بشر مشاهده نشده، جریان داشت. از روز ۲۳ اوت که سپاهیان آلمان گذار از پیچ رودخانه دن را به پایان رساندند و به حمله عمومی علیه استالینگراد پرداختند...
اخباری که هر روز درباره شکست و پیروزی در جریان نبرد از این شهر می رسید، ده ها و صدها میلیون نفر را در التهاب نگهداشته، به آنان گاهی اندوه و زمانی شادی می بخشید.»
نقطه عطف در جنگ جهانی دوم ـ آثار گزیده نظامی مانوتسه دون

بحران اقتصادی جهان در دهه ۱۹۳۰، میلیونها نفر را به میدان مبارزه کشاند و نفوذ احزاب کمونیست که در انترناسیونال سوم گرد آمده بودند گسترش یافت. کمتر از دو دهه بعد از پایان سلاخی در سنگرهای جنگ اروپا، تضادهای سیستم جهانی امپریالیستی به ظهور فاشیسم در آلمان و ایتالیا و اسپانیا انجامید، رقابتهای درون امپریالیستی اوج گرفت و حملات بر اتحاد شوروی و ملل ستمدیده بالا گرفت. دنیا بار دیگر به کام جنگی افتاد که از جنگ جهانی اول بزرگتر بود. اتحاد شوروی سوسیالیستی با از دست دادن ۱۵ تا ۲۰ درصد اهالی خود در نبرد علیه تجاوزکاران نازی، مجبور شد بار اصلی ایستادگی در برابر اقدامات جنگی آلمان را به دوش کشد.



تصویر بالا: انقلابیون آلمان علیه اقدامات سرکوبگرانه و وحشیانه نازی ها به خیابان می آیند ـ ۱۹۳۴
تصویر پایین: سربازان ارتش سرخ شوروی در استالینگراد ـ ۱۹۴۳

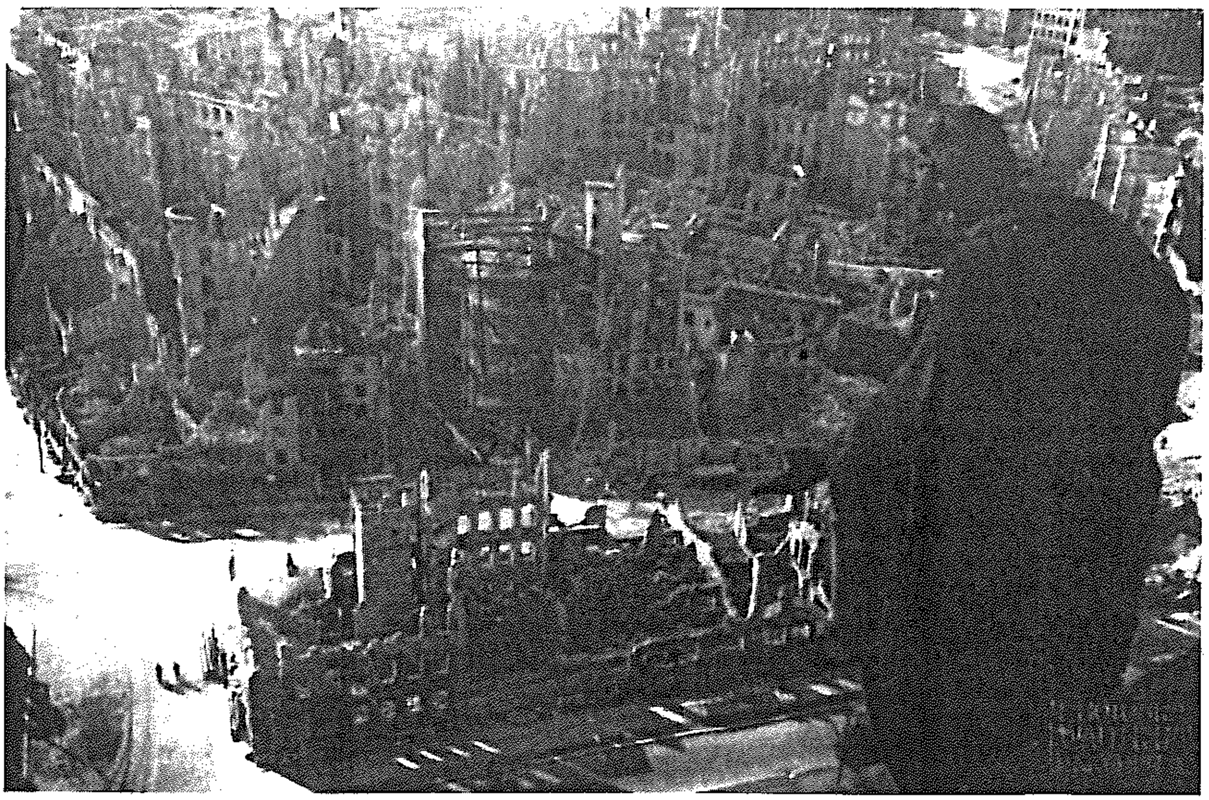


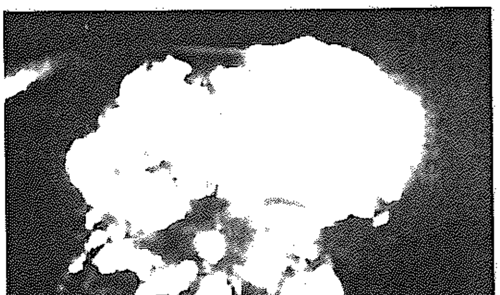




«و آیا باید قرنها استثمار انسانها،
جنگهای اشغالگرانه، غارت ها،
محکوم کردن میلیاردها نفر به
فلاکتی غیر قابل تصور، قتل عام ها،
آشویتس ها و هیروشیماها را
فراموش کنیم؟»

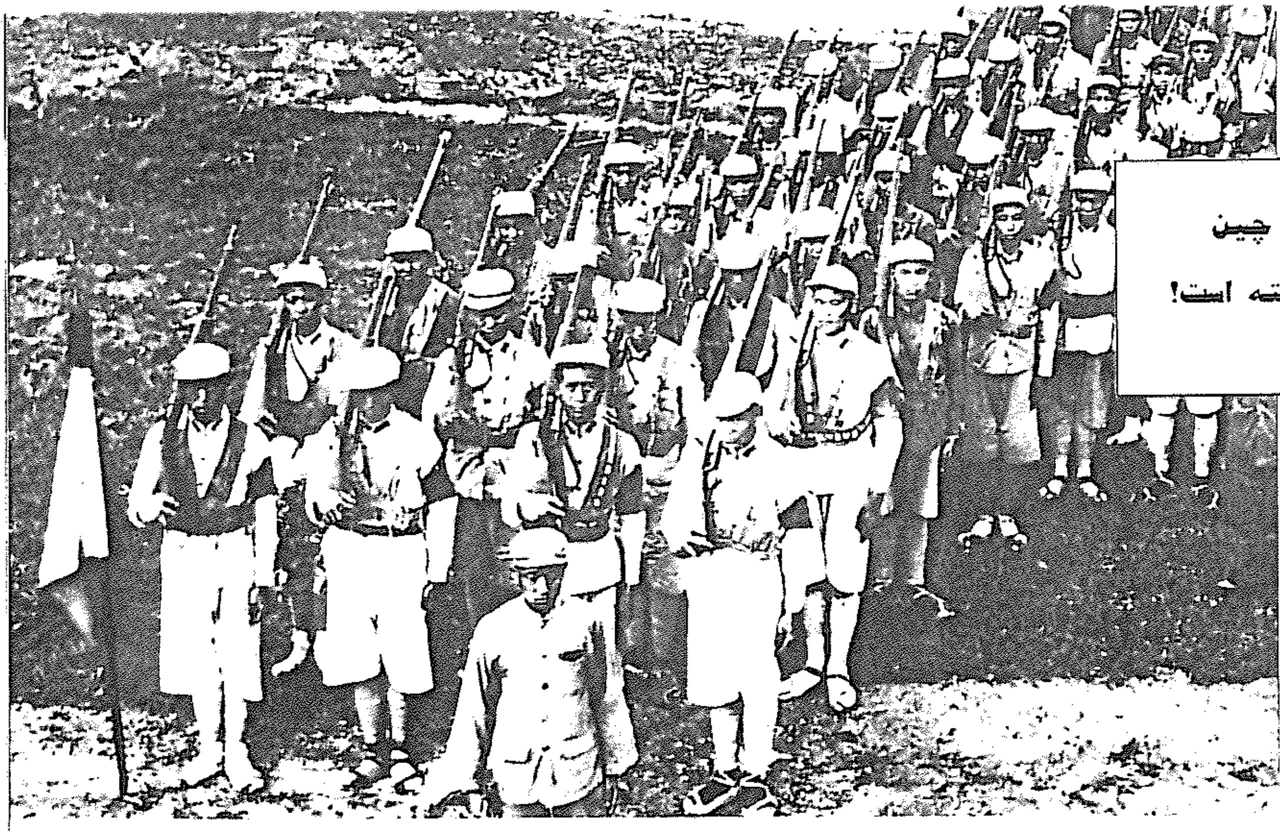
اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
به مناسبت آغاز هزاره سوم





جنایات امپریالیستها در جنگ جهانی دوم:
تصویر بالا: یهودیان در راه آشویتس. در این اردوگاه، ۳ میلیون نفر به قتل رسیدند و این بخشی از «راه حل نهائی» هیتلر برای «مسئله یهود» بود.
تصویر وسط: خرابی هائی که بمباران شهر درسدن در آلمان بوسیله هواپیماهای جنگی انگلیسی و آمریکائی ببار آورد. بین ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر که اکثرا غیر نظامی بودند در این بمباران ها کشته شدند.
تصویر پایین: قارچ اتمی بر فراز شهر هیروشیما در ژاپن. در سال ۱۹۴۵، امریکا برای ارعاب مردم دنیا، ژاپن را هدف بمب اتم قرار داد.
تصویر سمت راست: تا خاتمه جنگ داخلی اسپانیا که از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ به طول انجامید، حدود ۴۰ هزار داوطلب از ۵۰ کشور به بریگادهای بین المللی تحت رهبری کمونیستها پیوسته بودند تا علیه ژنرال فرانکوی فاشیست بجنگند.

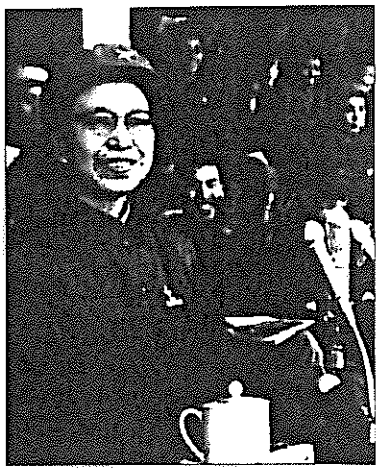
خلق چین
بپا خاسته است!





فارغ التحصیلان آکادمی نظامی سرخ.
در اینجا، پرولترها و دهقانان نحوه رهبری کردن جنگ خلق و قدرت سیاسی انقلابی نوین که در مناطق روستائی چین برقرار شده بود را می آموختند.

چیان چین، رهبر انقلابی ـ روزهای انقلاب فرهنگی



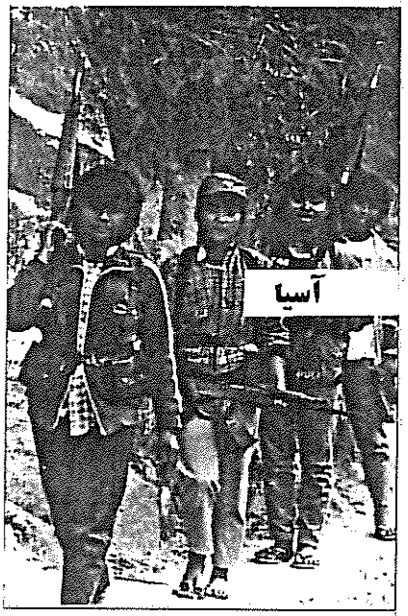


مائو در ینان ـ سال ۱۹۳۶

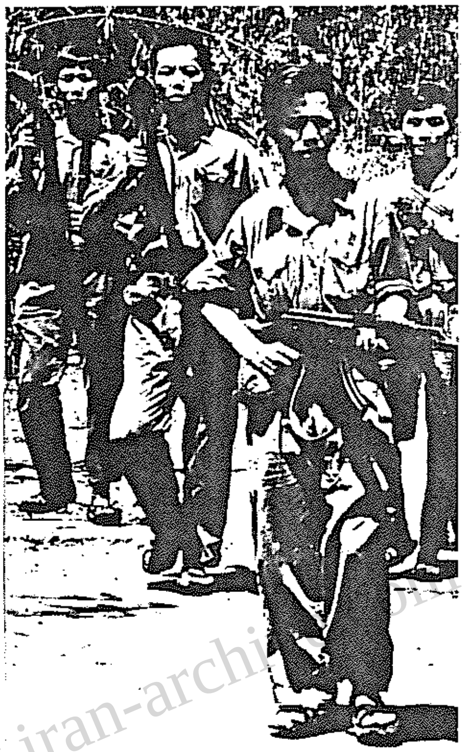
جنگ جهانی دوم، ساختارهای حاکمیت مستعمراتی را در سراسر دنیا به لرزه در آورد. در چین، ارتش انقلابی دهقانان که تحت رهبری مائوتسه دون شکل گرفته بود، نخست به جنگ امپریالیستهای ژاپنی شتافت و سپس به محض خاتمه جنگ، سلاح را متوجه حملات رژیم گومیندان کرد که تحت الحمایه آمریکا بود. جنگ خلق ثابت کرد که از ماشین جنگی پیشرفته امپریالیستها قویتر است.
در روز اول اکتبر ۱۹۴۹، قوای پیروزمند تحت رهبری انقلابیون کمونیست وارد پکن شدند. بیست سال بعد، بار دیگر مائوتسه دون، خیزش انقلابی را رهبری کرد: انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی. این انقلاب علیه آن دسته از رهبران عالیرتبه حزب بر پا شد که می خواستند چین را همانند شوروی خروشچفی به راه سرمایه داری بکشانند.

مراکز توفانی انقلاب جهانی پرولتری

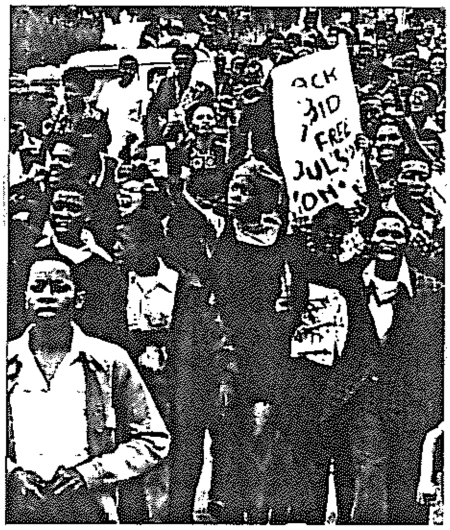
"یک موج قدرتمند مبارزاتی در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ جهان را در نوردید. با مشاهده این موج بود که مائوتسه دون، آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را به عنوان "مراکز توفانی" انقلاب جهانی پرولتری مشخص کرد.



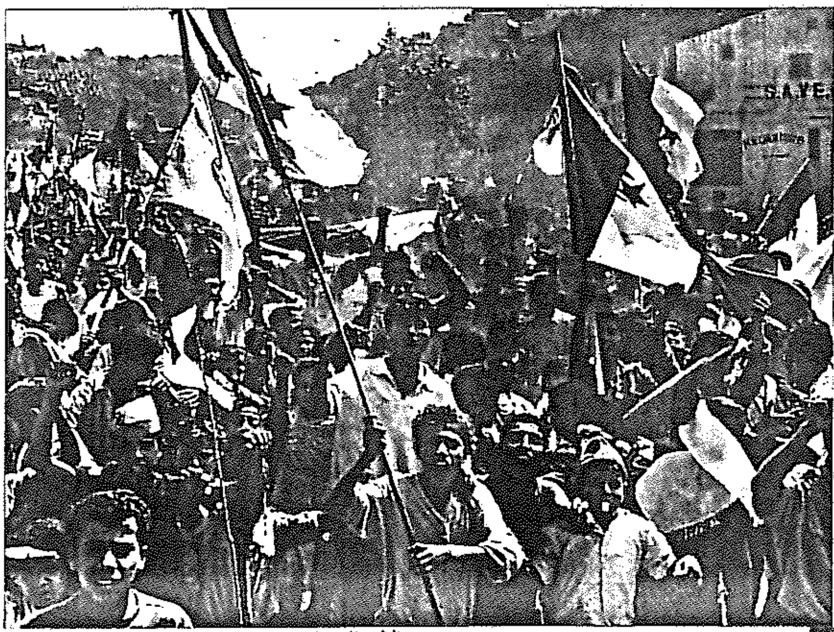
تصویر بالا: فیلیپین


تصویر بالا: ویتنام

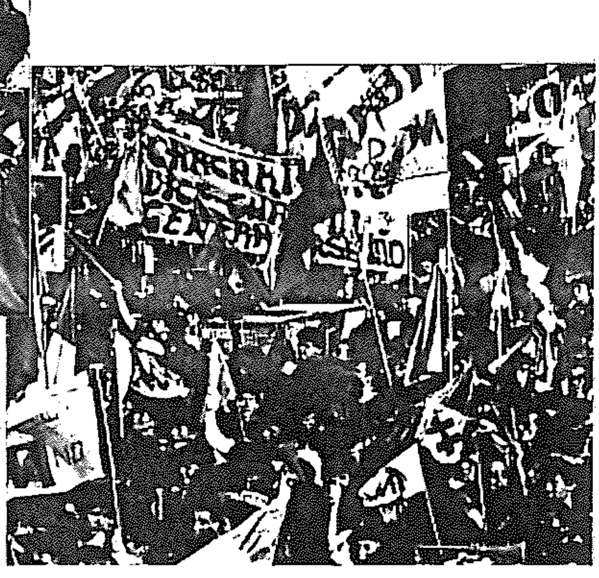
«خیلی وقت پیش، لنین چنین تحلیل کرد که دنیا به مشتی کشورهای سرمایه داری پیشرفته و شمار زیادی ملل تحت ستم که در بر گیرنده بخش اعظم مساحت و جمعیت دنیاست تقسیم شده است. امپریالیستها انگل وار این ملل را غارت می کنند و آنها را به زور در موقعیت وابستگی و عقب ماندگی نگاه می دارند. دیدگاه لنینیستی زیر که تاریخ آن را به اثبات رسانده از همین واقعیت نشئت می گیرد.
بر مبنای این دیدگاه، انقلاب جهانی پرولتری از دو جریان تشکیل شده است:
انقلاب سوسیالیستی ـ پرولتری که بوسیله پرولتاریا و متحدانش در دژهای امپریالیستی به پیش می رود، و انقلاب رهائیبخش ملی یا انقلاب دمکراتیک نوین که بوسیله ملل و خلقهای تحت سلطه امپریالیسم انجام می شود.
اتحاد این دو جریان انقلابی، همچنان رکن اساسی استراتژی انقلابی در عصر امپریالیسم است.»
بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی


تصویر بالا: آفریقای جنوبی

آفریقا

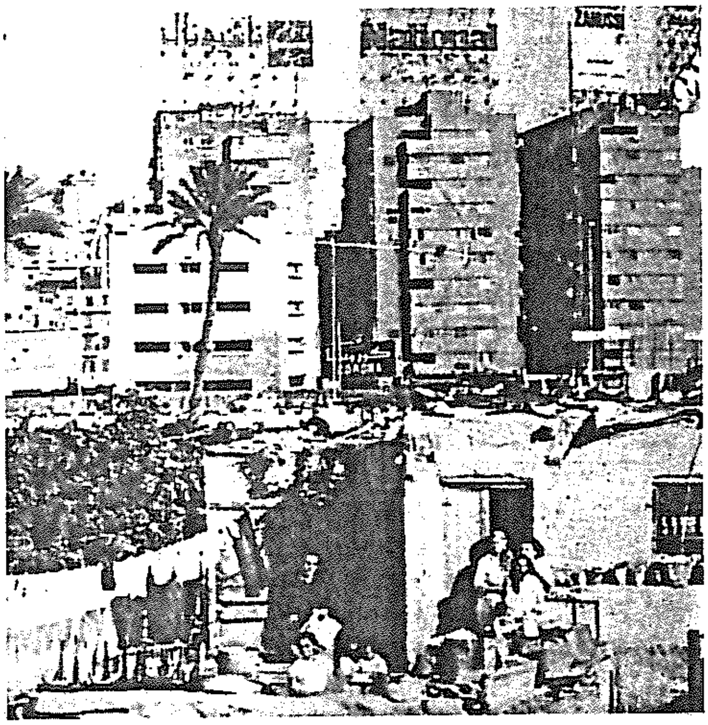

تصویر بالا: الجزایر

آمریکای لاتین


تصویر سمت راست: شیلی

دنیای کنونی

تحت سرمایه داری، تکنولوژی و دانشی که نسل های بیشمار بشری گرد آورده اند برای رهائی نوع بشر مورد استفاده قرار نمی گیرد؛ بلکه در خدمت ثروتمند کردن مالکان تکنولوژی و سرکوب دشمنان اینان، خاصه جنبشهای انقلابی ستمدیدگان است. گلوبالیزاسیون امپریالیستی، بار ستم را بر دوش صدها میلیون نفر سنگینتر کرده است. در عین حال، صفوف پرولتاریای بین المللی را هم گسترش داده، مبارزات آنان را متحدتر کرده و شالوده خیزش های نوین و قدرتمندتری را ریخته است. همانگونه که در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مناسبت آغاز هزاره سوم آمده: "به وضعیت نوع بشر بنگرید: ستم طبقاتی، ملی، جنسیتی، نژادی، قومی و کاستی، شووینیسم، تعصب مذهبی، کار کودکان، تجارت انسان، اشکال وحشیانه انقیاد فئودالی، و دست و پا زدن در فلاکت غیر قابل تصور را ببینید. به قدرت خلاقه مردم، و توانائی عظیم نیروهای مولده بنگرید که چگونه در منگنه یك نظام غیر منطقی و غیر انسانی قرار گرفته است. دیگر بس است!"



قاهره: زاغه های فلاکت در سایه آسمان خراش های ثروت.
این تصویر یکسان بسیاری از شهرهای بزرگ دنیاست.

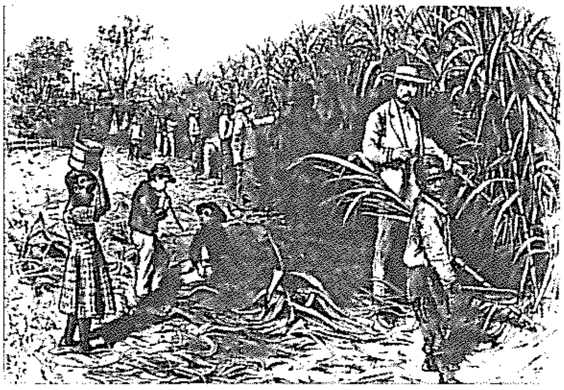


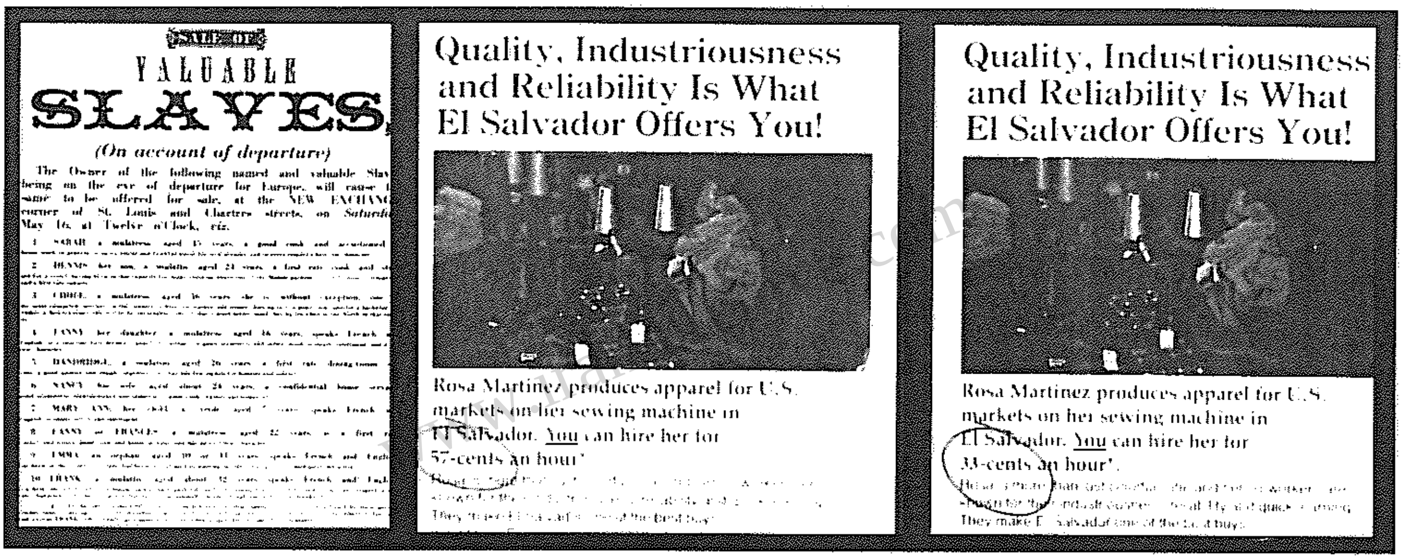


تکنولوژی: از جنگ جهانی اول
تا به امروز



علیرغم افزایش عظیم نیروهای مولده
از قرن نوزدهم تا به امروز،
کماکان قریب به ۸۰ میلیون
کودک به مثابه کارگر استثمار می شوند.

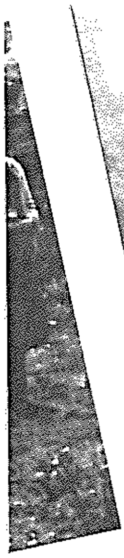




تصویر سمت چپ، تبلیغ فروش برده در آمریکای قرن نوزدهم است. تصویر وسط، آگهی عرضه نیروی کار بردگان مزدی در ال سالوادور به سال ۱۹۹۰ است که دستمزد روزانه بسیار نازلی (معادل ۵۷ سنت) را پیشنهاد می کند. تصویر سمت راست، عینا همان آگهی قبل است که در سال ۱۹۹۱ منتشر شده است. تنها تفاوتی که کرده رقم دستمزد است که به ۳۳ سنت سقوط کرده است!



از جنگ جهانی دوم تا به امروز،
صدها میلیون نفر به صفوف
پرولتاریای بین المللی پیوسته اند
که بخش بزرگی از آنان را زنان
تشکیل می دهند.







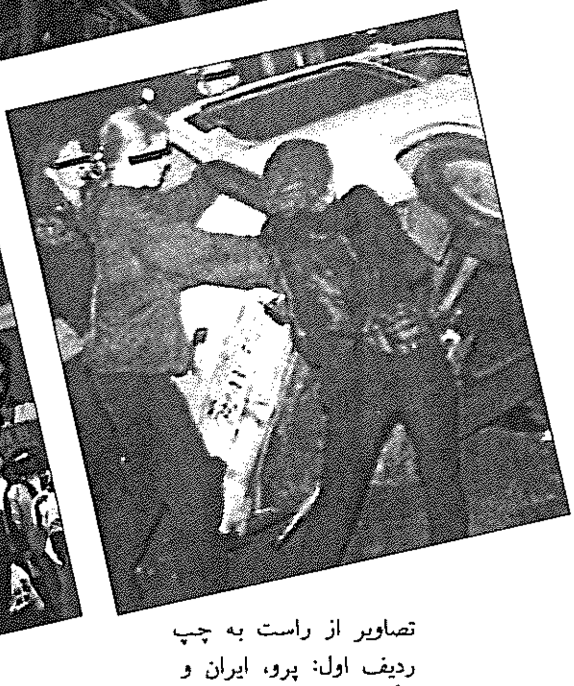
به سوی قرن جنگ خلق!

از هند تا برلین، از هیمالایا تا آند، آتش مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم شعله می کشد. این مبارزه بر حسب نوع هر کشور، شکل های گوناگونی به خود می گیرد. اما هدف انقلابیون در تمامی کشورها رهبری مبارزه بر اساس این حکم مائوتسه دون است که نهایتا "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید". در پرو و نپال، احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حال رهبری جنگ خلق اند. و در سایر نقاط، از افغانستان گرفته تا کشورهای قاره آمریکا، از سری لانکا تا قدرتهای مستعمراتی سابق اروپا، انقلابیون در تدارك این کارند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که هسته مرکزی مائوئیستهای دنیا را گرد آورده، برای ایجاد یك انترناسیونال کمونیستی نوین فعالیت می کند تا پیشرفت عظیمی در انقلاب جهانی پرولتری صورت گیرد و حرکت به سوی جامعه فارغ از طبقات، جنگ و استثمار، تسریع شود؛ جامعه ای که در آن کل نوع بشر در هر عرصه فعالیت بشری به همکاری و تعاون خواهد پرداخت. جامعه‌ای که کمونیسم نام دارد.



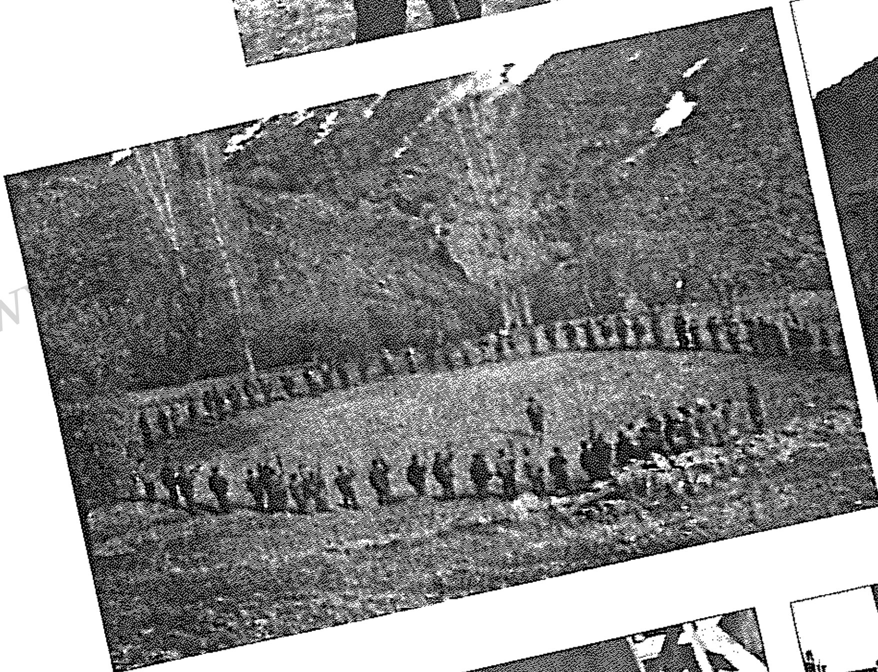




تصاویر از راست به چپ ردیف اول: پرو، ایران و بنگلادش. ردیف دوم: ترکیه و نپال. ردیف سوم: ایتالیا، آمریکا، کلمبیا و آلمان.

من و بقال سر گذرمان،
گمنامیم در آمریکا
اما
از چین تا اسپانیا،
از دماغه امید نیک
تا آلاسکا،
در دریاها و خشکی ها
دوستانی داریم
و دشمنانی.
دوستانی از آن دست
که ندیده ایم هم را
حتی یکبار
اما می توانیم جان دهیم در کنارشان
برای نان مشترک؛
آزادی مشترک
و رویای مشترک.
و دشمنانی که به خونم تشنه اند
من نیز به خونشان تشنه.
توانمند در این دنیای بزرگ
هستم ــ که نیستم تنها.
در قلب من
رازی نیست دنیا و مردمان
و دانش مرا، رمزی نیست.
سنگرم را پر می کنم
در نبرد بزرگ
آسوده
آشکار.
ــ ناظم حکمت (شاعر ترک)

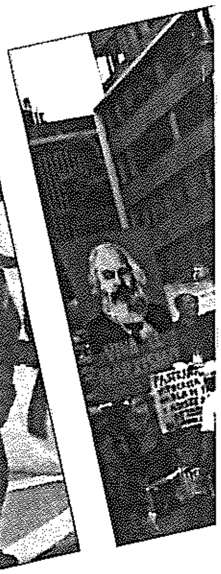












تجارت آزاد:
موتور رشد یا موتور غارت؟

تجارت آزاد: موتور رشد یا موتور غارت

به مدت ۵۰ سال، چهره بنگاه های چند جانبه ای که بر عملکرد اقتصاد بین المللی سرمایه داری در دوره بعد از جنگ جهانی دوم نظارت داشته آن را تنظیم می کردند، پوشیده بود. نشست های صندوق بین المللی پول (آی ام اف) و بانک جهانی و سپس سازمان تجارت جهانی، آرام و بی سر و صدا برگزار می شد؛ هر چند که تصمیمات این نشست ها مرتبا امواج تکان دهنده ای را به گوشه و کنار دنیا می فرستاد. حتی یک بالا و پایین شدن جزئی نرخ بهره یا نرخ مبادله ارزها می توانست نیروهای غول آسائی را به حرکت در آورد که کل اقتصادها را به هم بریزد و میلیون ها نفر را به خاک سیاه بنشاند. لیکن همه این تصمیمات دور از چشم مردمی گرفته می شد که زندگی شان به شدت تحت تاثیر این وقایع بود.

طی سال گذشته، این اوضاع تغییر کرده است. تالانگری فزاینده کشورهای امپریالیستی در اقتصاد ملل و خلقهای تحت ستم، دست در دست بحران های جدی نظیر آنچه در روسیه و شرق آسیا اتفاق افتاد، فریاد مقاومت را به آسمان بلند کرده است. و این شامل مقاومت نسل نوین جوانان در کشورهای امپریالیستی نیز هست. اعتراضات توده ای باعث اختلال در برگزاری نشست های اخیر اربابان سرمایه مالی شده، به افشای گوشه هائی از عملکرد جنایتکارانه اینان یاری رسانده است.

در مقابل، اربابان سرمایه مالی دست به یک ضد حمله سریع و پر سر و صدا زده اند. بیل کلینتون از محسنات گلوبالیزاسیون گفت. او در سخنرانی «اتحاد» سال ۲۰۰۰ اعلام کرد که گلوبالیزاسیون اگر چه ممکن است بد طعم باشد، اما «واقعیت اصلی دوران ماست» و نسخه تجارت آزاد و بازار آزاد، تنها طریق رشد و سعادت است.

آیا گلوبالیزاسیون و رشد تجارت «محسناتی» دارد؟ باید پرسید: محسنات برای «چه کسی»؟ یک دهه گلوبالیزاسیون برای مشتی صاحبان ثروت بسیار عالی بوده، اما از نظر توده های سراسر دنیا به ویژه در کشورهای فقیر یک کابوس طولانی به حساب می آید. مقاله حاضر به بررسی این بحث خواهد پرداخت که آیا تقویت «تجارت آزاد» به رشد و سعادت می انجامد؟ به ویژه این ایده را محک خواهد زد که آیا تنها راه رشد ملل تحت ستم، چسبیدن به «لوکوموتیو» اقتصادهای امپریالیستی است؟ این مقاله، نقش سازمان تجارت جهانی در این پروسه را نیز بررسی خواهد کرد.

«هر کس باید کاری را انجام دهد که بهتر بلد است»

این بحث رایج است که لیبرالیزه کردن تجارت، برای کشورهای تحت سلطه سود فراوانی بار می آورد و رشد اقتصادی آنها را تشدید می کند. نکته مرکزی بحث، این است که هر کشور باید به تخصصی کردن اقتصادی دست بزنند. یعنی بیشتر به فعالیتی بپردازد که بهتر بلد است. اسم این را در تئوری اقتصاد بورژوائی، «مزیت نسبی» گذاشته اند. بر این مبنا، کشورهای مختلف کالاهائی که با صرفه تر تولید کرده اند را فارغ از محدودیتهای ناشی از تعرفه گذاری «ناعادلانه» و سایر اقدامات حمایتی با یکدیگر مبادله می کنند، و بدین ترتیب همگی سود می برند. کارآمد ترین بخش اقتصاد هر کشور نیز به رشد سایر بخشها شتاب می بخشد.

آن واقعیت جهانی که در پشت این جملات برابری طلبانه پنهان شده اینست که مشتی شرکت بزرگ چندملیتی در کشورهای امپریالیستی، مالکیت و کنترل اکثریت عظیم نیروهای مولده و تجارت جهانی را در دست دارند. این در حالی است که ملل تحت ستم اساسا به مثابه منبع کار ارزان و مواد خام ارزان خدمت می کنند. تحت این اوضاع، معنی اینکه «هر کس باید کاری را انجام دهد که بهتر بلد است» اینست که ملل تحت ستم باید نقش درجه دوم خویش در تقسیم کار جهانی امپریالیسم را بیش از پیش تثبیت کنند.

بگذارید به تاثیر سیاستهای لیبرالیزه کردن تجارت بر کشاورزی کشورهای تحت سلطه بپردازیم که از سوی سازمان تجارت جهانی تحمیل شده است. هدف از این سیاستها، ادغام بیشتر اقتصادها در بازار جهانی، کاهش تعرفه بر محصولات کشاورزی، تشویق تخصصی کردن و تولید به قصد صادرات، و کاهش محدودیت هایی است که بر سر راه سرمایه گذاری های گسترده وجود دارد. نتیجه این سیاستها، نفوذ فزاینده شرکتهای کشاورزی تجاری غرب در بازارهای جهانی، افزایش تجارت محصولات غذائی، و به ویژه خانه خرابی واحدهای تولیدی به اصطلاح غیر کارآمد است. این واحدها اساسا مربوط به کشاورزان کوچک و متوسطی است که برای بازارهای محلی محصولات غذائی تولید می کنند. برخی کشاورزان کشت خود را عوض کرده، به کشاورزی صادراتی رو آورده اند. سایر آنان، مزارع را به حال خود رها کرده اند. هر هفته حدود یک میلیون نفر در سراسر جهان به شهرها مهاجرت می کنند. برای مثال، برداشتن موانع تجاری از سر راه ورود حجم عظیم گندم آمریکا،

تاثیر مخرب خاصی بر کشورهای تحت سلطه می گذارد. چرا که در این کشورها، درصد بزرگتری از نیروی کار به کشاورزی وابسته است. (میزان بودجه اختصاص یافته به مواد غذائی در آمریکا فقط ۵ر۰ درصد تولید ناخالص ملی این کشور است. حال آنکه این رقم در مورد تانزانیا به ۱۸ درصد بالغ می شود. این نوع مقایسه ها می تواند تاثیر تغییرات سریع در بازار محصولات غذائی را روشن تر بنمایش گذارد.) (۱)

کشور ساحل عاج را در نظر بگیرید که مدتها به عنوان مدل توسعه برای آفریقا تبلیغ می شد. کشاورزی آن کشور بر مبنای منطق کشاورزی تجاری، از تولید محصولات غذائی محلی دست کشید و به تولید صادراتی کاکائو رو آورد. و در این مسیر آنقدر جلو رفت که تقریبا نیمی از تولید جهانی کاکائو را به خود اختصاص داد. زمانی که حکومت در چارچوب پروسه جهانی کاهش موانع تجاری، برنامه تثبیت قیمت ها را کنار گذاشت، و این اقدام با گرایش عمومی کاهش قیمت مواد خام به هم آمیخت، از درآمد کشاورزان خرد ساحل عاج یکباره ۴۰ درصد کاسته شد. بسیاری ورشکست شدند. اما این اوضاع برای شرکتهای بزرگ چندملیتی فرصت خوبی محسوب می شد. این شرکتها، که شرکت آمریکائی «کارگیل» در راسشان قرار داشت، موجی از ادغام و تصاحب مزارع را به راه انداختند. وقتی که گرد و خاک فرو نشست، تعداد شرکتهای بزرگ کاکائو از ۵۰ به ۱۰ کاهش یافته بود. اینک جای برنامه حکومت برای تثبیت قیمتها را اراده شرکتها در تعیین قیمت ها گرفته است. (۲)

این یک مدل نمونه وار از توسعه اقتصادی با جهت گیری تجاری است. اولا، رفع موانع تجارت و تشویق تخصصی کردن اقتصاد، بیرحمانه به تمرکز تولید در واحدهای بزرگتر در سطح داخلی و بین المللی می انجامد. به عبارت دیگر، تجارت، سوخت لازم را برای رشد شرکتهای انحصاری بزرگ جهانی فراهم می کند. جریان پر شتاب تجارت جهانی با موج بیسابقه ادغام و تصاحب شرکتها از عرصه ای به عرصه دیگر همراه بوده است.

بدون شک، امروز «تجارت آزاد»، یک عبارت توخالی بیش نیست. ما در عصر امپریالیسم بسر می بریم که انحصارات بزرگ، جهان را در چنگال خود دارند و بر تمامی عرصه های اصلی حیات اقتصادی حکم می رانند. ۵۰۰ شرکت معظم چندملیتی که اکثرا در آمریکا ریشه دارند، ۷۰ درصد کل تجارت خارجی را کنترل می کنند. ٦۰ درصد تجارت محصولات کشاورزی نیز تحت کنترل بنگاه های کشاورزی تجاری آمریکا قرار دارد. (۳) گسترش تجارت، عملا به تقویت کسانی می انجامد که قادرند از شبکه های تولید و بازاریابی جهانی برای مختل کردن مکانیسم هائی که کشورهای مختلف برای حمایت از صنایع کوچک و کشاورزی بومی بر پا داشته اند، بهره جویند. کشاندن واحدهای کوچک به ویژه در جهان سوم به رقابت مستقیم و لجام گسیخته با غول های غربی، روند بلعیدن کوچکترها توسط بزرگترها و گسترش نفوذ و سلطه غرب در کشورهای تحت ستم را تضمین می کند.

ثانیا، قوای محرکه توسعه حول تجارت به گونه ای است که عموما به تشدید وابستگی کشورهای تحت سلطه به بازار جهانی و کشورهای امپریالیستی و شرکتهای بزرگ چندملیتی می انجامد. (خواه کشوری نظیر ساحل عاج عمدتا تولید کننده مواد خام باشد، خواه نظیر بخشهائی از شرق آسیا معدودی تولید صنعتی جزیره وار با جهت گیری صادراتی را دارا باشد) رشد چندملیتی ها و تعمیق وابستگی کشورهای تحت سلطه پا به پای هم پیش می روند. این کشورها در برابر تغییر ناگهانی در قیمت این یا آن محصول، یا حتی در برابر باج گیری های حساب شده امپریالیستها، بیش از پیش آسیب پذیر می شوند. قدرتهای امپریالیستی قادرند از سلطه خود برای به تسلیم واداشتن رژیمهای کمپرادور متمرد جهان سوم استفاده کنند. این دقیقا کاری است که اینها از طریق بستن شیر نفت عراق، با رژیم صدام حسین کرده اند.

این اوضاع، به ویژه زنگ خطر را برای امنیت تغذیه به صدا در آورده است. همانطور که در مورد ساحل عاج می بینیم، شمار قابل توجهی از کشاورزان ورشکست شده یا به تولید محصولات کشاورزی صادراتی سوق یافته اند. بدین ترتیب، کشور بیش از پیش به واردات مواد غذائی وابسته شده است. برخلاف کشورهای امپریالیستی که به علت خصلت متکامل تر و متعادل تر اقتصادهای خود، راحتتر می توانند تلاطمات بازار جهانی را هضم کنند، در کشورهای تحت سلطه تغییرات بازار جهانی می تواند بدبختی ببار آورد و باز پرداخت صورت حساب محصولات غذائی وارداتی را اگر نگوئیم نامکن، لااقل دشوار کند. نتیجه چنین روندی، افزایش قرض و فقر، و شبح سرگردان قحطی است. (۴)

بخش های جزیره وار مدرن: حلقه های زنجیر وابستگی

مدافعان تجارت آزاد چنین استدلال می کنند که این نوع توسعه هرچند ممکنست آسیبهائی در بر داشته باشد، لیکن کشور را به راه مدرنیزاسیون می اندازد و این جزیره های مدرن، سایر بخشهای اقتصاد را به دنبال خود به جلو می کشند. اما تاثیر این نوع توسعه بر کشورهای تحت سلطه، نسبت به آنچه در کشورهای امپریالیستی صورت گرفته، به لحاظ کیفی متفاوت است. در شرایط نیمه فئودالی و عقب مانده ای که خصوصیت عمومی کشورهای تحت سلطه است، توسعه مزارع وسیعتر و مدرنتر، ربطی به توسعه یک اقتصاد منسجم ملی ندارد. تولید کشاورزی در بخش های بزرگ و مدرن جزیره وار، تقریبا به صادرات منحصر است و در خدمت بازارهای خارجی و بطور عمده امپریالیستی قرار دارد. (نظیر مزارع بزرگ کشت موز در آمریکای مرکزی که در ضمیمه ای تحت عنوان «جنگ موز» به آنها اشاره شده است) مضافا این بخشهای مدرن در مناطقی بر پا شده که بطور گسترده تحت تولید کشاورزی نیمه فئودالی قرار دارد و به وسیله این تولید نیمه فئودالی مشروط می شوند. جذابیت نهادهای ارزان، منجمله کار ارزان، در کشورهای تحت سلطه وابسته به وجود همین شرایط نیمه فئودالی است. مثلا، کارگران مزارع کشت موز در آمریکای مرکزی، بخشا به این علت مزد ناچیزی میگیرند که اکثر هزینه زندگی و بازتولید نسل های آتی آنان از طریق کشاورزی معیشتی نیمه فئودالی تامین می شود.

توسعه تولید کالائی در این بخشهای «مدرن» تحت الحمایه امپریالیسم، اقتصاد ملل تحت ستم را به مسیر توسعه نسبتا منسجم و متعادلی که در کشورهای سرمایه داری شاهدش هستیم، نمی اندازد. برعکس، از آنجا که این بخشهای مدرن به مثابه بخش لاینفک و تابع بازار جهانی امپریالیستی عمل می کند، کشور با بندهای محکم تری به امپریالیسم وابسته می شود. این در حالی است که مناسبات نیمه فئودالی کماکان در بخشهای گسترده اقتصاد به حیات خود ادامه می دهد.

قوای محرکه اساسی رشد سایر بخشهای اقتصاد که جهت گیری تجاری دارند نیز جز این نیست. نمونه اش را در بخش تکنولوژی پیشرفته «بنگالور» هند می بینیم. مدافعان گلوبالیزاسیون مایلند «بنگالور» را گواه «موفقیت» الگوی جهت گیری تجاری معرفی کنند. می گویند «بنگالور» همان نقش منطقه صنعتی «سیلیکون ولی» آمریکا را بازی می کند. آیا می توان «بنگالور» را طلایه دار مدرنیزه شدن هند دانست؟ به هیچوجه. ده ها هزار مهندس نرم افزار که در «بنگالور» کار می کنند، تماما وابسته و خدمتگذار شرکتهای غول آسای غربیند و کارش ربطی به توسعه همه جانبه اقتصاد هند ندارد. بعلاوه، کار اینان به میزان زیادی وابسته به وجود نوعی شرایط فقیرانه نیمه فئودالی است که پایه های توسعه بخش مدرن کشاورزی بر آن استوار شده است.

برای فهم اینکه با چه وضعی روبرو هستیم، به ادعای یکی از مدیران صنعت کامپیوتر در سوئیس توجه کنید که می گوید هزینه استخدام ۳ برنامه ریز هندی معادل یک برنامه ریز سوئیسی است. این مدیر سوئیسی که به مسائل از زاویه جهانی می اندیشد، البته آدم خوشبختی است. به ویژه وقتی که بدانید آن برنامه ریز هندی نیازهایش را در چارچوب میانگین دستمزدها در هند تامین می کند. میانگین دستمزد در هند، یک سوم غرب نبوده بلکه

یک سیزدهم است. (تولید ناخالص ملی سرانه در ایالت کارناتاکا که شهر بنگالور در آنجا واقع است، یک دلار آمریکائی در روز است). توان کاری برنامه ریز کامپیوتر، نهایتا وابسته به توانائی خانواده اش در استخدام کار فوق ارزان است. از این طریق است که برنامه ریز هندی می تواند «آزادی» تحصیل و سپس کار کردن پیدا کند. هر برنامه ریز کامپیوتر در هند، چند خدمتکار خانگی دارد که پختن و نظافت و خرید و نگهداری از بچه ها را انجام می دهند. به عبارت دیگر، عملکرد بخش تکنولوژی پیشرفته نیز همانند بخش کشاورزی نه فقط در خدمت امپریالیسم است، بلکه شرایط فوق استثماری انقیاد نیمه فئودالی موجود در کل اقتصاد هند را بکار می گیرد و تقویت می کند.

منتقدان لیبرال گلوبالیزاسیون غالبا از این گله می کنند که چرا مناطق فقیرتر دنیا از پروسه گلوبالیزاسیون «کنار گذاشته شده اند.» این واقعیتی است که برخی نقاط، نظیر بخش مرکزی آفریقا، به طور کلی از طرح سرمایه گذاریهای امپریالیستی کنار گذاشته شده اند، اما این علت عمده فقرزدگی کشورهای تحت سلطه نیست. علت اساسی، نحوه ادغام این کشورها در اقتصاد جهانی امپریالیسم است. گسترش تجارت این قوه محرکه را تغییر نمی دهد بلکه خصلت معوج، ناموزون و وابسته اقتصاد این کشورها را تشدید می کند. هدف شرکتهای غربی نظیر «کامپک» و «مایکروسافت» از فعالیت در نقاطی مانند بنگالور، کسب سود است، نه توسعه اقتصاد این کشورها. و این جای هیچ تعجبی ندارد.

حق امتیاز کشف آتش از آن کیست

لیبرالیزاسیون تجاری که توسط «سازمان تجارت جهانی» حمایت می شود، سیستم کالائی را در سراسر جهان تقویت می کند و دامنه نفوذش را به حیطه های جدیدی از حیات انسانها گسترش می دهد. هر چیز، قیمتی دارد. اینک هر چیز برای فروش به بازار جهانی عرضه می شود. آخرین صحنه این روند زشت، اعمال فزاینده «حق مایملک فکری» است. مثلا:

یک شرکت آمریکا تلاش کرده جواز انحصاری استفاده از «د. ن. ا.» یک زن گواتمالائی را که به نظر می آید از بیماری سرطان مصون است، به خود اختصاص دهد تا در بازار دارو از آن بهره جوید.

یک شرکت چندملیتی که مرکزش آمریکاست و «و. ر. گری س» نام دارد، جواز انحصاری استفاده از بخش اصلی درخت «نیم» (آزادیریاکتین) را گرفته است. این در حالی است که کشاورزان و پزشکان هندی، قرنها از این درخت برای درمان استفاده کرده اند. معنای شوم صدور جواز انحصاری اینست که از این به بعد، آنان باید برای ادامه درمان به شیوه دیرینه ای که از اسلافشان به ارث برده اند، به شرکت آمریکائی پول بدهند!

در سال ۱۹۹۷، بیش از یک میلیون خرده کشاورز و دهقان هندی علیه خطری مشابه تظاهرات کردند. زیرا شرکتهای بزرگ کشاورزی تجاری می خواستند جواز انحصاری بذرهای محلی کشورهای جهان سوم را از آن خود سازند. با این کار زارعان مجبور می شدند برای استفاده از بذری که طی قرون در کشورهایشان کشت شده و تکامل یافته، به این شرکتها پول بپردازند. علت دیگر تظاهرات کشاورزان و دهقانان، اعتراض به «تکنولوژی نابود کننده» بود. منظور نوعی تکنیک مهندسی ژنتیک است که برای بوجود آوردن گیاهان عقیم از بذرهای نابارور استفاده می کند. بنابراین کشاورزان مجبورند در هر فصل کشت، بذر جدید بخرند. و دیگر نمی توانند از روش دیرینه کنار گذاشتن بذر از برداشت امسال برای کشت سال بعد استفاده کنند.

اشاعه حق مایملک فکری تحت نظارت «سازمان تجارت جهانی» که معنائی جز مشروعیت بخشیدن به تصاحب خصوصی کار و شناخت جمعی توده ها ندارد را به درستی «دزدی حق استفاده» نامیده اند. در واقع، مقوله حق مایملک فکری نشانه بارزی از کارکرد تضاد بنیادین سرمایه داری، بین مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی است: تحت سرمایه داری، تقسیم کار پیچیده ای شکل گرفته که کار عظیم انسانی را در یک پروسه عمیقا اجتماعی شده تولیدی با سیستم ماشینی در هم می آمیزد. لیکن ثمرات این پروسه، به مالکیت خصوصی یک طبقه قلیل العده صاحب سرمایه، یعنی بورژوازی، در می آید.

تا آنجا که به ایده ها مربوط می شود، از کشف آتش تا به امروز، هیچ شناختی را نمی توان یک محصول اساسا فردی به حساب آورد. هرگز چنین نبوده است. همواره شناخت، نتیجه ارتباط پیچیده ای از تلاش فردی، فهم جمعی و عمل متقابل اجتماعی بوده است. با توسعه سرمایه داری، پروسه تولید که شامل تولید شناخت نیز هست، از نظر کیفی به یک عمل بیش از پیش اجتماعی تبدیل شد. و این حکم، در دنیای امروز بیش از پیش صادق است. برای مثال، تولید یک برنامه نرم افزار کامپیوتری جدید نظیر سیستم عملیاتی ویندوز مایکروسافت، حاصل تلاش مشترک هزاران مهندس نرم افزار است. این سیستم قطعا نتیجه «نبوغ» یکی دو نفر مانند «بیل گیتز» نیست. بعلاوه، «سیستم ارتباط و پیام رسانی تصویری» که ویندوز بر پایه آن درست شد، ابتکار مایکروسافت نبود. بلکه حاصل کار تعداد بیشماری از متخصصان نرم افزار بود که مستقیما به تجربه شمار گسترده تری از کسانی که از کامپیوتر استفاده می کنند متکی بودند. همانطور که لنین در رساله «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری»، به هنگام صحبت از تمرکز عظیم ترقیات و ابداعات فنی از سوی «تراست»های غول آسای چندملیتی جمعبندی کرد: «... تکامل سرمایه داری به مرحله ای رسیده که تولید کالائی کماکان «حکم می راند» و همچنان پایه و اساس حیات اقتصادی محسوب می شود، (اما) در واقع تضعیف شده، بخش بزرگ سودها به جیب «نوابغ» تقلبات مالی سرازیر میشود. این تقلبات و گوش بری ها بر اساس تولید اجتماعی شده انجام می گیرد، لیکن ترقیات عظیم بشر که حاصل این اجتماعی شدن است، به سود... بورس بازان تمام میشود.»

حفاظت از حقوق مالکیت فکری، بازتاب و تقویت کننده تقسیمات پایه ای اجتماعی است که جهان را رقم می زند. این تقسیم به قول لنین شامل تقسیم اجتماعی میان طبقه دارا و طبقه کارکن، و نیز میان امپریالیسم و ملل تحت ستم می شود. تا آنجا که به رابطه امپریالیسم و ملل تحت ستم مربوط می شود، «حقوق مالکیت فکری» تدبیری است برای حفاظت از انحصار کشورهای امپریالیستی بر علم و تکنولوژی، با هدف تقویت جایگاه آنها به مثابه «مغزهای» سیستم اقتصاد جهانی. از این طریق، شرکتهای چندملیتی تضمین می کنند که انتقال پروسه های تولید به کشورهای تحت سلطه، کنترل آنها بر دانش و تکنیک تولید را به خطر نیندازد؛ در عین حال که از دستمزدهای ناچیز و هزینه های نازل تولیدی در کشورهای تحت سلطه بهره مند می شوند. از مجموع ۳ر۵ میلیون جواز استفاده انحصاری که در دنیا وجود دارد، فقط ۲۰۰ هزار یعنی حدود ۶ درصد متعلق به کشورهای جهان سوم است. این در حالی است که شرکتهای چند ملیتی مستقیما صاحب ۸۵ درصد کل جوازها هستند. سیاستهای «سازمان تجارت جهانی» تنها کاری که میکند تقویت این تقسیم کار ناموزون و ستمگرانه است. تحت چنین تقسیم کاری، کشورهای امپریالیستی در پی تمرکز بیشتر کنترل خویش بر مراکز عصبی فعالیتهای اقتصادی جهانند.

عرصه هائی که از سوی «سازمان تجارت جهانی»، هدف برنامه لیبرالیزه کردن تجاری است، لیست بلند بالائی دارد. بخش خدمات، برای مثال خدمات درمانی در راس این لیست قرار دارد: یکي از «اهداف مورد مذاکره» توسط دولت آمریکا در نشست سیاتل، «تشویق خصوصی کردن عرصه های بیشتر» و «مجاز شمردن فعالیت موسسات خارجی در حیطه خدمات درمانی» بود. مسئولیت وضعیت جنایتکارانه حاکم بر جهان سوم و مشخصا آنچه به قربانیان «ایدز» در جنوب آفریقا مربوط می شود، بخشا بر دوش سیاست حفاظت از جواز انحصاری است که شکلی از اجرای حقوق مالکیت فکری به شمار می آید: شرکتهای چندملیتی داروسازی، برای داروهای پیشگیری از بیماری «ایدز» که انحصارش را صاحبند، قیمت های سرسام آوری تعیین کرده اند و با این کار، راه معالجه این بیماری را بسته اند. در نتیجه این سیاست، میلیونها آفریقائی مرده اند و همچنان می

میرند. هزاران مادر مبتلا به ویروس ایدز، آن را به نوزادان خود منتقل می کنند. حال آنکه در اغلب موارد با داروهای مناسب می توان از انتقال ویروس به نوزاد جلوگیری کرد.

یک حاصل دیگر مقررات «سازمان تجارت جهانی» که در بسیاری کشورها به اجراء گذاشته شده، تخریب هر چه بیشتر محیط زیست است. در برخورد به مخاطراتی که سلامتی مردم را تهدید می کند، «اصل احتیاط و هشدار» را کنار گذاشته شده است. یعنی اگر قبلا شرکتهای چندملیتی موظف بودند بر مبنای این اصل، بی ضرر بودن تولیداتشان را اثبات کنند، حالا این مصرف کنندگان هستند که باید دلیلی بر زیان بار بودن این یا آن محصول ارائه دهند. با همین منطق بود که «اتحادیه اروپا» اخیرا تصمیم گرفت واردات گوشت گوساله آمریکا که برای پرورش آن از هورمون استفاده می شود را قبول کند. هر چند که بر مبنای تحقیق یکی از کمیسیون های «اتحادیه اروپا»، برخی هورمونها احتمالا باعث بیماری سرطان می شوند. بعلاوه، «سازمان تجارت جهانی» سیاست کنونی در برخورد به معضلاتی نظیر سلامتی مردم را تقویت خواهد کرد. چنین معضلاتی از نظر این سازمان، «امر خارجی» محسوب می شود. یعنی از آنجا که مستقیما ربطی به پروسه تولید کالاتی که تحت مالکیت و کنترل شرکتهاست ندارد، امری «خارجی» است و جزء ملاحظات «تجارت آزاد» نیست. پروسه پر هرج و مرج گلوبالیزاسیون که تجارت، قوه محرکه آنست به پیدایش کلان شهرهای باد کرده و گسترده در جهان سوم (نظیر مکزیکو سیتی و دهلی نو) دامن زده است. چنین برآورد شده که در این دو شهر، یک سوم کودکان از برونشیت ناشی از حساسیت رنج می برند. مسلم است که بر مبنای قوانین سیستم «تجارت آزاد»، هیچ یک از سرمایه داران در قبال این امر «خارجی»، مسئولیت ندارد. (٦)

تجارت جهانی: پولدارها، پولدارتر می شوند

واقعا چه کسی از تجارت گسترده سود می برد؟ ارزیابی کامل این موضوع از حوصله مقاله حاضر خارج است. پس در اینجا فقط به چند مثال گویا اشاره می کنیم:

از زمان ظهور سرمایه داری تا به امروز، همگام با خیز عمومی تجارت، نابرابری در سطح جهان عمیقتر شده است: در سال ۱۸۰۰، سطح متوسط معیشت در ثروتمندترین کشورها فقط ۳ برابر فقیرترین کشورها بود. در سال ۱۹۰۰، این نسبت به ٦ برابر رسید. و در سال ۲۰۰۰، حدودا به ۲۰ برابر ارتقاء یافت.

۵۷ درصد اهالی دنیا، فقط ٦ درصد از درآمد جهان را به خود اختصاص می دهند و با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می کنند.

در فاصله ۱۹۸۰ تا ۱۹۹٦، که تجارت با شتابی غیر معمول گسترش می یافت، تولید ناخالص ملی سرانه ۵۹ کشور دچار سقوط جدی شد. (۷)

قطب بندی درون کشورهای امپریالیستی نیز در حال تشدید است. در سال ۱۹۹۵، از هر پنج مرد شاغل، درآمد چهار نفرشان بر حسب ساعت کار، نسبت به سال ۱۹۷۳، ۱۱ درصد کاهش نشان می داد. این نسبت در مورد فقیرترین بخش جمعیت کارکن (یک سوم تحتانی) به ۲۵ درصد سقوط کرد. طی همین مقطع، درآمد ناخالص ملی سرانه به ارقام واقعی، سه برابر شد. این در حالی بود که ثروتمندترین ها که جمعیتی یک درصدی داشتند، ثروتهای خود را دو برابر کرده بودند. در مقیاس جهانی، دستمزدها که جزئی از ثروتهای ملی به حساب می آید، سقوط کرده است. در مقابل، رقم بهره و سودهای شرکتها افزایش یافته است. (۸)

ارتباط متقابل گسترش تجارت و تشدید قطبی بندی در سطح جهانی و درون هر کشور، اتفاقی نیست. بیش از ۱۵۰ سال پیش، مارکس خاطر نشان کرد که عملکرد سرمایه، گرایش به انباشت فقر و فلاکت در یک قطب و ثروتهای عظیم در قطب دیگر دارد. حتی متخصصان تجارت بورژوائی نیز چنین روندی را مشاهده کردند. «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» برآورد کرد که اروپا، آمریکا و ژاپن، «برندگان بزرگ» نظام نوین تجاری خواهند بود و دو سوم منافع را به خود اختصاص خواهند داد. در همان حال، «واحد اطلاعات اقتصادی» (آوریل ۱۹۹۵) اذعان کرد که وضع کشورهای مرکز و جنوب آفریقا «وخیم تر خواهد شد.» روزنامه «وال استریت ژورنال» (۱۵ اوت ۱۹۹۴) مطرح کرد که کشورهای آفریقائی «بیش از پیش گرفتار» گرسنگی و قرض و فقر خواهند شد.(۹)

سازمان تجارت جهانی: «عیب هایش را رفع کنید، وگرنه تعطیلش کنید»

تفکری که پشت شعار رایج «عیب هایش را رفع کنید، وگرنه تعطیلش کنید» قرار دارد این است که سازمان تجارت جهانی را باید اصلاح کرد. در غیر این صورت باید درش را تخته کرد. بسیاری از منتقدان سازمان تجارت جهانی معتقدند که به هر حال، تجارت گسترش خواهد یافت و تنها راه حل واقعی اینست که در جریان تجارت، حتی الامکان شرایط «عادلانه» ای به نفع کشورهای فقیر ایجاد کنیم. خیلی از بحثهای اینان بر شیوه سازمان یابی «سازمان تجارت جهانی» متمرکز شده است. اینان می گویند: سازمان مذکور با «کلک زدن» به کشورهای فقیر، کشورهای ثروتمندتر را قادر می سازد که به سادگی و با قلدری کشورهای فقیر را به تسلیم وادارند. می پرسند: چرا هیئت نمایندگی تجاری آمریکا در نشست سیاتل می تواند متشکل از صدها متخصص در امور شرکتها و مسائل حقوقی باشد، اما بسیاری از کشورهای فقیر نتوانند هیئت نمایندگی خود را به این نشست بفرستند و چرا ۳۰ کشور، حتی در مقر اصلی «سازمان تجارت جهانی» در ژنو، هیچ نماینده ای ندارند؟.

جای شک نیست که علیرغم حرفهای «سازمان تجارت جهانی» درباره «وجود فرصتهای برابر برای همگان»، کشورهای امپریالیستی از سلطه خویش برای حفظ معیارهای نابرابر استفاده می کنند. آنها خود را رزمنده راه تجارت آزاد علیه سیاستهای حمایت گرایانه دولتی معرفی می کنند، لیکن در مورد رشته های حیاتی اقتصاد، خودشان مجری اصلی این سیاستهایند. در سال ۱۹۹٦، مجموع کمک دولتی آمریکا و اتحادیه اروپا به کشاورزان خود که کمتر از ۳ درصد جمعیتشان را تشکیل می دهند بر ۱۱۰ میلیارد دلار بالغ می شد (یعنی به هر کشاورز در کشورهای پیشرفته، حدود ۲۹۰۰۰ هزار دلار کمک تعلق گرفت). در مقابل، کمک دولت هند به صدها میلیون کشاورز در این کشور، رقمی منفی بود: ۲۳٫۷- میلیارد دلار! به عبارت دیگر، دولت هند با بستن انواع مالیات ها بر تولیدات کشاورزی، بیش از آنکه به کشاورزان یارانه دهد از آنان مالیات می گیرد. اشاره به یکایک سیاستها و عملکردهای بیشماری که به نفع کشورهای امپریالیستی نهادینه شده و از ناموزونی حاکم بر این عرصه حکایت می کند، در حوصله این مقاله نمی گنجد.

هرکس نگاهی جدی به ساختار تشکیلاتی «سازمان تجارت جهانی» بیندازد به سلطه آشکار کشورهای امپریالیستی پی می برد: «در این بازی، کلک می زنند.» بسیار خوب. ولی سئوال اینجاست که اگر ساختار و سیاستهای «سازمان تجارت جهانی» از «کلک زدن» مبرا بود، اگر امپریالیستها کنترل اعمال نمی کردند و مقررات تجاری برابر وجود داشت، آیا تجارت عادلانه تر می شد؟

درک این نکته، بسیار مهم است که حتی برابری طلبانه ترین قوانین تجاری در نظام امپریالیستی، به ناگزیر و دست آخر، به سود کشورهای امپریالیستی و شرکتهای انحصاری غول آسا عمل می کند. برابری تحت قوانین بورژوائی، معنائی جز برخورد برابر به دو وجه نابرابر ندارد. همانگونه که «آناتول فرانس»، شخصیت رادیکال فرانسوی، حدود ۱۰۰ سال پیش به کنایه گفت: قانون، در چارچوب برابری شکوهمند خود، خوابیدن کنار خیابان را بطور همسان برای فقیر و غنی ممنوع اعلام کرده است. برای مثال، برابری طلبانه ترین سیاست لیبرالیزاسیون را در حیطه سرمایه گذاری در نظر بگیرید. معنایش فقط می تواند این باشد که شرکتهای آمریکائی و شرکتهای بنگلادشی، اکوادوری، الجزایری و سایر کشورهای تحت سلطه، همگی از حق خرید و فروش زمین، بانک، بیمارستان و امثالهم

در کشورهای یکدیگر و استثمار در این عرصه ها برخوردارند. پیشاپیش روشن است که کدامیک بر سفره غنائم دیگری خواهد نشست.

برخورد برابر در دنیائی که از بیش از ۱۰۰ سال پیش به دو قطب آشکار کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تقسیم شده است، چه معنائی دارد؟ هسته مرکزی عملکرد «سازمان تجارت جهانی» را این اصل مشترک هر جامعه سرمایه داری تشکیل می دهد که تمامی کالاها بر مبنای «ارزش مبادله» خود، خرید و فروش می شوند. (برای مثال، اینک بیش از پیش شاهد تجارت گندم بر مبنای یک «قیمت جهانی» هستیم). این اصل مشترک، جایگاه اساسا نابرابر تولید کنندگان را پنهان می کند. (توان تولیدی یک کشاورز که در آمریکا گندم می کارد، ۱۰۰۰ برابر یک زارع جهان سومی است). این وضعیت، بی برو و برگرد به سرمایه بزرگتر و قویتر که سرمایه امپریالیستی است امکان می دهد سرمایه های کوچکتر را ببلعد و حیطه عملکرد خود را گسترش دهد.

یک نمونه از نحوه اجرای این اصل از جانب «سازمان تجارت جهانی» را می توان در سیستم حل منازعات دید که ابزار اساسی اعمال سیاستهای این سازمان است. بر مبنای قوانین «سازمان تجارت جهانی»، اگر کشوری با عملکرد تجاری ناعادلانه از سوی یک کشور دیگر مواجه شد، مجاز است از طریق تعیین تعرفه ها، مقابله به مثل کند. بنابراین کشورهای بزرگ امپریالیستی نظیر آمریکا و رژیمهای کوچک نومستعمراتی نظیر پرو یا سری لانکا، به یکسان حق دارند برای مجازات عملکرد ناعادلانه تجاری، تعرفه های ویژه ای برای تولیدات طرف مقابل تعیین کنند! یک کشور تحت سلطه مشکل بتواند کوچکترین تاثیری بر صادرات آمریکا بگذارد.

این کل سیستم است که باید «درش را تخته کرد»

کشورها و طبقات حاکمه امپریالیستی، طی چندین دهه سلطه جهانی، بخش بزرگی از نیروهای مولده را در سرزمین های خود انباشت کرده اند. آنها سرنخ امور مالی جهان را در دست دارند و بالاخره اینکه، نیروهای برتر نظامی را تحت کنترل دارند تا هر آنچه حاکمیتشان را به خطر بیندازد، در هم شکنند. تحت چنین شرایطی، لیبرالیزه کردن بیشتر تجارت زیر چماق «سازمان تجارت جهانی» به حادتر شدن رقابت جهانی، رشد شرکتهای چندملیتی و تشدید وابستگی ملل تحت ستم خواهد انجامید. انحصارات جهانی در کشورهای مختلف، با تشدید استثمار به هدف پایین راندن سطح دستمزدها در یک عرصه، و بدتر کردن شرایط کار در عرصه های دیگر، پرولترها را در بنگاه های خود به رقابت وامی دارند. همه این کارها از عطش پایان ناپذیر آنها به کسب سود سرچشمه می گیرد.

در چنین شرایطی، به این یا آن تغییر در «سازمان تجارت جهانی» جهت برقراری «تجارت عادلانه»، هیچ توهمی نباید داشت. باید از سطح فشار گذاشتن بر «سازمان تجارت جهانی» و سایر نهادهای چند جانبه فراتر رفت و اینها را به مثابه نماینده نظام جهانی امپریالیستی هدف قرار داد - نظامی که باید علیه اش جنگید و بر آن غلبه کرد. تجارت سرمایه داری، همانقدر ابدی است که خود نظام سرمایه داری. روزگار این نظام نیز مانند تمامی امپراتوری ها سپری خواهد شد و به تاریخ خواهد پیوست. این بحث که تنها تلاش «واقع بینانه»، اصلاح نهادهای امپریالیستی از قماش «سازمان تجارت جهانی» است، همانقدر «واقع بینانه» است که بگوئیم در امپراتوری رم، بردگان می بایست برای اصلاح قوانین برده داری مبارزه می کردند. رم برده دار سرنگون شد، و نظام بردگی مزدی در آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی نیز سرنگون خواهد شد. ما به فراخوان اصلاح این نهادهای اصلاح ناپذیر احتیاجی نداریم. به فراخوان همراهی با شورشهای بردگان مدرن نیاز است. باید نقطه پایانی بر سیستم بردگی مزدی گذاشت.

این دورنمای انقلابی، خیلی واقعی تر از تصور خوش قلب شدن ناگهانی کشورها و شرکتهای چندملیتی امپریالیستی و بهبود شرایط قربانیان شان است. ما با کسانی روبرونیم که بیش از یک قرن است ملل جهان سوم را غارت و پرولترهای سراسر دنیا را استثمار کرده اند. علت فقر ملل تحت ستم این نیست که اقتصاد کشورهایشان به حد کافی به «موتور رشد» امپریالیستی وابسته نیست. علت فقر آنها، وابستگی تمام و کمال آنها به موتور غارت امپریالیستی است. برای رها شدن از شبکه وابستگی و ستم، باید از دست امپریالیسم و آغوش بازار جهانی خلاص شد. طریق انجام این مهم، مدتهاست که ترسیم شده است.

مائوتسه دون و خلق چین نشان دادند که این کار از طریق انقلاب و قطع شریان های اقتصادی سلطه امپریالیستها و نوکران کمپرادور آنها میسر است. در چین بعد از انقلاب، کشاورزی کلکتیویزه شد و به مسئله مرکزی اقتصاد تبدیل شد. مائو اعلام کرد که «گندم را به مثابه حلقه کلیدی در نظر بگیرید». انقلابیون چین به جای آنکه در پی «بهتر کردن عملکرد و موقعیت گذشته خود» در تقسیم کار امپریالیستی موجود باشند، دست به کاری زدند که برای توده ها بهترین بود. آنان این تفکر سنتی را کنار گذاشتند که برای دستیابی به توسعه همه جانبه باید در چند بخش اقتصادی معدود تخصص پیدا کرد و آنها را با هدف صادرات به بازار جهانی توسعه داد. در مقابل، آنان بر رشد نقشه مند و متناسب بخشهای مختلف تاکید گذاشتند تا اقتصادی متکی به خود بسازند که بتواند در برابر تجاوز یا باج گیری امپریالیستها بایستد و به انقلاب جهانی خدمت کند. خصلت ناموزون و معوج اقتصاد چین که میراث توسعه نیمه مستعمراتی بود، با هدف اولویت دادن به نیازهای خلق و مشخصا نیازهای دهقانان که بخش اعظم اهالی چین را تشکیل می دادند، تغییر کرد. در چین انقلابی، از بخشهای جزیره مانندی که امروز در منطقه «گوان ژو» برقرار است، خبری نبود. اینک مشتی سرمایه دار، صدها هزار کارگر را که عمدتا زن هستند در مشقت خانه های مدرن که مستقیما تحت کنترل امپریالیستها قرار دارد به بردگی کشیده اند و از این طریق سود می برند. سیستم اقتصادی در چین انقلابی، درست خلاف این بود. وضع معیشت توده های تحتانی مرتبا بهتر می شد. و این مهم فقط زمانی امکانپذیر شد که مردم با انقلاب، قدرت سیاسی را کسب میکنند.

با پیشروی جنگ خلق و آزاد شدن کشورهای بیشتری از حلقه انقیاد امپریالیسم، نوع نوینی از تجارت که در تاریخ سابقه نداشته، توسعه خواهد یافت. تجارت میان کشورهائی که در آنجا قدرت سیاسی در کف توده هاست، بازتاب تلاش های نقشه مند و هماهنگ مردمی است که از محصولات کار خود برای پیشرفت انقلاب و «تصحیح» دنیائی که بر اثر عملکرد امپریالیسم، معوج و بیمار شده استفاده خواهند کرد. تجارت به جای اینکه مثل امروز، زنجیر وابستگی و انقیاد بخشی از جهان به بخش دیگر را ببافد، ابزاری برای گسستن وابستگی خواهد بود و به تلاش های مردم برای اتکاء به خود و تقویت رشته های همبستگی متقابل توده های کارکن کشورهای مختلف خدمت خواهد کرد. به جای «تجارت آزاد» مقدس و بسط یافته ای که «سازمان تجارت جهانی» مجری آنست و چیزی جز قانون جنگل نیست، به جای «تجارت آزادی» که غارت دائمی ملل ستمدیده به وسیله قدرت های امپریالیستی را می پوشاند و تقویت می کند، تجارت با هدف اولویت بخشیدن به توسعه همه جانبه مناطقی از جهان سازمان خواهد یافت که از امپریالیسم بیشترین ضربه را خورده اند. این بخشی از تلاش پرولتاریای صاحب قدرت سیاسی در مبارزه آگاهانه علیه میراث نابرابر و معوج امپریالیسم، و تسریع روند پیشرفت کمونیسم جهانی خواهد بود.

کسانی که از گلوبالیزاسیون و «سازمان تجارت جهانی» و اهداف آن متنفرند، باید این سئوال را جلو بگذارند: «واقعیت مرکزی زمانه ما» چیست؟ کلینتون اصرار دارد که این واقعیت، گلوبالیزاسیون و تجارت آزاد است. ادعای صحیحی است؟ یا خیر، این واقعیت، قدرت توده هاست که به انقلاب برمی خیزند؟

توضیحات

۱) گزارش نهانی «آرتور دانکل» به «پیمان عمومی تعرفه و تجارت»

۲) «کاکائوی تلخ»، روزنامه لیبراسیون، چاپ پاریس، ۱۳ آوریل ۲۰۰۰

۳) «لاری الیوت» و «دان اتکینسون»، کتاب «عصر ناامنی»، لندن، ۱۹۹۹

۴) نمونه های دیگری نیز وجود دارد. برای مثال، در میانه دهه ۱۹۹۰، دوازده برنامه تعدیل ساختاری از ۱۶ برنامه صندوق بین المللی پول به کاهش بودجه آموزش و پرورش انجامید. و این مربوط به کشورهائی بود که در آنجا میلیونها نفر از افراد بالغ بویژه زنان سواد درستی ندارند. این نوع برنامه ریزی در شرایطی انجام پذیرفت که بخش بزرگی از متخصصان بورژوا معتقد بودند آموزش و پرورش، مهمترین عامل در جهت توسعه است. اتیوپی یکی از این کشورها بود. در اتیوپی، شبح قحطی بر سر بیش از ۵۰ میلیون نفر گسترده است. (مقاله «صندوق بین المللی پول در پیشگاه عدالت»، روزنامه گاردین، چاپ لندن، ۱۵ آوریل ۱۹۹۹)

۵) یک نمونه دردناک دیگر از محدودیت های برابری صوری که نابرابری واقعی را می پوشاند، به سیاست «سازمان تجارت جهانی» در برخورد به خدمات درمانی در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه مربوط می‌شود. در تمامی کشورهای ثروتمند، سیستم های درمان عمومی بخش کلیدی ارائه خدمات درمانی را تشکیل می دهد. (به استثنای آمریکا که این نقش را بیمه درمانی خصوصی بازی می کند). اما در منطقه جنوب آسیا، فقط ۲۰ درصد داروها توسط سیستم عمومی خدمات درمانی عرضه می شود و ۸۰ درصد را افراد باید مستقیما از بازار تهیه کنند. تاثیر مقررات ظاهرا برابری طلبانه «سازمان تجارت جهانی» در زمینه جواز استفاده انحصاری از یک طرف، و حمایت از قیمت یکسان دارو در سطح جهانی که نتیجه همان مقررات است، چه خواهد بود؟ نه فقط اهالی جنوب آسیا به علت درآمدهای پایین ترشان به دشواری می توانند داروهای مورد نیاز خود را تهیه کنند، بلکه برخلاف غرب، اغلب آنان مجبورند خرج دارو را مستقیما از جیب بپردازند. سیاستهای به ظاهر «برابر» تجاری، یک تاثیر عمیقا نابرابر دارد. در حالی که شرکتهای داروئی بیش از هر زمان دیگر سود به جیب می زنند، تعداد هر چه کمتری از اهالی جنوب آسیا قادرند داروهای حیاتی مورد نیازشان را تهیه کنند.

۶) کتاب «دام جهانی»، به قلم «هانس پتر مارتین» و «هارالد شومان»

۷) «مارتین کر»، مقاله «بازنگری لیبرالیزاسیون و اصلاح گلوبالیزاسیون سازمان تجارت جهانی»، سایت «شبکه جهان سوم» در اینترنت، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۰

۸) «پرسی بارن ویک»، مدیر عامل شرکت غول آسای سوئدی «آسی براون باوری» که در رشته مهندسی مکانیک فعالیت دارد، هراس خود را چنین بیان می کند: «اگر شرکتها به مصاف فقر و بیکاری نروند، تنش میان داراها و ندارها به ظهور آشکار خشونت و تروریسم خواهد انجامید.» به نقل از کتاب «دام جهانی».

«جنگ موز»

به اصطلاح «جنگ موز» برخی کارکردهای «سازمان تجارت جهانی» را به تصویر می کشد و نشان می دهد که اهداف این سازمان چیست و به منافع چه کسانی خدمت می کند. این نزاع، آمریکا و شرکتهای چندملیتی تولید کننده موز را با اتحادیه اروپا و طرح آنها برای تولید موز سر شاخ کرد. «سازمان تجارت جهانی» علیه اتحادیه اروپا رای داد و بازارها و نهایتا دروازه مستعمرات سابق را به روی شرکتهای چندملیتی تولید موز که تحت کنترل آمریکا هستند، گشود.

قبل از هر چیز، بیایید نگاهی به صنعت موز بیندازیم: ۸۰ درصد موز مصرفی کشورهای امپریالیستی را «موز دلاری» تشکیل می دهد و تحت کنترل ۳ شرکت «دال»، «دل مونته» و «چیکیتا» قرار دارد. تمرکز تولید «موز دلاری» در مزارع بزرگی است که شرایط صنعتی بر آنها حکمفرماست و به میزان زیادی به تکنیک پرورش شیمیائی و امثالهم متکی است. مزارع صنعتی در آمریکای مرکزی ۱۰ برابر بیشتر از بخش کشاورزی پیشرفته در کشورهای امپریالیستی، از تکنیک پرورش شیمیائی استفاده می کنند. به گزارش مجلسه «انترناسیونالیستی نوین»، یکی از مواد شیمیائی که برای نابودی یک کرم انگلی آفت موز مورد استفاده قرار گرفته، باعث عقیم شدن توده ای ده ها هزار کارگر کشاورزی از آمریکای مرکزی تا کارائیب و فیلیپین و غرب آفریقا شده است.

رگ و ریشه شرکت «چیکیتا»، مستقیما به «یونایتد فروت کامپانی» می رسد که اهالی آمریکای لاتین آن را «هشت پا» می نامیدند: زیرا بازوهایش را مثل اختاپوس به دور تمامی عرصه های زندگی می پیچید. در سال ۱۹۴۹، «یونایتد فروت» مالک بیش از یک میلیون هکتار زمین در آمریکای مرکزی و کارائیب بود و کیلومترها راه آهن در اختیار داشت. در سال ۱۹۵۴، زمانی که حکومت «یاکوبو آربنز» در گواتمالا تهدید کرد که قریب به ۲۰۰ هزار هکتار اراضی این شرکت را ملی خواهد کرد، «یونایتد فروت» یک کودتای آمریکائی سازمان داد. برای چند دهه، خونتاهای نظامی یکی پس از دیگری در گواتمالا بر سر کار آمدند. اینها «جنگ کثیف» رسوائی را هدایت کردند که به قتل و «مفقود الاثر» کردن ده ها هزار تن از مخالفان انجامید که اکثرا تهیدستان بومی سرخ پوست بودند. رژیمهای دست نشانده هرگونه مخالفت با سلطه آمریکا، از جانب رقبای محلی یا خارجی گرفته تا کارگران مزارع را در هم شکستند و شرایط را برای دستمزد نازل، حمل و نقل ارزان و سلطه بلامنازع تضمین کردند. امروز شرکت «چیکیتا» می کوشد به روش شرکت آمریکایی «نایکی» که تولید کننده کفش و تجهیزات ورزشی است عمل کند. یعنی از شرایط بردگی که در کشتزارهای موز برقرار است فاصله بگیرد و کار را به شبکه ای از شرکتهای کوچک بسپارد که ظاهرا استقلال دارند لیکن در عمل به این شرکتهای بزرگ وابسته اند. (برای مثال، تولید کنندگان «مستقل» کوچک، کل میوه هایشان را همه ساله به یک شرکت چندملیتی معین می فروشند.) «کارل لیندنر» که مدیر عامل «گروه مالی آمریکا» است و «چیکیتا» بخشی از این گروه مالی محسوب می شود، بلافاصله بعد از اینکه دولت آمریکا شکایت نامه ای علیه طرح تولید موز اتحادیه اروپا صادر کرد، نیم میلیون دلار به حساب کارزار انتخاباتی بیل کلینتون ریخت. بدون شک کلینتون را نمی توان نوکری به حساب آورد که به ساز کار چاق کن های شرکتهای تولید موز می رقصد؛ لیکن حکومت آمریکا نظیر هر حکومت امپریالیستی دیگر حافظ منافع شرکتهای چندملیتی مربوطه است.

یگانه رقیب «موز دلاری»، «موز یوروئی» است که به سیستم پیچیده ای از سهمیه، پروانه فعالیت و تعرفه که توسط عهدنامه «لومه» به سال ۱۹۷۵ تعیین شده، وابسته است. این عهدنامه، ۴۲ مستعمره سابق اروپا در آفریقا و مناطق کارائیب و اقیانوس آرام را برای تولید موز، مرجح شمرده است. «موز یوروئی» را می خواهند در مزارع کوچک و تعاونی ها تولید کنند. فرانسه بدون هیچگونه پرده پوشی، به مستعمرات سابقش که به تولید موز مشغولند به مثابه بخشی از امپراتوری خود نگاه می کند. مارتینیک و گوادلوپ، کماکان بطور رسمی جزئی از فرانسه محسوب می شوند؛ درست همانگونه که الجزایر قبل از جنگ استقلال، بخشی از خاک فرانسه به حساب می آمد. اگرچه ادعای قدرتهای اروپائی این بود که طرح تولید موز را برای کمک به این کشورهای فقیر و غالبا تازه استقلال یافته جلو گذاشته‌اند تا بعد از مدتی بتوانند روی پای خود بایستند، لیکن بخش عمده کمک های مالی در عمل هرگز به تولید کنندگان نمی رسد و نصیب تجار و خرده فروشان در خود کشورهای امپریالیستی می شود. بیش از ۹۰ درصد پولی که مصرف کنندگان در کشورهای امپریالیستی بابت خرید موز می پردازند در همین کشورها باقی می ماند. بیشترین سهم متعلق به سوپر مارکت های زنجیره ای بزرگ است که ۳۴ درصد این درآمد را به خود اختصاص می دهند و فقط ۵ درصد پول حاصل از فروش موز به دست تولید کنندگان می رسد. بعلاوه ترجیح اتحادیه اروپا به تولید موز در چند ده کشور معین، نهایتا از پی ریزی ساختار این کشورها بر پایه تنوع تولید جلوگیری می کند. نتیجتا در کشورهای تولید کننده «موز یوروئی»، نسبت به کشورهای رقیب که به تولید «موز دلاری» مشغولند، زندگی تعداد بیشتری از مردم به تولید موز وابسته می شود.

دو گروه درنده خو با نقاط قوت و ضعف ویژه خود در جنگ موز به مصاف یکدیگر رفتند. اگرچه در این جنگ موضوعات مختلفی مطرح شد، لیکن قلب مسئله، توانائی هر یک از این قدرت های امپریالیستی در «حفاظت» مافیائی از مستعمرات سابقش بود.

منابع اطلاعاتی این مقاله: مجله «انترناسیونالیستی نوین» اکتبر ۹۹، مقاله «زندگی مخفی یک موز» (روزنامه گاردین، چاپ انگلستان،۱۰ نوامبر ۹۹ و «عصر ناامنی» ـ از لاری الیوت و دان اتکینسون)

داستان های معاصر

دو داستانی که در اینجا مورد بررسی قرار می گیرند، به یک موضوع مشترک می پردازند: ستم بر زن. «آروند هاتی روی» نویسنده هندی و «باربارا کینگز اولور» نویسنده آمریکائی، این موضوع را البته در چارچوب های اجتماعی و اوضاع تاریخی متفاوت، محور آثار خود قرار داده اند. بررسی آثار در صفحات فرهنگی «جهانی برای فتح»، نه به مفهوم قبول دیدگاه نویسندگان آنهاست، و نه به این معناست که آنان مدافع تحلیل های سیاسی ارائه شده در این مجله اند.

امیدواریم که بتوانیم خوانندگان «جهانی برای فتح» را در شماره های آتی با آثار مهم فرهنگی مترقی آشنا کنیم. آثار فرهنگی تاثیر مهمی بر نحوه نگرش و مناسبات بخشهای گسترده مردم با دنیای پیرامونشان می گذارد. در این عرصه، ایدئولوژی های طبقاتی گوناگون با هم رقابت می کنند. از شما می خواهیم که موضوعات پیشنهادی و یا نقد و بررسی هائی که خود تهیه کرده اید را در هر زمینه، از تئاتر گرفته تا سینما، از موسیقی تا نقاشی و غیره را در اختیار این مجله قرار دهید. ما در پی هنر و ادبیاتی هستیم که مانند این دو داستان، بار تحمل ناپذیر نظم موجود را در جوانب و جلوه های گوناگونش افشاء کنند، و تصاویر آینده را در ذهن مردمی که به خاطر ایجاد یک نظم متفاوت مبارزه می کنند، به رقص در آورند. ما برای کمک به شناساندن آثار ارزشمندی که درباره طبقه ما و رویاها و بلندپروازی هایش، در چار گوشه دنیا تولید می شود، روی شما حساب می کنیم. اینها آثاری است که معمولا از سوی دستگاه فرهنگی امپریالیستی نادیده گرفته شده یا سرکوب می شود.

خدای مسائل کوچک

اثر: آروند هاتی روی
انتشارات راندوم، نیویورک، ۱۹۹۷

به قلم ج. ر.

داستان «خدای مسائل کوچک» که بسیار مورد تحسین قرار گرفته، از مسائلی حرف می زند که به هیچوجه کوچک نیست. این داستان، تهاجم آتشینی است بر نظام اخلاقی منحطی که در آن، ستم کاستی و مردسالاری به هم تنیده اند. بسیاری از مردم، نه فقط در هند که دور از مرزهای آن، با چنین وضعی آشنایند.

ماجرا در استان سرسبز و شاداب «کرالا» در جنوب هند اتفاق می افتد. سال ۱۹۶۹ است. «کرالا» پر از گل های موز است و درختان انگور، بوته های جک فروت و فلفل وحشی، مرغان سیاه دریائی و مرغان بنفش ماهیخوار، عنکبوت های بزرگ، برنج زارهای جوان و درختان کهنسال کائوچو. در اینجا، دنیا به نظر آرام می آید؛ حال آنکه در اشاره تلویحی کتاب به ویتنام، «در شرق دور، بر کشور کوچکی که مثل ما، هم جنگل دارد و هم برنج زار، و هم کمونیست، آنقدر بمب ریختند تا سراسر شخم زده شد.» داستان، بغرنج و در هم تنیده است، بین گذشته و حال نوسان می کند، و تفاسیر گوناگونی در برابر خواننده می نهد. از یک برش مختصر و گذرا در می یابیم که طی همان دوره، در هند گروهی از کمونیستهای انقلابی وجود دارند که «ناگزالی» نامیده می شوند؛ در بین توده ها ریشه می دوانند و با به اصطلاح کمونیستهائی که به انقلاب پشت کرده، راه پارلمانتاریسم در پیش گرفته اند، مصاف می کنند.

داستان از دریچه چشم «راهل کوچاما» پیش می رود. «راهل» و برادر همزادش که «استا» نام دارد، گوئی یک روح در دو کالبدند. هفت سال دارند. اگر «استا» خوابی دیده یا اگر مرد نوشابه فروش به آزار جنسی او پرداخته، «راهل» با وجود اینکه حضور نداشته، از ماجرا باخبر است. توجه آنان به مسائل کوچک پیرامونشان مرتبا با مسائل بزرگی همراه می شود که در دنیای بزرگترها پدید می آید؛ یعنی جائی که نظام اجتماعی، ستم بر زن را دیکته می کند؛ جائی که مناسبات کاستی و طبقاتی، افراد مورد علاقه آنان را به شکل شنیعی خرد می کند. «بقیه بچه های هم سن و سالشان، چیزهای دیگری یاد گرفتند. راهل و استا آموختند که چگونه تاریخ بر سر خواسته هایش مذاکره می کند و طلب خود را از کسانی که قوانینش را زیر پا می گذارند باز می ستاند. آنان نجوای نفرت انگیزش را شنیدند؛ بو کشیدند.»

مادر دوقلوها که «آمو کوچاما» نام دارد، یک مسیحی «ساوارنا» (از کاست های بالائی)، از خانواده ای تحصیل کرده و متعلق به بخش مرفه طبقه میانی است. او از دست سنت گرائی مذهبی و کتک های پدر حشره شناس خود می گریزد، به کلکته می رود و با یک بنگالی هندو مذهب ازدواج می کند. شوهر که در مزرعه چای کار می کند، دائم الخمر است و همسر و بچه هایش را کتک می زند. مدیر مزرعه از «آمو» می خواهد که معشوقه اش شود تا شوهرش را از کار اخراج نکند. «آمو» به خواست وی تن نمی دهد و به «آیه مه نم» در کرالا باز می گردد. در جایی که زنان نه مالک چیزی هستند و نه احترامی دارند، بازگشت یک زن طلاق گرفته به آبادی و خانه پدری، پیشاپیش یک عمل گستاخانه محسوب می شود. او در زندگی یک شانس داشته، اما همسرش را اشتباه انتخاب کرده است. بنابراین بقیه افراد خانواده، به «آمو» و فرزندانش به دیده تحقیر می نگرند. بعلاوه، او را به خاطر خشم آشکاری که نسبت به این اوضاع خفقان آور و محیط اسارتبار از خود نشان می دهد، خطرناک می دانند. «آمو» با سرنوشت خویش به مشابه یک زن، به مصاف بر می خیزد. وقتی که او، «ولوتا» یکی از کارگران کارگاه ترشی سازی خانواده را که از کاست «نجس ها» است در تظاهراتی در یکی از شهرهای اطراف می بیند، امیدوار می شود که «ولوتا» نیز علیرغم ظاهر خوشحالش، مثل خود او باشد: با سینه ای مالامال از خشم و کینه نسبت به دنیای متفرعن و ستمگری که در آن زندگی می کنند.

«ولوتا» همسایه آنهاست و خانواده اش از قدیم خدمتکار «کوچاما»ها بوده اند. «ولوتا» و «آمو» با هم بزرگ شده اند. وقتی که بچه بود، از چوب برای «آمو» اسباب بازی درست می کرد و آنها را طوری به وی عرضه می کرد که «آمو» بتواند بدون اینکه دستش به یک «نجس» بخورد، اسباب بازی را بردارد. «ولوتا» اخیرا بعد از تصادفی که به فلج شدن برادرش انجامید به «آیه مه نم» برگشته بود تا نان شب خانواده اش را تامین کند. کارگاه ترشی سازی «کوچاما» نمی تواند بدون وجود «ولوتا» که یک نجار و ماشینچی ماهر است، درست کار کند. او درست در دوره قیام «ناگزالباری» به مدت چهار سال از آبادی غیبش زده بود و مردم می گفتند که به احتمال زیاد به «ناگزالی» ها پیوسته است. شکل راه رفتنش، نظر دادنش بی آنکه از او نظر خواسته باشند و اعتماد به نفسش، تناسبی با «نجس» بودنش نداشت. بعد آن غیبت طولانی، حالا این خصوصیات «ولوتا» بیشتر به چشم می آمد.

سومین کودک داستان، «سوفی مول» نام دارد که دختر «چاکو»، برادر ناجور «آمو» است. «چاکو» تحصیل کرده دانشگاه آکسفورد است و این بچه را از همسر انگلیسی سابقش دارد. بعد از طلاق، «چاکو» نیز به آبادی برگشته تا کارگاه ترشی سازی را اداره کند. کارش این شده که زنان کارگر را تحت فشار قرار دهد و مجبورشان کند که با او بخوابند. مادر مسیحی «چاکو» به آنچه «نیازهای مردانه» می نامد رضایت داده، ورودی دیگری برای خانه درست کرده که زنان بتوانند بدون آنکه مزاحمش شوند رفت و آمد کنند. البته او گاه به گاه به این زنان انعام هم می دهد. وقتی که همسر سابق و دخترش «سوفی مول» برای دیداری به کرالا می آیند، دوقلوها بار دیگر جایگاه فرودست خود در خانواده را احساس می کنند. دو هفته بعد، «سوفی مول» در رودخانه غرق می شود.

برملا شدن روابط «ولوتا» و «آمو» با مرگ «سوفی مول» همزمان می شود. «بیبی کوچاما» برای نجات آبروی خانواده نزد پلیس

می رود و «ولوتا» را مسئول این مرگ معرفی می کند. این اقدام به تعقیب و سرانجام قتل وحشیانه «ولوتا» مشروعیت می بخشد. اما گناه واقعی وی «دست دراز کردن به قلمرو کاست های مطهر است.» گناه وی، داشتن روابط عاشقانه با زنی از یک کاست بالائی است. زمانی که «آمو» و «ولوتا» به سرزمین ممنوع پا می گذارند و قوانین زناشوئی «هزاران ساله» را می شکنند، سه نماینده سنن مسلط بر جامعه یعنی خانواده و پلیس و مارکسیستهای پارلمانتاریست، متحد می شوند تا «آمو» را مجازات کنند، «ولوتا» را بکشند و زندگی دوقلوها را به هم بریزند. صاحبان قدرت، ابدی ها، «کسانی که همه رشته ها را با دوران کودکی قطع کرده اند، مردانی هستند که در کار دنیا، نه کنجکاوی می کنند و نه شک. اینان هیچگاه از کارکرد دنیا متعجب نمی شوند، زیرا از آن باخبرند. اینان مکانیک هائی هستند که قسمت های مختلف ماشین واحدی را سرویس می کنند.»

تصویری که نویسنده از لایه های مختلف جامعه کرالا ارائه می دهد، بر چهره اخلاقیات سنتی و حافظانش خراشی سخت می اندازد. «رفیق پیلایی»، یک مارکسیست پشت میز نشین محل است که وقتی کارگاه ترشی سازی کوچاما دیگر حاضر نمی شود برچسب قوطی هایش را نزد وی چاپ کند، می کوشد کارگران کارگاه را علیه کوچاماها بسیج کند. نویسنده، خزیدن «دزدکی» کمونیسم به کرالا، و در واقع نوع رفرمیستی کمونیسم را تصویر می کند. این جریان هرگز آشکارا ارزش های سنتی کاستی در این محیط به شدت سنتی را زیر سئوال نمی برد و هیچگاه واقعا با تمایزات موجود مبارزه نمی کند. هر چند می کوشد بعنوان موافق این ارزش ها شناخته نشود. قلم نویسنده، «پیلایی» را بیرحمانه افشاء می کند. او نارهبری است که بنظرش مبارزه با دشمن طبقاتی ربطی به دفاع از یک عضو کاست «نجس» که به دروغ متهم به مرگ «سوفی مول» شده ندارد. «ولوتا» از اعضای حزب اوست؛ البته یک «دردسر درست کن» است.

نویسنده انزجار خود از فریبکاری کاست بالائی در هند را بطور متمرکز در ترسیم شخصیت «چاکو» و «بیبی کوچاما» (عمه آمو) بروز می دهد. «بیبی کوچاما»، پاسدار فریبکار و بی جیره و مواجب سنن ارتجاعی و امتیازات کاستی است. او دوقلوهای هفت ساله را تهدید می کند که اگر به بازرس پلیس نگویند «ولوتا» قاتل «سوفی مول» است، مادرشان روانه زندان خواهد شد. (این در حالی است که دوقلوها شیفته «ولوتا» بودند و اغلب اوقات برای بازی کردن با او غیبشان می زد.) زخم این خیانت تحمیلی برای همیشه بر دل بچه ها باقی می ماند و بند مشترکی بین آنان و مادرشان ایجاد می کند: «آگاهی به اینکه مردی را تا حد مرگ دوست داشتند.»

«ولوتا» به گفته خودش، با عشق ورزیدن به یک «غیر نجس»، آگاهانه جان خود را به خطر می اندازد. «آمو» در گذر از تجارب گوناگون اما تلخ زندگیش به مثابه یک زن، جرات گسست از ممنوعه ها و تابوها و عبور به آنسوی خط را به دست می آورد. بعد از پایان دردناک روابط آنان و همکاری کثیف عمه اش با بازرس پلیس، «آمو» اصرار می کند که حقیقت را می گوید و خواهان اعلام بیگناهی «ولوتا» می شود. به خاطر این کار و نیز جرائم بیشماری که در گذشته به مثابه یک مادر طلاق گرفته مرتکب شده، خانواده اش او را طرد می کنند؛ چرا که به بیان نویسنده، «آمو» را یک «تیغ برهنه و خطرناک» می دانند.

اما آنسوی لحظاتی که «آمو» و «ولوتا» از چیزهای کوچکی که در آن با بچه ها شریکند شگفت زده می شوند، و آنسوی رابطه ممنوعی که حکم مرگ آنان است، راه خروجی برایشان وجود ندارد. در کتاب حتی نشانه کوچکی از اینکه تاریخ به افرادی مثل این دو نیاز دارد تا به گونه ای متفاوت نوشته شود و از تیرگی رهائی یابد، نیست. با مرگ «آمو»، کتاب به درون خود عقب می نشیند. یکی از نقاط قوت بزرگ نویسنده، توانائی وی در ترسیم معصومیت و انسانیت کودکان در تقابل شدید با قهرمانان بزرگسال داستان است که قربانی نظم اجتماعی می شوند؛ نظمی که به آن گردن ننهاده اند؛ نظمی که امور دنیوی، آداب و رسوم ستمگرانه و اعتقادات فئودالی جامعه اش، اینان را مجروح کرده یا می کشد. نویسنده با «تیغ» برهنه و خطرناک خود، اربابان و سروران کهنه و متجدد را در داستانش تشریح می کند.

درباره نویسنده

«آروند هاتی روی»، نویسنده زن هندی، بعد از کسب مهمترین جایزه ادبی انگلستان که «بوکر پرایز» نام دارد، در کشورش به شهرت رسید و کتاب وی به چندین زبان ترجمه شد. اما وی از اینکه موج غرور و پشتیبانی از این موفقیت، از ناسیونالیسم هندی سرچشمه می گیرد و نه تاثیر خود کتاب، ابراز تاسف کرد. رهبر رویزیونیست حزب کمونیست هند (مارکسیست) در کرالا که «نامبو دیری پاد» نام دارد، در داستان به اسم اصلی خودش هدف نیش نویسنده قرار گرفته است. جائی از او تحت عنوان «راهب عالی مقام برهمن در سیاست های انتخاباتی مارکسیست های کرالا» یاد شده، جائی دیگر «سگ زنجیری و نوکر شوروی» لقب گرفته که «همه ناگزالی ها را از حزبش اخراج کرده و می کوشد نارضایتی مردم را در خدمت اهداف انتخاباتی خود قرار دهد.» این شخص کوشید با نوشتن نقدی بر کتاب «روی»، دست به ضد حمله بزند. او چنین وانمود کرد که از اخلاقیات شخصیت های کتاب یکه خورده است و شورش «آمو» بنظرش نه ضروری می آید و نه واقعی. او با مرز تمایز قائل نشدن بین ارزش های اخلاقی ستمدیده و ستمگر، بطور اجتناب ناپذیری جانب دومی را می گیرد.

بعلاوه، «روی» نامه شدید اللحنی در محکومیت آزمایش انفجار بمب هسته ای در ماه مه ۱۹۹۸ بوسیله حکومت هند و پاکستان منتشر کرد. او جشنی که به افتخار بمب هسته ای در هند بر پا شد، و مردم در یک جو ضد غربی به خالی کردن جعبه های بزرگ کوکاکولا و پپسی در خیابانها پرداختند را مسخره کرد و گفت: «منطق اینان کمی مرا آزار می دهد. کوکا فرهنگ غربی است، اما بمب هسته ای یک سنت کهن هندی است؟!» «روی» بر «عوامفریبی غرب» و آمریکا که خود را «ارباب کائنات» می داند نیز آتش گشود و از آنها بعنوان «مخترع استعمار، آپارتاید، پاکسازی قومی، جنگ میکروبی و سلاح های شیمیائی» یاد کرد.

طی چند سال اخیر، «آروند هاتی روی» به فعال و سازمانده مبارزه علیه پروژه توسعه دره «نارمادا» تبدیل شده است. هدف از این پروژه، احداث ۳۲۰۰ سد بر ۴۱۹ انشعاب رودخانه «نارمادا» است. ساختن این سدها که چند سالی است شروع شده، موجب جابجایی به زور ۲۵ میلیون مردم تهیدستی است که معاش شان به دره این رودخانه وابسته است. اکثر این مردم از کاست «دالیت» یا «نجس» و قبیله «آدیواسی» هستند. «روی» می گوید: پروژه مذکور «که حکومت کاملا در آن درگیر است، در اجزاء بیرحمانه اش، طریقه بغرنج محو کردن یک خلق، در پشت نقاب دلپذیر دمکراسی» را برملا می کند.

انجیل زهری

اثر: باربارا کینگز اولور

انتشارات هارپر کالینز، ۱۹۹۸

به قلم ن. پ.

ماجرا در سال ۱۹۵۹ اتفاق می افتد. در روستائی کوچک در کشور کنگو. فردای استقلال کشور از بلژیک است. پاتریس لومومبا رهبر رهائی ملی کنگو را تازه از زندان آزاد کرده اند تا با وی به «معارفه» بنشینند. دو سالی طول نمی کشد که سازمان «سیا» و دستگاه مخفی بلژیک به کمک یکدیگر لومومبا را از قدرت ساقط می کنند و وحشیانه به قتل می رسانند. در این گرهگاه تاریخی که تنش های سیاسی در بطن اوضاع موج می زند، کشیش «پرایس» وارد صحنه می شود: او یک موعظه باف مسیحی است که رسالت خود را رستگار و متمدن کردن «بومیان» ملحد می داند. همسر و چهار دخترش با اکراه همراهش آمده اند. آنان برای اینکه از شر تعصبات نژادی و فرهنگی دهه ۱۹۵۰ در ایالات جنوبی آمریکا خلاص شوند، حاضر شده اند بار سبکتری را به دوش کشند: کلام خدا را! باری که به بیان طعنه آمیز یکی از دختران کشیش، «هیچ وزنی ندارد.» این در حالی است که محیط زندگی آنان در آمریکا، با ضد کمونیسم لجام گسیخته آن دوران رقم می خورد و خودشان هم کاملا از وضع دنیا و نقش مرگباری که آمریکا در آن بازی می

کند، بی اطلاعند.

ماجرا از زبان مادر و دخترانش روایت می شود ـ روایت های جداگانه، به زبان خاص و تفسیر متمایز هر یک از آنان از وقایع. کشیش، یک واعظ یک پدر و یک شوهر مستبد و ستمگر است. به قول نویسنده، او مظهر آشکاری از «سوء تفاهم و تفرعن فرهنگی» امپریالیست های اروپائی و آمریکائی است که آفریقا را تسخیر کرده، تحت سلطه خود کشاندند. این داستان حماسی، با استادی به سه موضوع و قیام علیه این سه می پردازد: استبداد پدرسالارانه در خانواده؛ تعصب مبلغان مذهبی که از نظر تاریخی، با استعمار همدست و همراه بوده است؛ غارت آفریقا و برقراری رژیم های نواستعماری به وسیله قدرتهای بزرگ.

هر چند که نویسنده به افشای دنیای کوچک یک خانواده مسیحی می پردازد، اما می توان برخی از جنبه های ستم بر زن که در این حیطه بروز کرده را به اشکال دیگر در ادیان و فرهنگ های سایر نقاط جهان نیز مشاهده کرد. کشیش، تحصیل دخترانش را اتلاف وقت و کاری پوچ می داند و آن را به «آب در هاون کوبیدن» تشبیه می کند ـ که یا آب را هدر می دهد، و یا باعث شکستن هاون می شود. کشیش چهره ای افراطی دارد لیکن نمونه ای نادر نیست. بدون شک از امپریالیست های غربی که وی مظهر آنان در حیطه مسیحیت تحمیلی است، افراطی تر نیست. اقتدار مردانه خداداد کشیش، روابط خفقان آوری را بر خانواده حاکم کرده است. اما در مقطعی از داستان که همزمان با رسمیت یافتن استقلال سیاسی کنگوی مستعمره است، این اقتدار دچار تلاشی می شود.

دختران نوجوان به تدریج بیدار می شوند. آنان شروع به فهم تفاوت های فرهنگی و مفهوم مبارزه مرگ و زندگی در کشوری می کنند که در انقیاد سفیدهاست. دختران کشیش می روند تا در کنگو به «حقیقتی» دست یابند که با «حقیقت» مورد نظر طبقه متوسط سفید در ایالات جنوبی آمریکا فرق دارد. این آغاز زیر سئوال بردن زندگی تحت سلطه پدری است که یکی از دختران به طعنه وی را «خدای ما» می نامد. خانواده آنان در این کشور، خارجی است؛ تجاوزگری است با آداب و رسوم عجیب که قصد «متمدن» کردن بومیان را دارد. دختران در می یابند که اهالی این کشور به مراتب از آنان آگاه ترند؛ الطاف آمریکائی ها را نمی خواهند و به دردشان هم نمی خورد. عکس العمل های دختران به آنچه از اهالی کنگو درباره زندگی و بقاء می آموزند، در عین سادگی، جالب است. و هر چه داستان جلو می رود، این عکس العمل ها با طعم تلخ واقعیت در هم می آمیزد.

بعد از پیروزی لومومبا در نخستین انتخابات ملی، کشیش از «نادانی» آفریقائی ها شکایت می کند. می گوید اینها نمی توانند درباره آینده خود تصمیم بگیرند، و مسلما قدرت حکومت کردن ندارند. در مقابل، رهبر بومیان دهکده، برنامه های سفیدپوستان برای «اصلاح طرز فکر» سیاهان را به مسخره می گیرد: او در دفتر کار «خدای مجسم»، موافقت یا مخالفت با عیسی مسیح را به رفراندم می گذارد؛ و عیسی شکست می خورد.

کشیش به هنگام وعظ، واژه بومی «بینگالا» که به معنای «زرین» است را بد تلفظ می کند. در نتیجه، واژه ای که برای توصیف مسیح انتخاب کرده، «زهری» از آب در می آید. دلمشغولی کشیش به غسل تعمید مردم که با بی خبری و توهین نسبت به زندگی و آداب و رسوم بومیان درآمیخته، خیلی زود نتیجه مخرب خود را آشکار می کند. او به شکل خنده آوری می کوشد مردم را وادارد که برای غسل تعمید به رودخانه پا گذارند؛ لیکن خنده به گریه و درد می انجامد. در این رودخانه خطرناک، کودکان طعمه تمساح می شوند. از این پس، تصویر مسیح برای بومیان، تصویر یک «بچه خوار» است. این ماجرا، خواننده را به نخستین نقطه عطف داستان می رساند. فرزند کشیش نیز «خورده» می شود: کاهن دهکده که از تجاوز کشیش آمریکائی به سرزمینش خشمگین است، کاری می کند که مار بچه اش را نیش بزند و بکشد. بعد از این واقعه، روز به روز از ایمان و اعتقاد کشیش کاسته می شود. به هر طرف که رو می کند، عبارت «پروردگار، حافظ من خواهد بود» در سرودهای مذهبی روزانه را به شکل رقت انگیزی پوچ می یابد.

پا به پای رساتر شدن صدای «طبل در جنگل» که بپاخیزی توده های کنگو برای کسب استقلال سیاسی و علیه «قرنها رنج و اندوه» را اعلام می کند، تضادهای درونی خانواده کشیش نیز به نقطه اوج خود نزدیک می شود. سرانجام مادر تصمیم می گیرد گامی بلند بردارد و از رنج ناشی از یک ازدواج ستمگرانه و سلطه سنگین نقش سنتی زن به مشابه بنده بی تردید شوهر و خدا رها شود.

تقریبا ۱۵ سال بعد، زمانی که مادر با گزارش کمیته تحقیقات سنای آمریکا در مورد عملیات مخفی این کشور در کنگو برای قتل لومومبا در ژانویه ۱۹۶۱ روبرو می شود، از این یکه می خورد که «جمعی از دولتمردان سفید که با انگشتان مانیکور شده، ارتشها و بمب های اتمی را کنترل می کنند» چگونه می توانند فردی مثل لومومبا که خواهان رهائی خلق خویش است را فوق العاده خطرناک تصویر کنند. مادر به تشریح وقایع مربوط به استخدام یک ارتش از سوی آمریکا برای انجام کودتا تحت رهبری عروسک خیمه شب بازیشان یعنی ژوزف موبوتو می پردازد. موبوتو موفق شد لومومبا را که فقط چهار ماه از انتخابش به نخست وزیری می گذشت، سرنگون کند. این وقایع، اینک کاملا آشکار شده است. البته لومومبا موفق به فرار از زندان شد، اما بعد از ایراد یک سخنرانی دوباره دستگیرش کردند. او را به یک جنبش ارتجاعی جدائی طلب در استان «کاتانگا» که مرکز معادن مس است تحویل دادند. مزدوران بلژیکی، فرانسوی و آفریقای جنوبی، پشت این جنبش بودند. موبوتو کنترل حکومت مرکزی را به دست گرفت و دوره جدیدی از سلطه آمریکا آغاز شد. این دوره تا سال ۱۹۹۷ که بالاخره موبوتو از کشور گریخت، ادامه یافت.

نویسنده از زبان شخصیت های کتاب خود، در جای جای داستان نشان می دهد که چگونه موبوتوی فاسد و منفور، چاکرانه ذخائر غنی الماس و دیگر مواد معدنی را به قدرتهای خارجی می فروخت؛ و از نظر سیاسی نیز فرمانبر آنها بود. او سریعا ثروت شخصی عظیمی اندوخت. و درست در همان زمان، خلق کنگو در گرسنگی غرق شد. موبوتو نمایش تعویض اسامی استعماری به آفریقائی را راه انداخت، و همزمان هزاران رزمنده راه رهائی و مخالفان سیاسی خود را بیرحمانه سرکوب کرد. یکی از دختران کشیش از روند وابستگی کشور به غرب از طریق وام‌های خارجی و پروژه های قلابی تولید برق نظیر طرح ناکام «اینگاشابا» می‌گوید: غربی‌ها یک «وام» چند میلیارد دلاری به زئیر دادند و در مقابل، منابع کبالت و الماس این یک کشور را تا ده‌ها سال دیگر غارت می‌کنند. وقتی که دختر کشیش می فهمد آمریکا « باز هم به این کارها ادامه می دهد»، و این بار در کشور همسایه کنگو یعنی آنگولا، ۳۰ میلیون دلار خرج تسلیح نیروهای مخالف می کند تا «آگوستینو نتو» یکی از شخصیت های جنبش رهائیبخش ملی که طرفدار شوروی است را بکشند و منافع نفتی آمریکا در آن کشور را حفظ کنند، حالش به هم می‌خورد.

۳۰ سال پایانی قصه زندگی خانواده «پرایس» در کتاب حماسی «باربارا کینگز اولور»، ما را به اواخر دهه ۱۹۸۰ می رسانند؛ به دوره خیزش های فزاینده توده ها برای به زیر کشیدن موبوتو. نویسنده، ما را از پشت عینک هر یک از دختران خانواده از پروسه عذاب ـ تجربه ـ مکاشفه عبور می دهد تا فروپاشی محتوم یک خانواده مسیحی آمریکائی تمام عیار را مشاهده کنیم. خواهر بزرگتر که راشل نام دارد، از درون نگری عمیقتر اجتناب می کند و به دنیای مادی کوچکی می چسبد که بازتاب نگرش کوته بینانه و خودپرستانه اوست. انتخاب اول وی از میان ازدواج هائی که می توانند به صرفش باشد، مزدوری است که به احتمال زیاد در مفقودالاثر کردن لومومبا شرکت داشته است. خواهران همزاد، هر یک به روشی با پدر و شکستش در آفریقا برخورد می کنند: در این طنز زیرکانه، «آدا» را می بینیم که لال است اما ماجرا را روایت می کند. وی مبارزه موفقی را پیش می برد، بر نارسائی هایش پیروز می شود، زندگیش را وقف پزشکی در مناطق حاره می کند و دور خانواده متعارف مسیحی را خط می کشد. «لیا» که به هنگام نوجوانی از بقیه بیشتر حرف پدر را گوش می کرد، با آموزگاری ازدواج می کند که در جنبش رهائیبخش فعالیت می کند. او در زئیر می ماند و بطور جدی به فهم ابعاد سیاسی مبارزات توده‌هایی می‌پردازد که می‌خواهند از حق دستیابی به یک آینده متفاوت و رها از چکمه غارتگران غربی برخوردار شوند. این امر باعث تحولی

عمده در دیدگاه «لیا» شده، دیگر به هیچوجه آمریکا را «وطن» خویش نمی داند.

مادر در رجوع به گذشته و مرور وقایع، عمق وابستگی و اطاعت خویش از دگم مسیحی شوهر که زندگیش را شکل داد و به خفقان کشید، وارسی می کند. او به نظرات گذشته خود نگاه می کند که آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا را حقیقت مجسم می دانست و درکی ساده انگارانه از خانواده داشت که یک چاردیواری شاد و امن می ساخت: «من ابزار دست او بودم؛ حیوانش.... از آن زنانی بودم که خفقان می گیرند و پرچم ملت را به هنگام جنگهای تسخیرگرانه در هوا تکان می دهند.» مادر، ترانه مذهبی دهکده را به یاد می آورد: «تاتا نزولو!» که معنایش به زبان بومی می تواند «پدر بهشتی» باشد یا «پدر دام گذار»؛ بستگی به تلفظش دارد. او مسئله را چنین خلاصه می کند: برای من معما این بود که دین «بیمه عمر است یا حبس ابد». مادر، خود را مسبب مرگ کوچکترین فرزندش در آفریقا (همان که به نیش مار کشته شد) می داند. این احساس گناه، خشم و خود خوری را در وی بر می انگیزد. خود را محکوم می کند که چرا نتوانسته دخترانش را از «آتش غضب» شورش مصون نگاه دارد؛ چرا زودتر از اینها چشم نگشوده و روحیه اطاعت و تسلیم را در هم نشکسته است.

«باربارا کینگز اولور» (نویسنده کتاب) که در رشته بیولوژی تحصیل کرده، طی داستان بحثی را جلو می گذارد که همه شکل های حیات مداوما در حرکتند. در بحث وی آشکارا این تمایل وجود دارد که به مقوله تغییرات اجتماعی نیز با عینک تدریج گرانی نگاه کند. بدین صورت که انواع موجودات زنده، «به گونه ای دلپذیر» خود را با محیطی که آنها را غصب و «تسخیر» کرده، تطبیق می دهند. این دیدگاه، به ویژه در نحوه نگرش مادر منعکس می شود. نویسنده با چیره دستی، ابعاد سه گانه این جانور درنده و غارتگر که سیستم نام دارد را به تصویر می کشد؛ و اینکه شورش علیه سیستم مانند رودی خروشان است که باعث تغییر می شود. از نظر مادر، «این موجود» بالاخره محکوم به شکست است: «اشتباهش همیشه یکسان است ـ خواه همسری را تسخیر کرده باشد، خواه کشوری را ـ از جایش تکان نمی خورد و دیرک از زیرش کشیده می شود.»

علاقمندان آثار «کینگز اولور» می گویند که پیچیدگی شخصیت های وی و واقعیت اجتماعی بسیار متفاوتی که ارائه می دهد، ذهن آنان را به مصاف می طلبد. این واقعیت اجتماعی، کاملا با آنچه خود دیده اند و آموخته اند فرق دارد. برای مثال، زنان خانواده «پرایس» را نمی توان در دسته بندی های ساده ای که با آگاهی سیاسی بیشتر یا کمتر مشخص می شوند، جا داد. آنان بازتاب این واقعیتند که آگاهی اجتماعی از دریچه یک عینک معین، به دست نمی آید و با برداشتن فقط یک گام هم میسر نیست. در واقع، نویسنده به جنگ مواضع و عقاید هر فرد می رود. و چه شاعرانه، هم به انتخاب های فردی آنان در زندگی برخورد می کند و هم به دنیای اجتماعی که مکان این افراد است.

بخش کوچکی از خوانندگان آثار «کینگز اولور» و معدود منتقدان بی چاک و دهانی که انگیزه های سیاسی شان با نویسنده فرق می کند، می گویند که او زیاده از حد به ادبیاتش محتوای اجتماعی می بخشد. در مقابل، «کینگز اولور» به روشنی اعلام می کند که خوانندگان آثارش نیاز به سیاسی شدن دارند؛ تا بتوان پیچیدگی دنیا را به شکل ملموس، حتی الامکان در اختیار گسترده ترین مخاطبان قرار داد. در عین حال، او معتقد است که مخاطبانش سزاوار یک داستان خوبند. او می گوید که نویسندگی برایش شکلی از فعالیت سیاسی است. «کینگز اولور» در چند مصاحبه گفته که هدفش بازگرداندن سیاست به عرصه ادبیات است؛ و برای تشویق دیگران به این کار، یک جایزه ادبی تعیین کرده که روز اول ماه مه هر سال، به داستان های منتشر نشده مربوط به بی عدالتی ها و دگرگونی های اجتماعی تعلق می گیرد. در مقدمه کتاب «انجیل زهری»، نویسنده از «مومیا ابو جمال» (زندانی سیاسی در آمریکا) به خاطر نظرات نقادانه ای که بر نسخه دستنویس این کتاب نوشته، قدردانی کرده است.

«کینگز اولور» برای گشودن چشم ها بر تاریخ، به داستان نویسی روی آورده است. او با قلمی طنزآمیز و عمیق، تنگ نظری اجتماعی را که به سکوت یا سکوت قسمی پا می دهد، ترسیم می کند. یکی از دلایل استقبال زیاد عامه از آثار وی، نگاه خوش بینانه ای است که ارائه می دهد. یعنی درک حیاتی اینکه انسانها قادرند بفهمند، دنیای خویش را تغییر دهند، و علیه زشتی مناسباتی که ستمگران به شکل های مختلف برقرار می کنند بپا خیزند. نگاه خوش بینانه «کینگز اولور» را نمی توان از اعتقاد راسخ و عشق وی به مردم جدا کرد.



چاپ جدید!

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

و سند

«زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»

امضا کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تشکلات شرکت‌کننده در این جنبش:

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)

حزب کمونیست افغانستان

حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)

حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست

حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا

سازمان کمونیستی مارکسیستی ـ لنینیستی تونس

حزب پرولتری پوربا بنگلا

گروه کمونیست انقلابی کلمبیا

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر لیست فوق، در برخی کشورها تشکلاتی وجود دارند که نامزد شرکت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند. این تشکلات برای ایجاد احزاب پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست مبارزه می کنند.

چاپ جدید بیانیه و سند "زنده باد م ـ ل ـ م" به زبانهای انگلیسی و اسپانیائی منتشر شده است.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تاکنون به بیش از بیست زبان ترجمه شده است: عربی، بنگالی، چینی، کرئول، دانمارکی، انگلیسی (۲ نسخه چاپ هند و چاپ آمریکا)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیایی، ژاپنی، کان نادا، کردی، مالایالام، نپالی، پنجابی، اسپانیایی (٤ نسخه چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیل و ترکی.
سند "زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!" نیز به بسیاری از زبانهای فوق ترجمه شده است.

از نشانی زیر بخواهید:

BCM RIM, WC 1N 3XX, LONDON, U.K.

نظرات کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد قطعنامه های پنجمین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست

رفقای عزیز

دریافت قطعنامه های پنجمین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست (آی سی ام ال) بسیار مورد علاقه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش قرار گرفته است. جنبش ما که بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بنا شده است، همیشه از ابتکاراتی که هدفش ایجاد اتحاد بیشتر در میان نیروهای کمونیست اصیل در سراسر جهان باشد استقبال میکند. بعلاوه، ما می‌بینیم که بر سر برخی مسائل مهم ایدئولوژیک سیاسی همگونی هایی میان مواضع بیان شده در بیانیه سال ۱۹۸۴ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» منتشره در سال ۹۳ (به مناسبت سده ی تولد مائو*) وجود دارد. بعلاوه برخی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس شما، روابط رفیقانه نزدیکی با جنبش ما دارند. نهایتا، ما از حمایت ابراز شده در قطعنامه های شما از آزادی و حقوق دمکراتیک هزاران هزار رزمنده ی انقلابی و رهبرانی نظیر آبیمال گوسمان و خوزه ماریا سیسون بسیار خوشحالیم.

معتقدیم که مسئولیت همه نیروهای کمونیست است که نظرات خود را در مورد هر سند جدی بین المللی مربوط به پروسه ی متحد کردن نیروهای اصیل کمونیست ابراز دارند. به این دلایل ما تصمیم گرفته ایم تا ارزیابی خود از قطعنامه های شما را فرموله کرده و این نظرات را در میان احزاب و سازمانهایی که این قطعنامه ها را امضاء کرده اند، و (البته همراه با خود قطعنامه ها) در میان احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پخش کنیم. دامنه این نظرات محدود است و به معنای یک ارزیابی همه جانبه از ابتکار آی سی ام ال جهت متحد کردن جنبش کمونیستی بین المللی نیست. علیرغم این، ما معتقدیم که این نظرات به پروسه ی بحث و مباحثه در جنبش بین المللی، که برای پیشرفت بیشتر اتحاد نیروهای اصیل کمونیست ضروری است، خدمت خواهد کرد.

ارزیابی اجمالی

ما قطعنامه های پنجمین کنفرانس را بطور کلی پیشرفتی مثبت ارزیابی میکنیم، علیرغم اینکه برخی کمبودها و ضعفها در آن ملاحظه میکنیم. قطعنامه ها موضع مهمی در دفاع از نیاز به انقلاب پرولتری، شناسائی تکاملات ارائه شده توسط مائو در زمینه ی ایدئولوژی علمی پرولتاریا و همچنین انتقاد از اشکال مهم رویزیونیسم اتخاذ کرده و نیروهای کمونیست اصیل را به اتحاد فرا میخوانند.

قطعنامه ها تاکید میکنند که تضادهای تشدید یافته میان نیروهای مولده و روابط تولیدی به بحران سیستم جهانی امپریالیستی منجر شده و تضادها میان قدرتهای امپریالیستی و ملل تحت ستم، بین بورژوازی و پرولتاریا و میان خود قدرتهای امپریالیستی تشدید میشوند. ما با خوشبینی ابراز شده در قطعنامه ها جهت امکان انجام پیشرفتهای انقلابی موافقیم. همانطور که در آنها آمده، ما نیز معتقدیم بهرحال، نه یک سقوط اتوماتیک برای امپریالیسم متصور است و نه پیشرفت نامحدود و بلامانع برای رشد سرمایه داری.

امپریالیسم جهانی و همه ی مرتجعین را میتوان شکست داد، اما فقط توسط مبارزه ی قاطع انقلابی توده هایی که توسط احزاب اصیل مارکسیست - لنینیست - مائوئیست رهبری شوند. این بمعنای تدارک و رهبری سرنگونی قهری دولت موجود، و برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و طبقات متحدش میباشد. در کشورهایی که تحت ستم امپریالیسم هستند شرایط برای جنگ انقلابی پخته میشود. این جهت گیری بطور عمده در قطعنامه های پنجمین کنفرانس منعکس شده و زمینه مشترک مهمی را جهت غلبه بر اختلافات باقی مانده فراهم میکند.

همزمان، در بسیاری موارد قطعنامه ها قاصر از ترسیم خط تمایزی روشن و صریح بین مارکسیسم و گرایشات اشتباه است. برخی اوقات الفاظ صریح در مورد یک نکته صحیح، توسط کلماتی کاملا گنگ درباره همان موضوع در جای دیگر، مخدوش شده اند. برای مثال، قطعنامه ها از انواع مختلف مبارزات جاری سخن میگویند اما اغلب بطور روشن تصریح نمیکنند که فقط مبارزه قهرآمیز انقلابی تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگش است که میتواند به رهائی واقعی منجر شود. به همین صورت، اهمیت متحد کردن نیروهای اصیل کمونیست و وظیفه ی متحد کردن همه آنان که میتوانند در مبارزه علیه امپریالیسم متحد شوند، تذکر داده میشود. اما هیچگاه روشن نمیشود که وظیفه اول، یعنی متحد کردن مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای اصیل شرط ضروری و عنصر هدایت کننده برای انجام وظیفه متحد کردن مبارزات خلق است. بطور کلی، قطعنامه ها گاه از کشیدن خط تمایز روشن میان نکته عمده و نکته ثانوی قاصر است و رابطه کلیدی برای پیشرفت کل جنبش انقلابی را محکم در دست نمیگیرد.

در ذیل ما به برخی نکات مهمتر قطعنامه ها با دقت بیشتری میپردازیم، که امیدواریم ارزیابی اجمالی ما و همچنین انتقاداتی که به کمبودها و ضعفهای قطعنامه ها داریم را روشنتر کند.

■ نظرات درباره تحولات اقتصادی و سیاسی در جهان بمثابه مختصات پایه ای جهت فعالیت انقلابی

این قطعنامه چند ارزیابی مهم صحیح انجام میدهد. تاکید میکند که اوضاع جاری جهانی برای پیشرفت انقلاب پرولتری مساعد است. این تحلیل بخصوص در متن سقوط شوروی و بلوک شرق و تلاشهایی که توسط امپریالیستها و رفرمیستها انجام میشود تا این تحولات را بمثابه شکست کمونیست و منبعی برای قابلیت های نوین سیستم جهانی امپریالیسم تصویر کنند، اهمیت دارد. همانطور که فوقاً اشاره کردیم، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز با این ارزیابی که تضادهای عمده جهان در حال حدت یابی است، شرایط برای توده ها وخیم تر شده امکان انقلاب بیشتر میشود، با شما شریک است.

بعلاوه، قطعنامه بدرستی تاکید میکند که تکامل سیستم جهانی سرمایه داری بیشتر از هر زمان دیگر ناموزون شده است. این بویژه اهمیت دارد، چرا که گرایشاتی در میان برخی نیروها در جنبش کمونیستی بین المللی وجود دارند که ادعا میکنند روندهای جاری بسوی گلوبالیزاسیون («جهانی شدن») درواقع تفاوت کیفی میان کشورهای امپریالیستی با کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که کشورهای تحت ستم بوده و توسط این قدرتهای امپریالیستی استثمار میشوند را تخفیف داده یا کاملا از بین میبرد.

وقتی که تحولات اوضاع جاری جهان را تحلیل میکنیم، مهم است که درک خود را بر پایه ی تحلیل لنین از عصر امپریالیسم قرار دهیم. لنین تاکید عظیمی بر تقسیم جهان بین دو نوع کشورها بمثابه خصوصیت عصر نهاد، که تاثیر اساسی بر کاربست های آن از نظر استراتژی و تاکتیکهای انقلاب در هر دو نوع کشور دارد.

■ نظرات درباره اوضاع در کشورهای امپریالیستی

در این بخش قطعنامه هیچ ذکری از تقسیم طبقه کارگر به دو کمپ متخاصم نمیکند، یعنی پرولتاریا و آریستوکراسی کارگری. همانطور که میدانیم، لنین این تحول را یکی از تغییرات مهمی میدانست که در عصر امپریالیسم بوقوع پیوسته است. این حقیقت دارد که بحران امپریالیسم توانائی طبقات حاکمه در منفعل کردن بخشهایی از طبقه کارگر را تقلیل داده است. اما همچنین تاریخ نشان داده که بحران به تنهایی نخواهد توانست تقسیم عمیق در طبقه کارگر را از میان بردارد و نمیتواند تاثیراتی که چند دهه صلح اجتماعی نسبی بر مبارزه، آگاهی و تشکل پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی گذاشته را از میان بردارد.

شکاف در طبقه کارگر کمک میکند تا آن بخشهایی از طبقه کارگر که میتوانند و می باید پایه محکمی برای بنای هر جنبش انقلابی جهت کسب قدرت باشند را شناسایی کنیم.

قطعنامه درست میگوید که در بسیاری کشورها سرمایه داران انحصاری بطور فزاینده ای توانائی تخفیف تضادها را از دست داده، آماج نارضایتی فزاینده ای واقع شده اند که خود را در بحران سیاسی آشکار و پنهان و برآمد مبارزات و اعتراضات توده ای بیان میکند. اما تصویر قطعنامه از وضعیت سیاسی نیروهای طبقاتی و وظایف انقلابی در این کشورها ناکامل و حتی تا حدی گمراه کننده است.

این حقیقت دارد که جنبش اعتصابی مهمی در سال ۹۵ در فرانسه رخ داد. بهرحال انگشت گذاشتن بر این نمونه در قطعنامه، نشانگر گرایشی است که این جنبش یا جنبشهایی نظیر آن را مهمترین بیان مبارزه طبقاتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری قلمداد میکند. برای مثال، شورش لس آنجلس در سال ۹۲ نیز بیان مبارزه طبقاتی در اینگونه کشورهاست و از مبارزات طبقاتی بسیار مهم میباشد. توجه کافی به بروز مبارزات مهمی نظیر خیزش لس آنجلس اهمیت دارد، وگرنه این خطر وجود خواهد داشت که پتانسیل انقلابی پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی تشخیص داده نشود.

شما این بخش از قطعنامه را اینطور تمام میکنید که میگویید این اوضاع کار مجدانه انقلابی و حمایت از تلاشهای خودجوش توده ها برای سازمان یافتن را طلب میکند. درک ما این است که کمونیستها در تمام کشورها باید پرچم انقلاب پرولتری را پیگیرانه برافراشته نگهدارند. در تشریح وظایف کمونیستها در کشورهای امپریالیستی بهترین کار این است که صریحا بیان شود که آنها نباید توجه خود را بر سیاستهای پارلمانی و فعالیتهای تریدیونیونیستی تمرکز دهند.

کمونیستها در کشورهای امپریالیستی باید برای مبارزه ی انقلابی تدارک دیده، آن را رهبری کنند. باید نظیر همه کمونیستها آماده باشند تا خلاف موج حرکت کرده و منافع بین المللی و بلند مدت پرولتاریا را نمایندگی کرده، سعی نکنند خود را به سطح کارگر عامی یا بدتر از آن به سطح کارگر عامی قشر آریستوکرات تنزل دهند. اوضاع جاری بین المللی مطمئنا تکانهای عظیم و جابجایی ها و مشقاتی را نیز به دنبال خواهد داشت. قطب بندی درون کشورهای امپریالیستی و درون خود طبقه کارگر، به دو بخش انقلابی و رفرمیست و رویزیونیست، ادامه خواهد یافت. کمونیستها در کشورهای غربی با پیروی از لنین که میگوید هرچه پایینتر و عمیقتر به میان پرولتاریا بروید، قاطعانه از هر مبارزه علیه طبقه حاکم امپریالیست دفاع میکنند و همزمان همه بخشهای مترقی مردم را جهت میدهند، و برای انجام تعهدات تاریخی شان تدارک میبینند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همچنین معتقد است که تسلط بر تکاملات ارائه شده توسط مائو در مورد کار انقلابی در کشورهای امپریالیستی و بکاربست آن، همانقدر لازم و ضروری است که در کشورهای تحت ستم. تئوری جنگ خلق مائو در زمینه برپائی جنگ انقلابی در هر دو نوع کشورها کاربست دارد، هرچند این حقیقت دارد که انقلاب بطور کلی دو راه مختلف را در کشورهای امپریالیستی و تحت ستم طی میکند.

■ نظرات درباره ی اوضاع در کشورهای نو مستعمره و وابسته ی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین

قطعنامه میگوید، در دوره جاری مبارزه میان انقلاب مسلح و ضد انقلاب مسلح در میان ملل و خلقهای تحت ستم تمرکز یافته است. این درست است و با درک ما مبتنی بر تمرکز توفانهای انقلابی در آفریقا، آسیا و امریکای لاتین در تمام دوره بعد از جنگ دوم جهانی منطبق است.

هر بحثی در مورد وظایف کمونیستها در این کشورها باید آموزه های مائو را بمثابه نقطه عزیمت قرار دهد. انقلاب دمکراتیک نوین، جنگ طولانی خلق، ضرورت حزب پرولتری جهت متحد کردن و رهبری کردن یک جبهه متحد وسیع از توده ها بر مبنای اتحاد کارگر - دهقان، حقایق جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است که باید خلاقانه با شرایط هر کشور تحت ستم تلفیق داده شود.

بهرحال در این بخش از قطعنامه و جاهای دیگر، در مورد عدم تمایز میان مبارزات قهرآمیز انقلابی تحت رهبری پرولتاریا و آنچه که توسط دیگر نیروهای طبقاتی رهبری میشود، مشکلی وجود دارد. توجه به این امر لازم و صحیح است که در این منطقه وسیع، مبارزات مسلحانه متنوعی علیه امپریالیسم و ارتجاع جریان داشته است. این مبارزات، حتی زمانی که توسط نیروهای غیر پرولتری هدایت میشوند، اغلب نقش مهمی در ایراد ضربه بر امپریالیسم و طبقات مرتجع حاکم بازی میکنند و معیار مهمی برای سنجش حال و هوای توده ها و برانگیزنده شور و شوق انقلابی و بیداری توده ها هستند.

بهرحال، ما نمیتوانیم به این مسئله توجه نکنیم که نیروهای انقلابی غیر پرولتری مکررا به امید و آرزوی توده ها در کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین خیانت کرده، آن را به بیراهه کشیده اند. این نیروها ثابت کرده اند از مبارزه تا به آخر علیه امپریالیسم و ارتجاع عاجزند و همیشه یا تسلیم دشمن شده

و یا توسط دشمن منهدم شده اند. با توجه به این سابقه، بهتر است در مورد فعالیت انقلابی و سازماندهی انقلابی ضروری در کشورها روشن باشیم. اگر قرار است انقلابی وجود داشته باشد، باید حزبی انقلابی موجود باشد که توسط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم رهبری میشود.

در بحث بر سر آمریکای لاتین قطعنامه صحبت از موج جدیدی از مبارزات توده ها میکند. اما صحبت از مبارزه مسلحانه (آغاز شده در چیاپاس و گونه ررو (مکزیک)، ادامه یافته در پرو و تکامل یابنده در کلمبیا) صحبت کنیم. این نوع فرمولبندی بر ماهیت طبقاتی این مبارزات مسلحانه سرپوش میگذارد. برای مثال، مبارزه ای که توسط زاپاتیستا در چیاپاس رهبری میشود، بدون شک یک مبارزه عادلانه است و بدین معنا باید از آن دفاع کرد. اما این مبارزه ای مسلحانه برای قدرت سیاسی توده ها نیست. هم ادعاها و هم عمل رهبری زاپاتیستها به روشنی نشان میدهد که فعالیتهای مسلحانه آنان، تاکتیک فشار جهت مجبور کردن حکومت و امپریالیستها به مذاکره است. این راه حلی است که وابستگی اساسی مکزیک به امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی در کشور را باقی میگذارد.

ما تمایل نداریم چشم خود را به اهمیت مبارزاتی نظیر چیاپاس ببندیم. اما خیلی مهم است که تفاوت میان اینگونه مبارزات، هرچقدر که عادلانه باشند، و جنگ خلق اصیلی نظیر پرو که توسط یک حزب پیشاهنگ پرولتری مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست رهبری میشود را روشن سازیم.

در صحبت از جنوب آسیا، قطعنامه میگوید که مبارزات توده ای رزمنده و ـ یا مبارزات مسلحانه ـ به درجات مختلف در هند، پاکستان، بنگلادش، سری لانکا و نپال در حال رشد است. متاسفانه این فرمولبندی تاثیرش این است که آبها را گل آلود میکند و فهم این موضوع را برای مردم مشکل میکند که چه کسی باید مورد حمایت قرار گیرد و چه کسی مورد مخالفت؟ چه خطی باید دنبال شود و چه خطی رد شود؟ ضروری است که خط تمایز روشنی بین مبارزات مختلف ترسیم شود، چه مسلحانه باشند چه نباشند، و اینکه چه نیروهای طبقاتی آنها را رهبری میکنند. در نپال، ما باید به روشنی و مستقیماً جنگی که از فوریه سال ۹۶ توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) آغاز شده را بمثابه بیان عالی مبارزات خلق و بعنوان تنها راه رهایی برجسته کنیم.

در هند، برای مثال، مبارزه مسلحانه انقلابی جریان دارد که توسط سازمانهای مائوئیست برپا داشته شده و نیز مبارزات انقلابی که توسط نیروهای بورژوا و نیروهای ناسیونالیست خرده بورژوا به پیش می‌رود. حتی برخی مبارزات مسلحانه ضدانقلابی نیز توسط نیروهای مذهبی و غیره انجام میشود. اینکه چه مبارزاتی باید با جان و دل مورد حمایت قرار گیرند، چه مبارزاتی باید نقادانه حمایت شوند یا کدام مورد مخالفت واقع شوند، از مسائل مهم خطی محسوب میشوند.

وقتی قطعنامه از شرق آسیا حرف میزند، به روشنی بیان میکند که در فیلیپین، یک جنگ خلق طولانی تحت رهبری یک حزب پرولتری انقلابی برپا شده است. در اینجا به درستی تلاش شده ماهیت پرولتری این مبارزه با مبارزه مسلحانه یا جنبشهای توده ای رزمنده تحت رهبری اقشار و طبقات دیگر که ممکن است در فیلیپین وجود داشته باشد، مخدوش نشود. اما تشریح درست قطعنامه از اوضاع در فیلیپین باعث شده که تشریح گنگ و ناکامل قطعنامه از اوضاع در جنوب آسیا و آمریکای لاتین بطور برجسته ای آشکار شود.

■ نظرات درباره ی اوضاع در شوروی و اروپای شرقی

قطعنامه به درستی بر نیاز حزب پرولتری در بلوک شرق و اینکه چنین حزبی باید قادر باشد نقدی درخور و اساسی از رویزیونیسم مدرن و احیای سرمایه داری انجام دهد، تاکید میکند. این یک نکته صحیح و مهم است. ما احساس میکنیم اشاره به این مطلب اهمیت دارد که تحلیل و نقد احیای سرمایه داری فقط در صورتی امکان‌پذیر است که ما خود را بر پایه آموزه های مائو در مورد خصلت متضاد جامعه سوسیالیستی، ادامه مبارزه تحت دیکتاتوری پرولتاریا و غیره استوار سازیم. دلیل اینکه چرا تلاشهای مختلف جهت ساختمان پیشاهنگ پرولتری در کشورهای بلوک شرق ناکام مانده، اساساً به این نکته مربوط میشود.

بعنوان یک مثال برجسته، در شوروی سابق نمیتوان صرفاً به نقد رویزیونیسم مدرن پرداخت و از دستاوردهای سوسیالیسم تحت هدایت لنین و استالین تقدیر کرد. اگر قرار است ما توده های بلوک شرق سابق را بسوی یک موضع انقلابی جذب کنیم، به نقد انقلابی که مائو از ماهیت بنیادی و خصلت سرمایه دارانه جامعه رویزیونیستی ارائه داد، نیاز داریم. خطی که تلاش میکند وارث یا مدافع جنبه های مثبت یک رژیم فاسد رویزیونیستی باشد، هرگز نخواهد توانست شور و شوق توده ها را برای انقلاب برانگیزد.

■ نظرات درباره ی وظایف و دورنماهای مارکسیست لنینیستها و جنبش طبقه ی کارگر

این قطعنامه برخی وظایف کمونیستها در سطح جهانی را مورد خطاب قرار میدهد. به وظیفه مبارزه جهت متحد کردن کمونیستها و دامن زدن به انترناسیونالیسم پرولتری اهمیت داده میشود. بهرحال گرایشی وجود دارد تا رابطه میان وظایف مختلفی که از آن سخن میگوید به روشنی مورد اشاره واقع نشود.

قطعنامه میگوید اولین وظیفه عمده انترناسیونالیسم پرولتری، همبستگی با کلیه مبارزات طبقه کارگر در سراسر جهان است. قطعنامه در ادامه، پرولتاریای جهانی را به عمل رزمنده علیه بیکارسازیهای وسیع، وخامت فزاینده وضعیت اشتغال و دفاع از حقوق کارگران فرا میخواند. بدین ترتیب قطعنامه تفاوت میان مبارزه آگاهانه ی انقلابی پرولتاریا جهت استقرار سوسیالیسم و پیشرفت بسوی کمونیسم، و مبارزات گوناگونی که کارگران در سراسر جهان انجام میدهند و باید علیه شرایط استثمارشان انجام دهند، مخدوش میکند. تفاوت میان آگاهی و وظیفه مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستهای انقلابی از یکسو و وظیفه ساده همبستگی بین المللی از سوی دیگر را مخدوش میکند.

شک نیست که این نوع مبارزات که قطعنامه فراخوانش را داده، نقش معینی ایفا میکند که گاه نقش بسیار مهمی است. اما برپا داشتن همبستگی و چنین اعمال هماهنگی، هیچوقت نمیتواند مساوی یا ورای این تعریف مشهور لنین از انترناسیونالیسم قرار داده شود:

یک نوع و فقط یک نوع انترناسیونالیسم واقعی وجود دارد و این یعنی فعالیت با تمام قوا جهت تکامل جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خود، و حمایت تبلیغی و معنوی و مادی از چنین مبارزه ای، و از این خط و فقط این خط در هر کشور بدون استثنا». (لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما، مجموعه آثار، جلد ۲۴، انگلیسی، صفحه ۷۵)

ما قویاً اعتقاد داریم که نقل قول فوق از لنین به خوبی درک صحیح از انترناسیونالیسم را خلاصه میکند. قلب این انترناسیونالیسم، آنطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید، این است که پرولتاریا یک طبقه واحد بین المللی با وظایف تاریخی مشترک، یعنی محو امپریالیسم و رهنمون شدن بسوی عصر کمونیسم است. این درک همچنین در نکته چهارم قطعنامه شما منعکس شده است. این حقیقت، به یک سلسله کاربردها می انجامد که مربوط است. به نوع تبلیغات انترناسیونالیستی، تاکتیکهای انقلابی، و سازماندهی بین المللی که لازم است محور تلاشهای ما را باشد.

قطعنامه در نکته دوم خود، فراخوان اتحاد نیروهای کمونیست را میدهد. بویژه مهم است

روشن شود که این فراخوان برای چه کسانی صادر شده است. پس باید از فرمولبندیهای کنگ و خطرناکی نظیر «احزابی که روحیه مثبتی در برخورد به مائو دارند» پرهیز شود، چرا که پایه محکمی برای انجام آنچه قطعنامه فراخوانش را داده فراهم نمیکند: منجمله مقابله با رویزیونیسم و شکست دادن آن. ضروری است که جنبش کمونیستی بین المللی بر پایه (ایدئولوژی) علمی ما مستحکم شود. درست همانطور که از دل مراحل مختلف تکامل یافته و به مرحله کنونی و عالیترین مرحله خود یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم رسیده است.

البته همیشه لازم است که نیروهای کمونیست اصیل بسوی نیروهای انقلابی که ممکن است بر سر جنبه های مهمی از ایدئولوژی ما ناروشن باشند، دست اتحاد دراز کرده و به آنها کمک شود تا پیشرفت کنند. از طریق پروسه همکاریهای متقابل، برخی از اینگونه نیروها و به خصوص نیروهای جدیدی که هنوز درک همه جانبه ای از تکاملات ارائه شده توسط مائو ندارند، میتوانند به کمک ما به چنین درکی برسند. بدین طریق، این نیروها میتوانند مرز تمایز خود را با آن دسته اپورتونیستهای سرسخت روشن کنند که امروز و در گذشته صرفا در حرف از مائو طرفداری کرده اما از پذیرش تکاملات انجام شده توسط وی طفره رفته اند و حتی به خدمات مائو به علم مارکسیسم ـ لنینیسم حمله کرده اند. برخی از نئو رویزیونیستهای امروزی «روحیه مثبتی» در برخورد به مائو نشان میدهند، آنهم درست زمانی که رهبری مائو در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن را کانون حملات خود قرار داده، به او برچسب سکتاریست و غیره میزنند.

قطعنامه فراخوان حمایت همه جانبه از مبارزات مسلحانه توده های تحت ستم در فیلیپین، کامبوج، هند، مکزیک، پرو و نقاط دیگر را میدهد. باز هم اینجا، مبارزاتی که توسط احزاب پیشاهنگ پرولتری در پرو و فیلیپین رهبری میشوند همسنگ با مبارزاتی قرار گرفته که توسط نیروهای غیر پرولتری در مکزیک، کلمبیا یا جاهای دیگر رهبری میشود.

از همه مبارزات علیه امپریالیسم و ارتجاع به درستی باید حمایت کرد، اما نمیتوانیم چیزی که لنین در مورد ضرورت حمایت از این خط و نه خطوط دیگر گفت، و فوقاً ذکر شد، را فراموش کنیم. به بیان دیگر، در حالیکه ما از مبارزات مختلف علیه امپریالیسم دفاع میکنیم و باید دفاع کنیم، اولین و مهمترین وظیفه ما، حمایت از پرولتاریا و نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در هر کشور بدون استثناء است. این یک وظیفه مهم جنبش کمونیستی بین المللی است که موضع کمونیستها در سراسر جهان را تقویت کند و به آنها کمک کند تا تشکلات پیشاهنگشان را تقویت کرده یا در جایی که هنوز (چنین تشکلاتی وجود ندارد) آن را ایجاد کنند.

مثلا در کوبا یا عراق، رهبری این دولتها قادر نبوده اند یک مقاومت پیگیر و ثمربخش را علیه تجاوز امپریالیسم به حرکت درآورند. در طول جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ ناتوانی رژیم صدام حسین در رابطه با یک مقاومت موثر در مقابل ماشین جنگی تحت رهبری امریکا، مایه ی یاس و سرخوردگی عظیم توده های انقلابی در سراسر جهان شد. بطور مشابه، رهبری کوبا بمدت چند دهه خود را تابع سوسیال امپریالیسم شوروی ساخته بود. حالا که بلوک شرق فروپاشیده، رهبری کوبا بدنبال سازش با امپریالیستهای غربی است. سفر پاپ به کوبا تازه ترین و گویا ترین نمونه این تلاش است. حمایت عمده ما باید از پرولتاریا و توده های انقلابی اینگونه کشورها باشد و ما نمیتوانیم به توهم در مورد خصلت ضدامپریالیستی طبقات حاکمه اینگونه کشورها دامن بزنیم.

این نکته به همان اندازه در مورد کشورهایی که تحت حاکمیت رویزیونیستها بوده و نه تنها خود را ضد امپریالیست بلکه کمونیست نیز میخوانند، صدق میکند. وقتی که قطعنامه از این بحث میکند که ایجاد وحدت میان نیروهای اصیل کمونیست و مخالفت با رویزیونیسم نباید نافی وحدت همه ی نیروهای ضد امپریالیست باشد، میتواند دید غلطی بدهد. درحالیکه مهم است با تجاوزات و غارت امپریالیستی علیه اینگونه کشورها مخالفت شود، اما افشای مداوم ماهیت کمونیسم دروغین و نتایج حاکمیت رویزیونیستی آنها که شامل تضعیف توده‌ها در مقاومت علیه سلطه و ستم امپریالیستی میشود اهمیت حیاتی دارد.

ما نباید مشکلاتی را که جنبش کمونیستی بین المللی در نتیجه تئوری سه جهان بمثابه دکترین ادعایی غاصبین رویزیونیست در چین متحمل شد، فراموش کنیم. یکی از مشکلات عمده در مورد این تئوری، عجز آن در شناسائی ماهیت طبقاتی رژیمهای جهان سوم بود. رهبران ارتجاعی این رژیمها را به دروغ ضدامپریالیست معرفی کرد و نقش توده ها، پرولتاریا و پیشاهنگ کمونیستش را در مقاومت علیه امپریالیسم منحل کرد. صدمات وارده توسط تئوری سه جهان باید دقیقاً مورد جمعبندی قرار گیرد تا بتوانیم از تکرار اشتباهات مشابه در حال و آینده اجتناب ورزیم.

نکته دهم قطعنامه مطلقاً صحیح است و تاکید بر آن ضرورت دارد، یعنی نیاز به حزب پیشاهنگ با تئوری انقلابی. قطعنامه ادامه میدهد که کافی نیست حزبی ادعا کند که پیشاهنگ است یا نه. این توسط مبارزه طبقاتی تعیین میشود. اول، حزب باید پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا باشد. دوم، پرولتاریای انقلابی باید پیشاهنگ توده های خلق باشد.

آنچه پیشاهنگ بودن یک حزب را اساساً تعیین میکند، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است. این حقیقت بنیادی، نه مسئله ادعا است و نه یک تئوری مجرد. در کشورهای امپریالیستی این بدان معناست که حزب پیشاهنگ باید منافع طبقاتی پرولتاریای انقلابی در آن کشور و کل جهان را نمایندگی کند، و نه منافع یک قشر کوچک ممتاز که از امپریالیسم بهره مند میشود. در کشورهای تحت سلطه بدان معناست که حزب، علاوه بر چیزهای دیگر، باید نه تنها مبارزه فوری توده ها، بلکه همچنین هدف سوسیالیسم و کمونیسم را نمایندگی کند. بدون چنین سنگ بنایی، نفوذ در میان توده ها هر اندازه هم که باشد نمیتواند یک سازمان سیاسی را به پیشاهنگ اصیل پرولتاریا بدل سازد (و ما دیده ایم که احزاب رویزیونیست و اپورتونیست تحت شرایط معینی میتوانند در میان بخش بزرگی از توده ها نفوذ کنند.)

اگر یک حزب یا سازمان بر پایه یک خط ایدئولوژیک سیاسی صحیح بنا نهاده شود، طی یک پروسه مبارزه خواهد توانست عمیقتر در بین توده ها ریشه بدواند، به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مسلط تر شود و توده ها را در پیشبرد مبارزه انقلابی رهبری کند. اگر (آن حزب) خط غلطی داشته باشد نهایتاً در میان توده ها ایزوله شده و هر دستاوردی که در گذشته داشته را از دست میدهد.

نکته ی ۱۱، طبقه کارگر را فرامیخواند تا جبهه متحدی را با تمام توده های تحت ستم و نیروهایی که منافعی در انقلاب دارند، بر طبق شرایط هر کشور تشکیل دهد، تا دار و دسته های ارتجاعی در آن کشور را شکست دهد. در سند جنبش ما به نام «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» آموزشهای مائو در مورد جبهه متحد، بمثابه آموزش حیاتی برای کمونیستها در تمام کشورها مطرح شده است. بهر حال ما نگران آن هستیم که تعریف قطعنامه در مورد هدف جبهه متحد، یعنی «شکست دادن دار و دسته های ارتجاعی در هر کشور»، دورنمای جبهه متحد بمثابه سلاحی برای اتحاد استراتژیک نیروهای طبقات انقلابی را کمرنگ کند. البته این حقیقت دارد که طبقه حاکم اغلب به دسته های متخاصم تقسیم شده و برخی اوقات ممکن و لازم است که از این شکافها و

درگیری ها بنفع انقلاب بهره جست، اما این کماکان صحت دارد که آماج جبهه متحد طبقات مترقی بطور عموم، کل طبقات ارتجاعی هستند و نه این یا آن دسته. ما نباید مرز میان برخی مانورهای تاکتیکی را با اتحاد استراتژیک نیروهای طبقاتی جهت انقلاب مخدوش کنیم.

■ نظرات درباره تکامل جنبش مارکسیست لنینیستی و جنبش طبقه کارگر در مبارزه علیه رویزیونیسم

ما بدون شک با تاکید قطعنامه درباره ضرورت مبارزه قاطعانه علیه هر نوع رویزیونیسم موافقیم. همچنین موافقیم که سقوط رژیمهای رویزیونیست بلوک شرق، بطور اتوماتیک مشکل رویزیونیسم را حل نکرده، مبارزه علیه رویزیونیسم در حقیقت یک وظیفه ضروری و دائمی در عصر انقلاب پرولتری است.

جنبش ما همیشه اهمیت عظیمی به تقبیح و افشاء غاصبین رویزیونیست چین داده است. تحولات چین، کل جنبش مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را با آزمونی جدی روبرو ساخت و مهم است که نتایج مناسبی از این موضوع گرفته شود.

به نظر ما این قطعنامه، اظهاریه بسیار مهم و صحیحی ارائه میدهد مبنی بر اینکه پس از مرگ مائوتسه دون دیکتاتوری پرولتاریا نابود شد و تحت رهبری دن سیائو پین، سرمایه داری احیا شد. در هر صورت این اظهاریه کامل نیست و جا برای برخی برداشتهای اشتباه باز میگذارد.

شکست چین، نتیجه یک کودتای قهرآمیز و کسب قدرت دولتی توسط رهروان سرمایه داری بود که انقلابیون پرولتری مدافع خط مائو (چیان چین، و چان چون چیائو بمثابه برجسته ترین نمایندگان آن) را سرنگون کرد. این درست نیست که صرفاً از دن سیائوپین سخن گفته شود و از هواکوفن حرفی زده نشود، یا موضوع کودتا نادیده گرفته شود. ما نمیتوانیم فراموش کنیم این هواکوفن بود که کودتای ضدانقلابی را سازمان داد و آن را زیر شعار سرکوب گروه چهارنفر (منظور طرفداران مائو) به پیش برد. همچنین نمیتوانیم فراموش کنیم که نیروهای معدودی در جنبش بین المللی کمونیستی به این موضوع توجه کردند. این صرفا به معنای روشن بودن بر سر یک واقعه تاریخی و یک حکم صحیح درباره آن نیست. ضروری است شرایط مشخص آخرین نبرد بزرگ تحت رهبری مائو و ستاد انقلابی، علیه رویزیونیستها در چین، درک شود. صراحت بر سر این موضوع، یک پیش شرط ضروری است که جنبش بین المللی کمونیستی بتواند از دستاوردهای عظیم و شکست تلخ پرولتاریا در این مبارزه، درسهای بیشتری بگیرد.

■ نظرات درباره ادامه کنفرانس بین المللی

برگزاری موفقیت آمیز پنجمین کنفرانس را به شما تبریک میگوییم و امیدواریم که تلاشهای آتی شما به امر اتحاد نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، بر پایه یک خط صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی خدمت کند.

وقتی که از معیار متحد کردن نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست بحث میکنیم، باید دوباره به تعریف مشهور لنین از انترناسیونالیسم پرولتری برگردیم که فوقاً به آن اشاره شد. ما باید آن دسته کمونیستها را متحد کنیم که بطور پیگیر برای سرنگون کردن طبقات حاکمه خودشان مبارزه میکنند و در سایر کشورها نیز از این خط و نه هیچ خط دیگری حمایت میکنند. این صحیح است که هنگام تصمیم گیریها در جنبش بین المللی کمونیستی، باید در پی گرد آوردن و توافق عمومی باشیم. اما گرد آوردن و توافق عمومی هرگز نمیتواند مهمتر از دفاع از انقلاب پرولتری و مخالفت با رویزیونیسم باشد.

■ برای یک انترناسیونال کمونیستی نوین

با توجه به اینکه آی سی ام ال اشتیاق خود را به دستیابی به یک وحدت ایدئولوژیک سیاسی در جنبش کمونیستی بین المللی بیان داشته، مسئله شکل تشکیلاتی چنین اتحادی بطور جدی مطرح میشود. بنظر ما، بیان تشکیلاتی وحدت سیاسی ایدئولوژیک پرولتاریا باید چنان باشد که نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را با توجه به سطح معین وحدت در هر مقطع، تا بیشترین درجه ممکن متحد کند. نهایتاً این باید به شکل یک انترناسیونال کمونیستی تظاهر یابد.

در سال ۱۹۹۳، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قطعنامه ای تصویب کرد که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را بمثابه ایدئولوژی خود اعلام میکرد. این تصمیم، بعد از سالها بحث و مبارزه و تجارب انباشت شده توسط احزاب و سازمانهای تشکیل دهنده جنبش ما گرفته شد، و چیزی فراتر از صرفاً یک تغییر در ترمینولوژی بود. این امر منعکس کننده اتحاد و درک عمیقتر ما از سومین، عالیترین و جدیدترین سطح در ایدئولوژی پرولتری است که توسط مائوتسه دون بنا نهاده شده است. امیدواریم با ما موافق باشید که اهمیت تکامل انجام شده توسط مائو کمتر از تکامل قبلی مارکسیسم به دومین مرحله اش توسط لنین نیست.

نیاز به ایجاد و تقویت پیشاهنگ اصیل کمونیست در هر کشور، به مثابه ملزومات انقلاب پرولتری، به معنای آن است که باید به کاملترین و صحیحترین درکی که تاکنون پرولتاریا به آن دست یافته، یعنی به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مسلح شویم. ما می فهمیم که دستیابی به یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین، یکشبه ممکن نیست. اما میفهمیم که اعلام این هدف و انجام اقدامات مشخص جهت پیشرفت گام به گام بسوی آن چقدر اهمیت دارد.

درک ما این است که انترناسیونال کمونیستی باید بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بنا شده و دارای یک خط عمومی برای انقلاب پرولتری جهانی باشد. شک نیست که مشکلات زیادی در سازماندهی یک انترناسیونال وجود دارد: انترناسیونالی که باید بر مبنای خط سانترالیزم دمکراتیک فعالیت کند، و در عین حال این موضوع را در نظر بگیرد که نمیتواند درست مثل یک حزب در یک کشور باشد. زیرا واقعیت اینست که انقلابات مختلف در کشورهای مختلف اتفاق می افتد و هر حزب مسئولیت رهبری و پیشبرد انقلاب علیه دولت خودی را بعهده دارد.

نظرات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در این مورد، در بیانیه جنبش ما و در سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»، مصوبه ی ۱۹۹۳ اعلام شده است. مقاله‌ای که اخیراً در مجله «جهانی برای فتح» تحت عنوان «کارگران جهان متحد شوید» منتشر شده نیز، درک پایه ای ما از این مسائل را منعکس میکند. امیدواریم که احزاب و سازمانهای آی سی ام ال نظرات ما را مطالعه کرده، آن را مورد ارزیابی قرار دهند. بدین طریق، بحث و مبارزه لازم جهت دست یابی به سطوح عالیتری از وحدت در جنبش بین المللی کمونیستی به پیش خواهد رفت.

تمایل خود ما این است که این نظرات بطور خصوصی در میان تشکلات آی سی ام ال پخش شود. همچنین میخواهیم قطعنامه های شما را همراه با این نظرات در صفوف احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پخش کنیم. زیرا این کار به جو بحث و جدل جدی دامن خواهد زد و ما مطمئن هستیم به روشن شدن نکات مشترک و همچنین اختلافات باقیمانده بین جنبش ما و آی سی ام ال خدمت کرده، اساسی برای تلاشهای قاطعانه جهت دستیابی به وحدت بر یک پایه صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی فراهم میکند. به همین ترتیب، امیدواریم شما این نظرات را در میان احزاب و سازمانهای آی سی ام ال پخش کنید. مطمئنیم که انقلابیون اصیل کمونیست، چه در صفوف ریم، چه در صفوف آی سی ام ال، یا حتی اگر فی الحال در هیچ گروه بین المللی نباشند، از چنین ابتکاری استقبال کرده و توجه کافی به وظیفه اتحاد بین المللی بر پایه ای صحیح خواهند کرد. با درودهای گرم کمونیستی

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

قطعنامه های پنجمین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست (آی سی ام ال) اکتبر ۱۹۹۶

پنجمین کنفرانس بین المللی در تاریخ اکتبر ۱۹۹۶ با شرکت ۲۰ حزب و سازمان تشکیل شد. این کنفرانس چهار قطعنامه ی عمده تصویب کرد و همچنین قطعنامه ی مخصوصی بمناسبت شهادت رفیق چارو مازومدار.

احزاب شرکت کننده عبارت بودند از: سازمان مارکسیست لنینیستهای افغانستان؛ حزب کمونیست انقلابی، آرژانتین؛ حزب کارگران بنگلادش؛ سازمان کمونیست مارکسیست لنینیست، راه انقلابی، فرانسه؛ حزب مارکسیست لنینیست آلمان؛ حزب کمونیست هند (م ل)، جاناشاکتی؛ حزب کمونیست هند (م ل) دمکراسی نوین؛ حزب کمونیست هند (م ل) جنگ خلق؛ لیگ کمونیست ژاپن؛ سازمان کمونیست لوکزامبورگ؛ حزب کمونیست نپال (یو ام ال)؛ گروه مارکسیست لنینیست (طلوع سرخ) هلند؛ حزب کارگران کمونیست، نروژ؛ حزب کمونیست فیلیپین؛ اتحاد کمونیستی اسپانیا؛ کنگره ی پان آفریکانیست، آفریقای جنوبی؛ انستیتوی جین گان، تایوان؛ حزب کمونیست انقلابی، اوروگوئه؛ یک سازمان انقلابی از زئیر؛ و یک سازمان انقلابی دیگر که خواسته نامش برده نشود.

تحولات سیاسی و اقتصادی در جهان بمثابه شرایط پایه ای برای کار انقلابی

۱ . شدت یافتن بحران عمومی سرمایه داری

سقوط رژیمهای سرمایه بوروکراتیک در اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی بحران عمیقی برای رویزیونیسم مدرن بود. یکم، این شکستی برای کمونیسم نبود بلکه حقانیت آشکار مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بود.

یک بازار واحد جهانی سرمایه داری احیا شده است. دوم، بهرحال واقعیات عینی، افسانه قدرت بلامنازع سیستم امپریالیستی و یک سرمایه داری فارغ از بحران را که با کمک آنتی کمونیسم مدرن در سراسر جهان تبلیغ میشد، افشا کرده است. سیستم جهانی سرمایه داری با یک بی ثباتی عمومی روبروست.

بحران سیستم امپریالیستی جهانی نتیجه تضاد میان نیروهای مولده و نیروهای تولیدی است. این توسط استفاده از تکنولوژی عالی تشدید شده است.

بین المللی شدن تولید در دوره اخیر به متمرکز شدن سرمایه در چند کشور سرمایه داری صنعتی منجر شده است. همین پروسه در چند شهر بزرگ در کشورهای وابسته به امپریالیسم اتفاق می افتد. از یکطرف، چنین تمرکزی پیش شرط مادی سوسیالیسم را شکل میدهد. از طرف دیگر، این به نابودی بخش بزرگی از نیروهای تولیدی در یک سطح جهانی منجر میشود. بنابراین، تحولات سیستم جهانی سرمایه داری از هر زمان دیگری ناموزون تر شده است. سوم، بحران سیستم سرمایه داری که بسرعت وخیم تر میشود، غارت نومستعمراتی توده های کشورهای ملل تحت ستم و خلقها و پرولتاریا، و (همچنین) توده ها در کشورهای امپریالیستی را بمیزان زیادی تشدید کرده است. تحت چنین شرایطی، تضادهای بنیادین بین بورژوازی و پرولتاریا، بین امپریالیستها و ملل تحت ستم و خلقها، و میان امپریالیستها، حادتر میشود.

۱ ـ الف، اوضاع در کشورهای امپریالیستی

تولید بین المللی توسط فقط چند شرکت چند ملیتی کنترل میشود که در سال ۹۳، ۶۰ درصد از کل سرمایه گذاری جهان را کنترل میکردند. انحصارات بین المللی برای از میدان بدر کردن یکدیگر میجنگند. دست در دست این حرکت، شاهد «لاغر» کردن پروسه تولید در کشورهای سرمایه داری صنعتی و تشدید استثمار در جهان هستیم. بیکاری توده ای یک پدیده دائمی شده است. برنامه های (اداره) بحران که توسط دولت های ضدخلقی به عمل در می آید، دستاوردهای اجتماعی توده زحمتکش را می رباید. در بسیاری کشورها، دولت سرمایه داران انحصاری بطور فزاینده ای توانائی خود برای تخفیف تضادهای طبقاتی را از دست میدهد و خودش هدف نارضایتی فزاینده قرار میگیرد که بصورت بحران سیاسی آشکار و پنهان و برآمد مبارزات و اعتراض توده ای بروز می یابد. مهمترین اعتصابات توده ای تا این تاریخ، اعتصابات فرانسه در دسامبر ۱۹۹۵ بود. علیرغم این، باید بر نفوذ رفرمیسم و رویزیونیسم در میان توده ها غلبه شود. این اوضاع از مارکسیست لنینیست ها، کار سخت کوشانه انقلابی و حمایت از تلاشهای خودجوش توده ها برای سازماندهی خویش را می طلبد.

۱ ـ ب، اوضاع در نومستعمرات و کشورهای وابسته در آفریقا، آسیا و امریکای لاتین

آفریقا قاره ای است که بیشتر از هر جای دیگر به لحاظ اقتصادی توسط استعمار کهن و روشهای نومستعمراتی امپریالیستها و ستم و استثمار سوسیال امپریالیستی به ویرانی کشیده شده است. جامعه آفریقایی یکبار دیگر دچار فروپاشی است. این اوضاع همه توده ها را در یک سرخوردگی عمومی فرو برده و شرایط زندگی نسلهای آینده از میان میبرد. ۳۳ کشور از فقیرترین کشورهای جهان سوم در این قاره واقع است. اضافه تولید جهانی مواد خام، وخیم تر شدن شرایط تجارت با کشورهای امپریالیستی و قرضه های سنگین خارجی از اواخر دهه ۷۰، کشورهای آفریقایی را که به صادرات محصولات کشاورزی و معدنی وابسته اند به حالت رکود کشانده است. بدتر از آن، جابجایی های عظیم توده ها و قتل عامها در قاره آفریقا دامن زده میشود. شرایط عینی در آنجا تشنه فعالیت انقلابی است.

در آمریکای لاتین، امپریالیستها و دولتهای مرتجع برنامه های تعدیل ساختاری صندوق بین المللی پول را به مردم تحمیل کرده اند، که به معنای خصوصی سازی، لیبرالیزه کردن اقتصاد، قرضهای سنگین و رفرمهای ارتجاعی در دولت، در بخش آموزش و بیمه های اجتماعی است.

بیکاری در شهرها و در میان دهقانان فقیر در حال افزایش است. زمینداران و سرمایه داران مالی دارند از این شرایط سود میبرند. در میان انحصارات رقابت بر سر بازارها تشدید می یابد. تمام اینها به موج جدیدی از مبارزه خلق منجر شده است. مبارزات مسلحانه در چیاپاس و گونه ره رو (مکزیک) به جریان افتاده، در پرو ادامه یافته و در کلمبیا تکامل می یابد. اعتصاباتی که توسط پرولتاریا در آرژانتین، برزیل و اوروگوئه به راه انداخته میشوند، اهمیت فزاینده ای می یابند. در برزیل و پاراگوئه، مبارزه دهقانان فقیر برای زمین، با مصادره هایی که با اتکا به جنبش

دفاع از خود صورت میگیرد، در حال تکامل به مراحل عالیتری است. همچنین خیزشهایی در میان دانشجویان، زنان و بازنشستگان وجود دارد. بحران سیاسی دارد قوام می‌یابد.
در خاورمیانه، ستم و استثمار امپریالیستی بسیار شدید است، چرا که این منطقه به لحاظ استراتژیک اهمیت دارد. کردها و فلسطینی ها در صف مقدم مبارزه برای رهایی ملی و حقوق دمکراتیک اجتماعی هستند.
در جنوب آسیا، اقتصادهای نیمه فئودالی گرفتار بحران وخیمی هستند. اقتصاد عظیم هند، با صنایع پایه ای و سنگین، توسط کمپرادوریزاسیون فزاینده و ادغام عمیقتر در سیستم سرمایه داری جهانی، از اواخر دهه ی ۸۰ به این طرف رو به ورشکستگی میرود. جنبشهای توده ای رزمنده و ـ یا ـ مبارزه ی مسلحانه به درجات مختلف در هند، پاکستان، بنگلادش، سری لانکا و نپال جریان دارد.
فیلیپین، اندونزی، مالزی، تایلند و کشورهای دیگر جنوب آسیا از همان امراض اقتصادی رنج میبرند که مکزیک. وعده صنعتی شدن در شرایطی که کسری موازنه بلاانتهای تجاری و وابستگی به قرض خارجی و سرمایه گذاریهای بورس بازانه برقرار است، کماکان یک وعده دروغین باقی میماند. در فیلیپین، یک جنگ خلق طولانی تحت رهبری حزب انقلابی پرولتری جریان دارد. در حالیکه در اندونزی اعتراضات دمکراتیک توده ای علیه رژیم سوهارتو برپاست.
در دوره ی اخیر، مبارزه بین انقلاب مسلح و ضد انقلاب مسلح در میان خلقها و ملل تحت ستم تمرکز یافته است.

۱ ـ ج، اوضاع در اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی

سقوط سرمایه داری بوروکراتیک و ادغام در تقسیم کار جدید سرمایه داری بین المللی باعث سقوط تولید صنعتی در این کشورها شده است. دولتهای علنا ضد کمونیست که جای رژیمهای رویزیونیست را گرفته اند، در نتیجه یک ویرانی عمومی اقتصادی و اجتماعی ولی همچنین در نتیجه تبعیت آنها از امپریالیستهای غربی، به سرعت بی اعتبار شده اند. بنابراین، بسیاری رویزیونیستهای شناخته شده، یا احزاب رفرمیست چپ با دستاویز قرار دادن ملغمه‌ای از ناسیونالیسم و شعارهای نئولیبرالیستی و سوسیال ـ دمکراتیک، در انتخابات ها برنده شدند. دار و دسته های رقیب در جنگهای داخلی درگیرند که روسیه امپریالیستی به درجات مختلف در آنها دخالت دارد. این تحولات به وخامت اوضاع بخشهای بزرگی از مردم منجر شده و تضادهای طبقاتی را حدت بخشیده است. این وضعیت، طلایه اعتراضات توده ای در روسیه، لهستان و دیگر کشورها را پدید آورد. بهر حال، در این کشورها هیچ حزب انقلابی پرولتری بوجود نیامده تا بتواند یک نقد پایه ای و همه جانبه از رویزیونیسم مدرن و احیای سرمایه داری انجام دهد.

۱ ـ د، تشدید تضادهای میان امپریالیستها

تضادها میان گروههای سرمایه داری انحصاری مختلف و میان دولتهای امپریالیستی در حال حاد شدن هستند. از سقوط اتحاد شوروی سابق، ایالات متحده سعی کرده تا جهت ایجاد یک نظم امپریالیستی نوین، نقش یک پلیس بین المللی را ایفا کند. در هر صورت ایالات متحده نتوانسته مشکلات اقتصادی اش را که ناشی از کسری بودجه و کسری موازنه بازرگانی عظیم است، حل کند. مراکز اقتصادهای امپریالیستی جهان، آمریکا، ژاپن، اتحادیه اروپا است. آلمان و فرانسه قدرتمند ترین نیروهای اتحادیه اروپا هستند. در روسیه، بخش اقتصاد دولتی، نظیر انحصارات خصوصی، تلاش میکند در عین همکاری با شرکتهای چندملیتی های غرب، با آنها رقابت کند. روسیه کماکان یک قدرت امپریالیستی باقی مانده است.
امروزه امپریالیستها از سازمانهای مختلفی از قبیل سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و گروه هفت، جهت ستم و استثمار خلقهای جهان استفاده میکنند. ژاپن و جمهوری فدرال آلمان به تشکیل نیروهای مداخله‌گر نظامی امپریالیستی پیوسته و در پی کسب کرسی دائمی در شورای امنیت سازمان ملل هستند تا قدرت سیاسی شان را توسعه بدهند. رقابت درون امپریالیستی، خطر عمومی جنگ را تشدید میکند. سیاستهای امپریالیستی برقراری آرامش و نظم در فلسطین، آمریکای مرکزی، امریکای لاتین اروپای شرقی و روسیه، ناکام شده است.

۲ ـ دورنمای انقلاب پرولتری جهانی

پایه علمی برای خوشبینی نیروهای انقلابی طرفدار سوسیالیسم و مخالف امپریالیسم، در تضادهای تشدید یابنده میان نیروهای سرمایه داری و روابط تولیدی نهفته است. بهرحال، نه سقوط اتوماتیک امپریالیسم متصور است و نه رشد بلامانع سرمایه داری صنعتی. به حد کافی بی نظمی و بی ثباتی وجود دارد تا ظهور و تکامل نیروهای انقلابی را برانگیزد، اما نیروهای انقلابی باید نسبت به توانائی های دشمن در ایراد ضربه به توده ها و نیروهای انقلابی هشیار باشند. زمینه از هر زمان دیگر برای ایجاد احزاب پرولتری و همبستگی بین المللی، ارتقاء سطح جنبش های سوسیالیستی و ضد امپریالیستی به سطحی عالیتر، جهت مبارزه علیه امپریالیسم و دشمن مشترک پرولتاریا و خلقهای جهان آماده است.
امضاء کنندگان: حزب مارکسیست لنینیست افغانستان؛ حزب کمونیست انقلابی، آرژانتین؛ حزب کارگران بنگلادش؛ سازمان کمونیست مارکسیست لنینیست، راه انقلابی، فرانسه؛ حزب مارکسیست لنینست آلمان؛ حزب کمونیست هند (م ل) دمکراسی نوین؛ حزب کمونیست هند (م ل) جنگ خلق؛ حزب کمونیست هند (م ل) ؛ کمیته ی مرکزی منطقه ای حزب کمونیست هند (م ل)؛ پرچم سرخ، سازمان کمونیستی لوکزامبورگ؛ حزب کمونیست نپال (یو ام ال)؛ (بجز پاراگراف اول و نکته ی سوم از بخش یک) گروه مارکسیست لنینیست (طلوع سرخ)، هلند؛ حزب کارگران کمونیست، نروژ؛ حزب کمونیست فیلیپین؛ اتحاد کمونیستی اسپانیا؛ کنگره ی پان آفریکانیست، آفریقای جنوبی؛ انستیتوی کوه جین گان، تایوان؛ حزب کمونیست انقلابی، اوروگوئه.

قطعنامه ی دوم، وظایف و دورنماهای مارکسیست لنینیستها و جنبش طبقه ی کارگر

۱ . ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری بسر میبریم. پرولتاریای بین المللی در اتحاد با توده ها و ملل تحت ستم علیه امپریالیسم و برای سوسیالیسم مبارزه میکند. مبارزه برای رهایی ملی و دمکراسی بخشی از انقلاب پرولتری جهانی است.

۲ . دامن زدن به اتحاد احزابی که توسط مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون هدایت میشوند، و (همچنین اتحاد) با احزابی که برخورد مثبتی نسبت به مائو دارند، جهت مقابله و شکست دادن رویزیونیسم که ما نمیتوانیم با آنها هیچگونه اتحاد ایدئولوژیکی داشته باشیم، ضرورت دارد. (با این حال) نباید اتحاد سیاسی وسیع با همه نیروهای ضد امپریالیست را نفی کرد.

۳ . ما دوباره بر خط انترناسیونالیسم پرولتری که اولین وظیفه عمده اش ایجاد همبستگی میان همه مبارزات طبقه کارگر در سراسر جهان است، تاکید کرده و آن را به پیش میبریم.

ما پرولتاریای جهانی را به عملیات رزمنده هماهنگ علیه بیکاری و وخیم تر شدن وضع اشتغال و دفاع از حقوق کارگران فرا میخوانیم. بپائید علیه سیاستهای صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی و اقدامات (مربوط به) انعطاف نیروی کار و پس گرفتن دستاوردهای اجتماعی توسط سرمایه داران انحصاری در سراسر جهان مبارزه کنیم.

۴ . وظیفه تاریخی طبقه کارگر پایان دادن به استثمار انسان از انسان از طریق سرنگون کردن سیستم سرمایه داری و ساختن سوسیالیسم و گذر به کمونیسم است. برای دست یافتن به چنین چیزی، لازم است که دولت ارتجاعی از طریق انقلاب مسلح نابود شود. حزب پرولتری باید بیاموزد تا از اشکال مختلف مبارزه جهت انباشت قوای ضروری برای کسب قدرت سیاسی استفاده کند.

۵ . ما از مبارزات توده های تحت ستمی که سلاح بر کف با ستمگران حاکم در فیلیپین، کامبوج، هند، کردستان، مکزیک، کلمبیا، پرو و سایر نقاط مبارزه میکنند حمایت میکنیم. ما همچنین از مبارزات مردم ایرلند علیه امپریالیسم بریتانیا، چچنی علیه امپریالیسم روس، فلسطین علیه صهیونیسم و مبارزات دیگر برای حق تعیین سرنوشت حمایت میکنیم.

۶ . دامن زدن به مقاومت خلقها و ملل جهان سوم علیه غارت اقتصادی امپریالیسم و کمک به آنها، و همچنین مخالفت با دخالت امپریالیستی تحت لوای سازمان ملل یا هرچه که باشد، ضروری است: نظیر (دخالت در) کوبا، کره شمالی، عراق، بوسنی، رواندا، سومالی، هائیتی و جاهای دیگر.

۷ . ما با مردمی که در آفریقا، افغانستان و یوگوسلاوی در نتیجه جنایات امپریالیستها و مرتجعین محلی از نقض حقوق بشر رنج برده اند، اعلام همبستگی میکنیم.

ما خواهان آزادی و حقوق دمکراتیک هزاران هزار رزمندگان انقلابی و رهبرانی از قبیل آبیمال گوسمان و خوزه ماریا سیسون هستیم.

۸ . هر حزب، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو را با شرایط مشخص کشور خود تلفیق میدهد تا اشکال و تاکتیکهای مبارزه جهت دستیابی به اهداف استراتژیک را تعیین کند.

انجام و پیشرفت انقلاب و دیکتاتوری دمکراتیک خلق و دیکتاتوری پرولتاریا فقط میتواند در کشورهایی صورت گیردکه توده ها در آنجا توسط احزاب انقلابی شان هدایت میشوند.

۹ . خصلت انقلاب در کشورهای سرمایه داری، سوسیالیستی است.

خصلت انقلاب در کشورهای مربوط به خلقها و ملل تحت ستم، چه نیمه فئودالی باشند یا وابسته، دمکراتیک نوین (ارضی) و ضد امپریالیستی است. پرولتاریای انقلابی برای ادامه انقلاب تا سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه میکند.

در جوامعی که تحت حاکمیت رویزیونیستهای سابق یا فعلی هستند باید تلاشهایی صورت گیرد تا انقلابیون پرولتری و جنبشهای انقلابی توده ای برای سوسیالیسم تشویق شوند.

۱۰ . تاریخ به ما نشان داده که هیچ انقلابی بدون رهبری یک حزب انقلابی مسلح به تئوری انقلابی نمیتواند پیروز شود.

اینکه یک (حزب) پیشاهنگ است یا نه، صرفاً با ادعای خود آن (حزب) تعیین نمیشود. این امر در مبارزه طبقاتی معین میشود. اول، حزب باید پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا باشد. دوم، پرولتاریای انقلابی باید پیشاهنگ توده های خلق باشد.

۱۱ . طبقه کارگر باید جبهه متحد با همه طبقات تحت ستم و نیروهایی که در انقلاب منافعی دارند، بر طبق شرایط هر کشور تشکیل دهد، تا دار و دسته های ارتجاعی در آنجا را شکست دهد. در کشورهای عقب مانده، اتحاد کارگر ـ دهقان پایه هرگونه جبهه ای است.

۱۲ . لازم است همکاری و اتحاد احزابی که توسط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو هدایت میشوند با توده های زحمتکش، نیروهای ضد امپریالیست و جنبشهای انقلابی در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع دامن زده شود تا امر استقلال ملی، دمکراسی و سوسیالیسم به پیش رود.

امضاء کنندگان:

سازمان مارکسیست لنینیست افغانستان؛ حزب کمونیست انقلابی، آرژانتین؛ حزب کارگران بنگلادش؛ حزب مارکسیست لنینیست آلمان؛ سازمان مارکسیست لنینیست، راه پرولتری، فرانسه؛ حزب کمونیست هند (م ل)؛ حزب کمونیست هند (م ل) جاناشاکتی؛ حزب کمونیست هند (م ل) دمکراسی نوین؛ حزب کمونیست هند (م ل) جنگ خلق؛ کمیته ی مرکزی منطقه ای حزب کمونیست هند (م ل)؛ سازمان کمونیستی پرچم سرخ، لوکزامبورگ؛ حزب کمونیست نپال (یو ام ال): (بجز نکات ۲، ۴، ۸، ۹ و ۱۲)؛ گروه مارکسیست لنینیست (طلوع سرخ)، هلند؛ حزب کارگران نروژ؛ حزب کمونیست فیلیپین؛ اتحاد کمونیستی اسپانیا؛ کنگره ی پان آفریکانیست، آفریقای جنوبی؛ انستیتوی کوه جین گان، تایوان؛ حزب کمونیست انقلابی، اوروگوئه؛ سازمان انقلابی زنیر

■ قطعنامه ۳، تکامل جنبش مارکسیست لنینیستی و جنبش طبقه کارگر در مبارزه علیه رویزیونیسم

۱ . ما باید علیه هر نوع رویزیونیسم مبارزه کنیم. این خطرناک ترین شکلی است که بورژوازی نفوذ فرساینده اش را در درون طبقه کارگر اعمال میکند. بنابراین ایدئولوژی پرولتری باید علیه هرنوع ایدئولوژی رویزیونیستی مبارزه کند. بدون غلبه بر نفوذ

رویزیونیسم به درون صفوف جنبش طبقه کارگر، نه میتوان از موج جدیدی از مبارزه برای سوسیالیسم سخن گفت، و نه از پیروزی انقلاب پرولتری.

۲ . سقوط اتحاد شوروی در سال ۹۱، شکست سوسیالیسم نبود. رویزیونیسم مدرن خروشچف در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۵٦، به سوسیالیسم خیانت کرد. از آن زمان تاکنون، سرمایه داری احیا شد و شوروی بمشابه یک ابرقدرت سوسیال امپریالیستی ظهور یافت.

۳ . تحت رهبری مائوتسه دون، حزب کمونیست چین قاطعانه رویزیونیسم خروشچفی و سپس برژنفی را محکوم ساخت و با آن جنگید. او رویزیونیسم مدرن را بمشابه رهروان سرمایه داری درون حزب افشا کرد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا برپا شد تا مانع احیای سرمایه داری در چین شده و از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع شود. این یک دستاورد تاریخی بود.

۴ . سقوط اتحاد شوروی همچنین یک شکست عملی تعیین کننده بود که به تضعیف رویزیونیسم مدرن منجر شد. بهر حال، این به حل اتوماتیک مشکل رویزیونیسم نینجامید. مبارزه علیه رویزیونیسم باید تا زمانیکه مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی موجود است ادامه یابد. رویزیونیستها، تئوری لنینیستی دولت و لذا ضرورت انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوری پرولتاریا را انکار میکنند. علاوه بر انواع سابق، گرایشات رویزیونیستی گوناگونی ظهور یافته اند. نئورویزیونیستها دلشان میخواهد که رویزیونیسم مدرن را تطهیر کرده و بر موضوع خیانت به سوسیالیسم سرپوش گذارند. لذا، آنها انتقاداتی به تحولات شوروی میکنند. بهرحال، این انتقادات به جوهر مسئله نمیپردازد، چرا که رویزیونیستها احیای سرمایه داری را انکار میکنند. نئورویزیونیسم تمایز میان مارکسیسم لنینیسم و رویزیونیسم مدرن را مخدوش میکند. نئورویزیونیستها به مائو و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا، بخصوص تحت عنوان چپ، سکتاریستی، حمله میکنند. آنها به احزاب انقلابی که به مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائو اعتقاد دارند، تهمت انشعابگر میزنند. همه احزاب حاضر (در این کنفرانس) حملات علیه مائوتسه دون و همچنین تلاشهایی که برای مقابل قرار دادن مارکسیسم ـ لنینیسم با اندیشه مائو صورت میگیرد را محکوم میکنند.

۵ . در گذشته حزب کمونیست چین علیه رویزیونیسم مدرن جنگید. امروزه، باید با رویزیونیسم مدرن حزب کمونیست چین مبارزه شود. جمهوری خلق چین دیگر یک کشور سوسیالیستی نیست و حزب کمونیست چین دیگر یک حزب مارکسیست ـ لنینیست نیست. بعد از مرگ مائو، دیکتاتوری پرولتاریا نابود شد و تحت رهبری دن سیائوپین سرمایه داری احیا شد. رفرمهای دن سیائو پین، سوسیالیستی نیست بلکه سرمایه داری است. این وظیفه احزاب مارکسیست ـ لنینیست است که این فریب رویزیونیستی را افشا کرده و کمک شود تا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون اعتبار نوینی در میان طبقه کارگر و توده های زحمتکش بیابد.

■ امضا کنندگان:

سازمان مارکسیست لنینیست افغانستان؛ حزب کمونیست انقلابی، آرژانتین؛ حزب کارگران بنگلادش: (بجز نکته ی پنجم)؛ حزب مارکسیست لنینیست آلمان؛ حزب کمونیست هند (م ل)؛ حزب کمونیست هند (م ل) جاناشاکتی؛ حزب کمونیست هند (م ل) دمکراسی نوین؛ حزب کمونیست هند (م ل) جنگ خلق؛ کمیته ی مرکزی منطقه ای حزب کمونیست هند (م ل)؛ سازمان کمونیستی لوکزامبورگ (پرچم سرخ)؛ گروه مارکسیست لنینیست هلند (طلوع سرخ)؛ حزب کمونیست فیلیپین؛ اتحاد کمونیستی اسپانیا: (بجز نکته پنجم)؛ انستیتیوی کوه جین گان، تایوان؛ حزب کمونیست انقلابی، اوروگوئه؛ سازمان انقلابی زئیر.

■ قطعنامه ی ٤، درباره ی ادامه ی کار کنفرانس بین المللی

۱ . کنفرانس پنجم تصمیم میگیرد که برای برگزاری ششمین کنفرانس طی مدت دو تا سه سال تدارک ببیند تا قدم به قدم، پروسه دستیابی به اتحاد سیاسی ایدئولوژیک بر سر مارکسیسم لنینیسم، و جنبش طبقه ی کارگر بطور بین المللی ادامه یابد.

۲ . کنفرانس پنجم بسیار موفق بود. ۲۰ حزب و سازمان از چهار قاره (در آن) شرکت کردند. جدا از پیشرفتی که در زمینه ایدئولوژیک سیاسی و مبادله عملی مسائل مربوط به تحولات سیاسی اقتصادی و تئوریک و پراتیک مبارزه طبقاتی صورت گرفت که در قطعنامه های مختلف منعکس شده است، کنفرانس بر یک پایه اصولی توسط مباحثه وسیع و صریح پرولتری، علنی و دمکراتیک رقم خورد. این کنفرانس موفق، خلاف مسائلی پیش رفت که در بیرون درباره خصلت کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست مطرح میکنند. تلاش همه شرکت کنندگان که برای اتحاد و پیشرفت مجمع احزاب و سازمانهای انقلابی بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو در مبارزه علیه رویزیونیسم گرد آمده بودند، با احترام متقابل و برابری حقوق، مباحثات مبتنی بر واقعیات عینی و رفتار رفیقانه با یکدیگر رقم خورد.

۳ . شرکت کنندگان در کنفرانس پنجم، کار «گروه هماهنگ کننده» را بمشابه (یک ارگان) ضروری جهت تدارک این کنفرانس برسمیت شناخته، بر آن تاکید کردند. روش کار این گروه، با پخش سیستماتیک اطلاعات در میان شرکت کنندگان، و توسط تلاشهایی که جهت تبادل دمکراتیک نظرات و همکاری چندجانبه در برگزاری کنفرانس انجام داد، بطور برجسته ای مشخص شده است. گزارش «گروه» درباره تدارک این کنفرانس به اتفاق مورد تایید قرار گرفت. نقطه اتکای «گروه» همانا اصول مقرر شده توسط کنفرانس چهارم بود که توسط کنفرانس پنجم مورد اصلاح و تصویب قرار گرفت.

کارگران سراسر جهان متحد شوید!

قطعنامه‌های چهارمین کنفرانس منطقه‌ای

احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا

۲۰ دسامبر ۱۹۹۹

قطعنامه درباره جنگ خلق در پرو

این کنفرانس منطقه ای با تکیه بر اصول انترناسیونالیسم پرولتری، بار دیگر عزم خویش به ارتقا وحدت مستحکم با حزب کمونیست پرو و جنگ خلق تحت رهبریش را اعلام می کند.

جنگ خلق در پرو که تحت رهبری حزب کمونیست پرو قرار دارد، یک واقعه شکوهمند است که از اهمیت عظیمی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کل جنبش بین المللی کمونیستی برخوردار است. در منطقه جنوب آسیا نیز جنگ خلق در پرو مشعل مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را فروزانتر کرده، به روشن کردن راه رهائی میلیونها نفر در این شبه قاره یاری رسانده است. ما قویا از این فصل پر اهمیت در مبارزه انقلابی پرولتری دفاع می‌کنیم و آن را می ستائیم. ما از آغاز چنین کرده ایم و اینک مصممانه‌تر به آموختن از درسهای ارزشمند جنگ خلق در پرو برای آغاز و پیشبرد جنگ خلق در کشورهای خود و سایر نقاط کره ارض ادامه می دهیم.

حزب کمونیست پرو برای پشت سر گذاشتن «پیچی در جاده» که در نتیجه دستگیری رفیق گونزالو، صدر و رهبر برجسته حزب کمونیست پرو توسط رژیم فوجیموری (نوکر امپریالیسم آمریکا) پدید آمده، مبارزه می کند. رژیم جلاد، صدر گونزالو را از سال ۱۹۹۲ در حبس انفرادی نگاه داشته است. در ماه های اخیر، حزب و جنگ خلق بر اثر دستگیری رفیق فلیسیانو با ضربه دیگری مواجه شده است. رفیق فلیسیانو، حزب و جنگ خلق را در جریان «پیچ جاده» رهبری کرد. ما قویا و قاطعانه در مبارزه برای لغو حبس انفرادی و آوردن رفیق گونزالو به انظار عمومی، و در دفاع از جان صدر گونزالو و رفیق فلیسیانو در کنار حزب کمونیست پرو و توده های انقلابی آن کشور ایستاده ایم. بعلاوه، ما بار دیگر حمایت خود از مبارزه کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو علیه خط تسلیم طلبانه اپورتونیستی راست که به دنبال توافق صلح با رژیم ارتجاعی است را ابراز می داریم.

ما حمایت خود از حزب کمونیست پرو، همه رزمندگان و خلق قهرمان پرو در تلاشهایشان برای پیشبرد جنگ خلق بسوی پیروزی را اعلام می‌کنیم. بار دیگر به حضور فعال حزب کمونیست پرو در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود می فرستیم و اطمینان داریم که این حزب به ایفای نقش مثبت در دوره پیشاروی همانند گذشته ادامه خواهد داد و به ارتقاء سطح وحدت و تکامل بیشتر جنبش ما بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم یاری خواهد رساند.

رفقا و توده های انقلابی در پرو می توانند مطمئن باشند که منبع عظیمی از همبستگی و حمایت انقلابیون کمونیست و رزمندگان آگاه در منطقه جنوب آسیا را پشتوانه خود دارند. بار دیگر با حرکت دوشادوش رفقای پرونی که با ما در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و ایدئولوژی واحد ما یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم اشتراک دارند، تجدید عهد می کنیم.

قطعنامه درباره دستگیری رفیق فلیسیانو

کنفرانس منطقه‌ای دستگیری و صدور حکم حبس ابد برای رفیق فلیسیانو (اسکار رامیرز دوران)، رهبر حزب کمونیست پرو و رهبر جنگ خلق را محکوم می کند. این محاکمه بزدلانه که در خفا توسط قضات نقابدار انجام شده، بازتاب خصلت ضد مردمی رژیم فوجیموری و اربابان امپریالیست آمریکائی اوست.

رفیق فلیسیانو مسئولیت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و ادامه جنگ خلق را در دوره «پیچ جاده» که در نتیجه دستگیری رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو به سال ۱۹۹۲ پدید آمده بود، بعهده گرفت. در آن مقطع مهم، رفیق فلیسیانو با نشان دادن بالاترین درجه شجاعت و قاطعیت در برابر دشمن، جنگ خلق را علیرغم کارزارهای عظیم نظامی علیه ارتش رهائیبخش خلق، دلاورانه رهبری کرد. تحت رهبری وی، حزب کمونیست پرو به مقابله با خط اپورتونیستی راستی پرداخت که در مواجهه با ضربات سخت، خواهان دست کشیدن از جنگ خلق بود.

علیرغم دستگیری و محکومیت رفیق فلیسیانو، جنگ خلق در مواجهه با سرکوب سخت و وحشیانه‌ای که رژیم تبهکار پرو به پیش می برد، ادامه دارد. جنگ ادامه دار خلق، چراغی است که راه را برای کل خلق مبارز انقلابی پرو روشن می کند و مسیر رهائی را نشان می دهد.

در مقطعی که با دشواری و نیز عزم دلاورانه رقم می خورد، احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا همه نیروها و افراد مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، انقلابی، ضد امپریالیست و ترقیخواه را فرا می خوانند که متحدانه به اعتراض علیه حکم حبس ابد برای رفیق فلیسیانو برخیزند، از جان وی دفاع کنند و بخواهند که او از حق ملاقات و سایر حقوق طبیعی زندانیان جنگی برخوردار شود. با توجه به سابقه جنایتکارانه و سبعیت رژیم فوجیموری که نگاه داشتن صدر گونزالو در حبس انفرادی به مدت بیش از هفت سال نمونه ای از آن است، اعتراض و مبارزه بر سر این خواسته ها از اهمیت بسیاری برخوردار است.

بعلاوه کنفرانس منطقه ای همه نیروهای انقلابی در منطقه جنوب آسیا را به حمایت از جنگ ادامه دار خلق در پرو تحت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو فرا می خواند.

قطعنامه درباره سرکوب دولتی در کشورهای جنوب آسیا

در جنوب آسیا، بخش مهمی از جمعیت جهان زیر یوغ امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات قرار دارد. طبقات حاکمه مرتجع کشورهای این منطقه برای تحمیل استثمار و ستم، سرکوب وحشیانه و افسار گسیخته ای را علیه مبارزان انقلابی و توده های وسیع به پیش می برند.

نوکران امپریالیسم در نپال یعنی طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور حاکم با همدستی امپریالیسم آمریکا، توسعه طلبی هند و کمکهای رژیمهای منفور اسرائیل و پرو، حکومت ترور و سرکوب جنایتکارانه ای را برای متوقف کردن جنگ خلق با شکوه توده های این کشور براه انداخته اند. دستگیری، شکنجه، تجاوز و قتل بکار روزمره مرتجعین این کشور تبدیل شده است. اخیرا مرتجعین، سرکوب را با شدت بخشیده که این شامل قتل های مخفیانه و «مفقود الاثر» شدن مبارزان انقلابی و سایر مخالفان است. اما هیچ یک از این اعمال وحشیانه نمیتواند مرتجعین را از سرنوشت محتومشان نجات دهد. جنگ خلق در نپال بناگزیر پیروز خواهد شد و توده های زحمتکش آن

کشور را رها خواهد کرد.

طبقات حاکمه هند نیز سرکوب شدید و استثمار بی رحمانه ای را علیه توده های این کشور پیش می برند. اینان برای تحقق اهداف پوچ خویش یعنی جلوگیری از جنگ قهرمانانه انقلابی که اینک تحت رهبری نیروهای مائوئیست در آندرا، بیهار و داندا کارانیا جریان دارد، به تشدید ترور دست یازیده اند. بطور مشخص صدها انقلابی کمونیست و توده مبارز به بهانه دروغین «درگیری» بیرحمانه به قتل رسیده اند.

توسعه ـ طلبی هند بمشابه سگ نگهبان امپریالیسم در جنوب آسیا عمل می کند. توسعه طلبان هندی به سیاست ارتجاعی خود یعنی به خاک و خون کشیدن مبارزه رهایی بخش ملل و ملیت های گوناگون ادامه میدهند. طبقات حاکمه هند برای پایان بخشیدن به مبارزاتی که در آسام، ناگالند، میزورام و سایر خلقها برای کسب رهایی جریان دارد، جنگ خونینی را تحمیل کرده اند. اینان تحت لوای مبارزه با «عوامل نفوذی پاکستان» کارزار کشتار را علیه خلق کشمیر دامن میزنند. غارت، تجاوز و قتل، عملکرد ارتش ارتجاعی است. هند، زندان ملل است.

طبقات ارتجاعی حاکم در سریلانکا به عملیات نظامی وحشیانه و خونبار خود علیه مبارزه عادلانه خلق تامیل و سایر نیروهای انقلابی و دمکرات آن کشور ادامه میدهند. علیرغم سلطه ترور طبقه حاکم، مبارزه قهرمانانه خلق تامیل برای حق تعیین سرنوشت همچنان به پیش میرود.

طی ماههای اخیر، دستگاه ارتجاعی دولت بنگلادش، موج سرکوب جدیدی را با دستگیری و شکنجه و باجگیری و قتل انقلابیون، مخالفان و توده های آن کشور به راه انداخته است. و همه اینها به بهانه به اصطلاح «سرکوب تروریسم» انجام میشود. هدف نهایی این سرکوبگری، ریشه کن کردن جنبش انقلابی و تحکیم حاکمیت طبقات ارتجاعی است. اما هیچ درجه ای از سرکوب نمیتواند مانع مبارزه انقلابی خلق شود.

طبقات حاکمه در پاکستان و رژیمهای مستبدانه ای که در آن کشور یکی از پی دیگری سر کار می آیند، به لحاظ ماهیت ارتجاعی و سرکوب خلقهای آن کشور شهره خاص و عام اند. آنها اخیرا بار دیگر به حکومت نظامی آشکار روی آورده اند.

به یک کلام کل منطقه جنوب آسیا به شکنجه گاه توده ها تبدیل شده است.

خلقهای قهرمان این منطقه مهم جهان به مبارزات قدرتمند مسلحانه و توده ای دست زدند که جنگ خلق مائوئیستی در نپال را شامل می شود. کنفرانس منطقه ای، سرکوب ارتجاعی توده ها را محکوم می کند و خلق های انقلابی منطقه را فرا می خواند که مبارزات خویش برای کسب رهایی و تبدیل جنوب آسیا به گورستان مرتجعین و اربابان امپریالیستشان را شدت بخشند. درگیری های بسیاری بین مرتجعین این منطقه وجود دارد، با وجود این علیه توده ها متحدند و با یکدیگر همکاری می کنند.

مردم منطقه جنوب آسیا، متحد شوید! شانه به شانه خواهران و برادرانتان بجنگید و به سوی رهایی پیش تازید! شما تنها نیستید. مردم سراسر جهان همراه شما هستند!

قطعنامه درباره جنگ خلق در نپال

روز ١٣ فوریه ١٩٩٦ جنگ خلق در نپال تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم آغاز شد. این جنگ خلق با شکوه، نپال عقب مانده را به پایگاه پیشرویی برای مبارزه انقلابی پرولتری تبدیل کرده است. رهبر جنگ خلق نپال، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) است که توسط رفیق پراچاندا رهبری می شود. این حزب یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است و این امر، بر مسئولیت و عزم ما در آموختن از این حزب و دفاع از آن می افزاید.

جنگ خلق در نپال از آغاز تا کنون با افت و خیز پیش رفته است. اکنون فرآیند برقراری قدرت خلق از طریق سرنگونی حاکمیت ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک آغاز شده است.

جنگ جاری خلق در نپال، نه تنها برای منطقه جنوب آسیا که برای کل جنبش بین المللی کمونیستی، واقعه ای افتخار آمیز است. این جنگ که در پی شکست انقلاب در چین و در ادامه دستاوردهای جنگ خلق در پرو آغاز شده، فراخوان رعدآسایی است برای خلقهای شرق. این جنگ ضربه دیگری است بر رجز خوانی مرتجعین که می گفتند «مارکسیسم مرده است.»

امپریالیسم، توسعه طلبی هند و طبقات حاکمه مرتجع در نپال با هدف نابودی جنگ خلق و قدرت نوبنیاد خلق در این کشور، از همه سو و بهر طریق به آن حمله ور شده اند. اما خواهران و برادران ما در نپال در مقابل این سرکوب سبعانه مقاومت می کنند، فریبکاری رویزیونیستها و فرصت طلبان را افشاء می کنند و با فداکاری و جانبازی های عظیم، در مسیر رهایی پیش میروند.

کنفرانس منطقه ای احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا، تمامی نیروهای مائوئیست، ضد امپریالیست، دمکرات و مترقی را فرا میخواند که از جنگ خلق در نپال پشتیبانی کرده، جنبش قدرتمندی را در همبستگی با این جنگ برپا دارند.

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ناگزالباری
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
حزب پرولتری پوربابنگلا
مرکز کمونیستی انقلابی هند (مائوئیست)
مرکز کمونیستی انقلابی هند (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

فراخوان به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) و مرکز کمونیستی مائوئیستی

۴۰ دسامبر ۱۹۹۹

از سوی چهارمین کنفرانس منطقه‌ای احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا

کنفرانس منطقه‌ای احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا با نگرانی بسیار، احساس مسئولیت رفیقانه و توجه عمیق، این فراخوان را خطاب به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) و مرکز کمونیستی مائوئیستی صادر می‌کند.

رفقا، هر دو شما احزابی هستید که در مبارزه مسلحانه انقلابی و از خود گذشتگی، سابقه قهرمانانه ای بر جای نهاده اید. مبارزاتی که تحت رهبری شما به پیش رفته، همچنان الهامبخش انقلابیون، ترقیخواهان و توده های وسیع نه فقط در هند که در سراسر دنیاست. بنابراین کاملا طبیعی است که آنان از خبر درگیریهای مسلحانه بین فعالین و هواداران دو حزب یکه خورده، به شدت نگران شده اند.

طبقات حاکمه هند و سایر کشورها نیز بنا به ماهیت ارتجاعی خود می‌کوشند از این وضعیت بهره‌برداری کنند. آنها به حداکثر تلاش می‌کنند با استفاده از این درگیریها، چهره زشتی از نه فقط احزاب شما که کل پروژه کمونیستی ارائه کنند. توده ها بدون شک به مضمون تبلیغات پلیدی که این سلاخان بیرحم بشریت به راه انداخته اند، وقعی نمی‌گذارند. اما رفقا، باید قبول کنیم که این درگیریها مسلما سئوالاتی جدی در ذهن توده های انقلابی پدید می‌آورد. باید قبول کنیم که این درگیریها به سئوالاتی جدی پا می‌دهد که تاثیرات ایدئولوژیک و سیاسی عمیقی بر تصویری که کمونیستها از یک دنیای نوین ارائه می‌دهند بر جای می‌گذارد. این درگیریها، توانائی ما در ایفای نقش پیشاهنگ در متحد کردن توده های وسیع جهت مبارزه انقلابی برای برقراری یک جامعه دمکراتیک را به زیر سئوال می‌کشد. یعنی جامعه ای که در آن، توده های وسیع از دمکراسی واقعی بهره می برند و دیکتاتوری فقط بر مرتجعین اعمال می شود.

این درگیریها لطمه سنگینی بر امر واحد و مشترک انقلابی کمونیستی ما وارد می‌کند. این درگیریها باید فورا پایان یابد.

ما قصد نداریم وارد بحث قضاوت بر سر دلایل بروز این درگیریها شویم. بدون شک اینها باید جمعبندی شود. ولی مهمترین چیزی که باید قبول کرد اینست که استفاده از زور در حل تضادهای درون خلق به هیچوجه محقانه یا توجیه پذیر نیست. این را از مائو آموخته ایم. تضادهای درون خلق فقط باید از طریق اقناع، توسط مبارزه سیاسی حل شود. این کار هرگز نمی‌تواند با زور انجام شود.

رفقا، شما آگاهید که چگونه این اصل مائوئیستی طی روزهای توفانی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین بکار بسته شد. شما از معیارهای کمونیستی قهرمانانه ای که کارگران پکن برای پایان بخشیدن به درگیریهای مسلحانه بین فراکسیون های مختلف گاردهای سرخ در دانشگاه «تسین هوا» جلو گذاشتند، باخبرید. برای این کار، کارگران فقط بر ایدئولوژی و اراده خود متکی بودند. فراموش نکنیم که آنان علیرغم اینکه با بذل جان خویش بهای سنگینی پرداختند، اما بر این سیاست مائوئیستی پافشاری کردند.

در بحث از درگیریهای کنونی اغلب با این بحث روبرو می شویم که: «ما حمله را شروع نکردیم و فقط در مقابل حمله، از خود دفاع کردیم.» این استدلال را هم باید از طریق بکاربست درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی محک زد. می دانیم که در بحبوحه درگیریهای گارد سرخ طی انقلاب فرهنگی، این شعار مطرح شد: «با منطق حمله کن، با زور دفاع کن!» این شعار مورد انتقاد قرار گرفت و کنار گذاشته شد. بله، این صحیح است که شرایط فرق می‌کرد. اما درسهایی که طبقه ما در جریان انقلاب فرهنگی کسب کرده و اصول ایدئولوژی ما را نمی توان تحت عنوان ویژگی ها یا احساسات برانگیخته شده، نفی کرد.

اعتبار انقلابی احزاب شما، مسئولیت سنگینتری بر دوش هرکدامتان می‌گذارد تا دور باطل حمله و ضد حمله را بشکنید. ما کاملا بر مشکلات و فشارهایی که با آن مواجهید واقفیم، و می دانیم که اجرای سیاست صحیح زمانی که رفقایی را از دست داده اید کار آسانی نیست. شما را فرامی‌خوانیم که استوار بر اصول انقلابی ایدئولوژی ما بایستید. ما هر دو شما را فرامی‌خوانیم که به طور علنی خواست خود مبنی بر خاتمه این درگیریها، و حتی اگر لازم باشد بذل جان در این راه را اعلام کنید. هر یک از شما باید قطع یکجانبه و فوری درگیریها را اعلام کند و از هرگونه عمل تلافی جویانه پرهیز جوید. اینگونه فداکاریها هرگز بی ثمر نخواهد بود. این کار، نمونه افتخار آمیزی از اراده و از خود گذشتگی پرولتری در راه امر خلق بر جای خواهد نهاد. این کار نیروی عظیم افکار عمومی انقلابی را برمی انگیزد که هیچکس نمی تواند آن را نادیده بگیرد. این کار فشار نیرومندی خواهد بود تا امر بد به امر خوب تبدیل شود و بدین ترتیب بار دیگر قدرت ایدئولوژی ما به اثبات برسد.

زمانی که احزاب انقلابی گوناگون در منطقه واحدی فعالیت دارند، گرایشات نادرست در بین کادرها و توده ها می تواند

به روابط سنگین بین طرفین دامن بزند و اختلافات سیاسی به تضادهای خصمانه تبدیل شود. و همیشه فرصت طلبان یا حتی عناصر شریری خواهند بود که می کوشند از آب گل آلود ماهی بگیرند. در چنین شرایطی نیاز به خویشتنداری متقابل و بکارگیری عقل سلیم است. هر چه مناطق فعالیت احزاب گسترش یابد، این کار ضروری‌تر خواهد بود. لیکن یگانه روش و پایدارترین راه برای برخورد به چنین مسائلی، منجمله به مسئله گسترش منطقه فعالیت احزاب، عمق و وسعت بخشیدن به مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی است. یعنی عمق و گسترش مبارزه در بین توده‌ها، سطوح مختلف حزب، و زمانی که لازم باشد، مبارزه علیه دیدگاه‌های سیاسی مخالف.

توده‌های انقلابی که سازندگان واقعی تاریخند را هرگز نمی توان از حق دانستن، محک زدن و درگیر شدن با نظرات مختلف و نتیجه‌گیری کردن، محروم کرد. بعلاوه، یک خط انقلابی در مواجهه با مصاف‌ها و حتی تحریکات است که می تواند قدرتش را از طریق به دست آوردن حمایت مردم نشان دهد. یک حزب به هیچ طریق نمی تواند «محفوظ» بماند مگر با مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی. مسلما یکی از نتایج منفی درگیریها اینست که درست در زمانی اتفاق می‌افتد که جنبش کمونیستی در هند نیازمند مبارزه بیشتر و عمیقتر بر سر مسائل اصلی خط سیاسی و ایدئولوژیک است. چنین درگیریهایی در این مبارزه ضروری اختلال ایجاد کرده، آن را مخدوش می کند.

رفقا، بار دیگر، با روحیه همبستگی کمونیستی و انتظارات بسیاری که از توان سنت انقلابی شما داریم، از هر دو شما می‌خواهیم که به طور یکجانبه و بی‌درنگ این درگیریها را قطع کنید و برای اینکار یک اعلانیه علنی منتشر کنید. این نیاز عاجل امروز است. ما احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا بنوبه خود اعلام می‌کنیم که آماده همکاری برای کمک به خاتمه این درگیریها هستیم.

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ناکزالباری
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
حزب پرولتری پوربا بنگلا
مرکز کمونیستی انقلابی هند (مائوئیست)
مرکز کمونیستی انقلابی هند (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

درباره قتل جبونانه سه عضو رهبری حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق)

۵ ژانویه ۲۰۰۰

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به کمیته مرکزی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق)

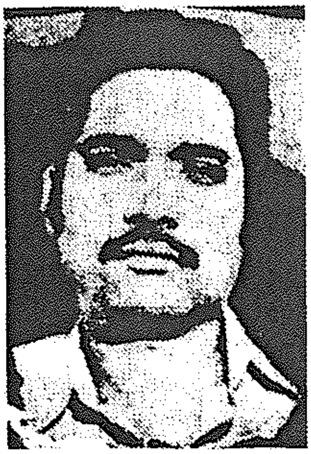
رفقای عزیز،

کمیته ما با اندوهی عظیم از جان باختن رفقا «آدی ردی» (شیام)، «آرمردی سانتوش ردی» (ماهه ش) و «سیلام ناره ش» (مورالی) به دست طبقات حاکمه ارتجاعی هند با خبر شد. هر سه این رفقا به مثابه اعضای کمیته مرکزی حزب شما، نقشی رهبری کننده در پیشرویهای حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) بازی کرده بودند. فقدان آنان تمامی کمونیستها و انقلابیون راستین را در سراسر جهان و هند اندوهگین کرده است.

دشمن، این رفقا را در اسارت کشت و سپس اجسادشان را به صدها کیلومتر دورتر منتقل کرد. این قتل نقطه اوج کشتار صدها تن از سایر رهبران و اعضاء و هواداران حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) طی چند سال گذشته است. اینبار نیز مقامات همانند سایر موارد کوشیده اند قتل جبونانه زندانیان غیر مسلح را کشته شدن در جریان «درگیری» وانمود کنند. نیروهای انقلابی و مترقی در هند و سایر کشورها این عمل بزدلانه را افشاء و محکوم می کنند.

شما میلیونها توده ستمدیده را در مناطق گسترده ای از هند برانگیخته اید، نشان داده اید که «شورش بر حق است» و تنها از طریق جنگ خلق می توان دشمنان قدرتمند یعنی امپریالیسم و فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را شکست داد. حزب شما خود را بر ایدئولوژی پرولتری که توسط مارکس و لنین و مائو تکوین و تکامل یافته متکی کرده و برای انجام انقلاب دمکراتیک نوین در هند به مثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری با هدف کمونیسم نبرد می کند. به همین دلایل است که دولت ارتجاعی هند دیوانه وار و وحشیانه به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) حمله می کند. اما هیچ حدی از ترور و وحشیگری، طبقات ارتجاعی را از سرنوشت محتومشان نجات نخواهد داد.

رفقا، علیرغم این ضربه ناگوار، کمیته ما و احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اطمینان دارند که حزب شما اندوه خویش را به نیرو تبدیل خواهد کرد و امر پرولتاریا و توده های ستمدیده در هند را به پیش خواهد برد. شکست نهائی طبقات ارتجاعی حاکم، پاسخ خونفشانی رفقا «آدی ردی»، «سانتوش ردی» و «ناره ش» خواهد بود.



اطلاعیه به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد جان باختن سیراج سیکدار

دوم ژانویه ٢٠٠٠

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

دوم ژانویه ٢٠٠٠، بیست و پنج سال از قتل بیرحمانه رفیق سیراج سیکدار به دست رژیم ضد مردمی بنگلادش می گذرد. در آن زمان، شیخ مجیب در راس رژیم بنگلادش قرار داشت. طبقات ارتجاعی بنگلادش از سیراج سیکدار هراس و نفرت داشتند، زیرا بنیانگذار و رهبر حزب پرولتری پوربا بنگلا بود. این حزب طی فقط سالهای پر تلاطم اوایل دهه ١٩٧٠ موفق شد توده ها را به میدان بکشاند و حاکمیت امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را به مصاف بطلبد. سیراج سیکدار مظهر یک آینده متفاوت برای بنگلادش و میلیونها مردم دربند بود. او آینده انقلاب دمکراتیک نوین و پیشرفت واقعی به سوی سوسیالیسم و کمونیسم را نوید می داد. به همین خاطر، ستمگران نتوانستند وجودش را ـ حتی در اسارت ـ تحمل کنند. پس بدون برگزاری محاکمه، سیراج سیکدار را اعدام کردند و رئیس جمهور کشور علنا در مورد این عمل زبونانه، در مجلس داد سخن داد.

رفیق سیراج سیکدار اهمیت تاریخی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را دریافت و از جنبش ناگزالباری در هند آموخت. او مبارزه بیرحمانه ای را علیه رویزیونیسم که قبل از آن بر جنبش کمونیستی بنگلادش غلبه داشت، به پیش برد. سیراج سیکدار در جوانی به قتل رسید، با وجود این خدمات بسیار مهمی در تلفیق مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم با شرایط مشخص بنگلادش انجام داد. او برای تحلیل مائوئیستی از ویژگی های کشور و با هدف آغاز و حفظ و گسترش جنگ خلق به مثابه تنها راه رهائی خلق بنگلادش، بسیار تلاش کرد. سیراج سیکدار به برخی ویژگی های بنگلادش توجه بسیار مبذول داشت. مثلا اینکه، بنگلادش جمعیتی زیاد و متمرکز دارد، از حیث جغرافیائی دلتای رودخانه است و بخش عمده خاک کشور در فصل باران، زیر آب می رود. سیراج سیکدار گفت که از همین مسئله می توان برای غلبه بر عوامل نامساعدی مثل زمین هموار و مساحت نسبتا کم که دست دشمن را در استقرار سریع قوای برتر برای محاصره و سرکوب نیروهای انقلابی باز می گذارد، استفاده کرد.

سیراج سیکدار مظهر جرات کردن بود: جرات گرفتن مسئولیت ایجاد یک حزب پیشاهنگ که هدفی جز رهائی کامل خلق و رسیدن به کمونیسم در دستور کار ندارد. جرات آغاز مبارزه

مسلحانه. جرات تدوین یک خط سیاسی حتی زمانی که این خط، متفاوت از سیاستهای احزاب مائوئیست با تجربه تر بنظر می رسد. سیراج سیکدار جرات کرد که حزب پرولتری پوربا بنگلا را در دوره ای که هنوز یک حزب نورس بود، در راس همه مردم در نبرد علیه طبقات حاکمه پاکستان قرار دهد. این دوره ای بود که سایر نیروهای اپوزیسیون منجمله رهبران «عوامی لیگ» به هند گریخته، شیخ مجیب نیز تسلیم پاکستان شده بود. به یک کلام، سیراج سیکدار تجسم این حکم مائو بود: «جرات مبارزه کردن، جرات پیروز شدن».

طی بیست و پنج سالی که از قتل سیراج سیکدار می گذرد، انقلاب در بنگلادش افت و خیزهایی را شاهد بوده است. انقلاب با دشمنی قوی و مصمم روبروست که تماما به امپریالیسم و توسعه طلبی هند متکی است. این واقعیتی اثبات شده است که حفظ و گسترش جنگ خلق در شرایط بنگلادش، کار دشواری است. در صفوف مائوئیستها، مبارزات دو خط مکرری بر سر اینکه آیا بکاربست استراتژی پایه ای مائوئیستی انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ درازمدت خلق در آن کشور امکانپذیر است یا نه، و چگونه می توان آن را به پیش برد، به راه افتاده است.

در تمامی مباحث سیاسی که میان نیروهای انقلابی آن کشور جریان دارد، سیراج سیکدار به مثابه یک نقطه رجوع اجباری خودنمایی می کند. بدون شک تکوین یک خط صحیح در بنگلادش مستلزم بررسی و محک زدن نکات صحیح و ناصحیح در خطوط و سیاستهای سیراج سیکدار است. و روشن است که چنین برخوردی کاملا با میراث سیراج سیکدار یعنی تفکر انتقادی خوانایی دارد. اما تاریخ نشان داده که شالوده پیشرفت باید بر خدمات مثبت سیراج سیکدار به تئوری و عمل انقلابی در بنگلادش ریخته شود.

در بیست و پنجمین سالگرد جان باختن سیراج سیکدار، ما از گذشته ها یاد می کنیم اما کانون توجه ما، آینده است. سیراج سیکدار انرژی خویش را وقف این امر کرد و برای تحققش خون داد. توده های کارگر و دهقان و روشنفکران انقلابی در بنگلادش، کماکان بار عظیم امپریالیسم و طبقات مرتجع بومی را در اشکال کهنه و جدید بر دوش دارند. نیاز به انقلاب، نیاز به جنگ خلق، به هیچوجه کنار نرفته است.

بار دیگر از سوی تمامی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، حمایت انترناسیونالیستی پرولتری خود را از پیروان کنونی سیراج سیکدار یعنی حزب پرولتری پوربا بنگلا اعلام می کنیم. اطمینان داریم که آنان با بکاربست مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در شرایط بنگلادش، و با اتکاء بر میراث سیراج سیکدار و همزمان آموختن از درسهای مثبت و منفی چند دهه اخیر، بر تمامی مشکلات پیروز خواهند شد و فصول نوین شکوهمندی از تاریخ مبارزه پرولتری انقلابی در بنگلادش را خواهند نوشت.

زنده باد میراث انقلابی سیراج سیکدار!
زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا

اطلاعیه
حزب کمونیست مائوئیست

در این اول ماه مه درخشان و پیروزمند و فوق العاده، کمونیستهای ایتالیا به پرولترها و خلقهای سراسر جهان، به احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش بین المللی کمونیستی اعلام می کنند که حزب کمونیست مائوئیست در کوره مبارزه طبقاتی و پیوند تنگاتنگ با توده ها تاسیس شده تا بار دیگر پرچم انقلاب سوسیالیستی را در ایتالیا به اهتزاز در آورد؛ تمامی پرولترهای پیشرو را تحت پرچم مائوئیسم متحد کند؛ استراتژی جنگ خلق را در شرایط این کشور بکار بندد؛ و دست به عملی نوین برای کسب قدرت و پیشروی پیروزمندانه بسوی سوسیالیسم و کمونیسم بزند.

اول ماه مه ۲۰۰۰:
زنده باد حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا

در دنیای امروز، موج عظیم و نوین انقلاب پرولتری جهانی در حال نزدیک شدن است. بلندترین خیزاب های این موج، جنگ خلق در پرو و نپال است که تحت رهبری مائوئیستها جریان دارد؛ و نیز جنگهائی که در هند و فیلیپین و ترکیه برپاست. در بسیاری کشورهای دیگر، توده ها سلاح بر کف بپا خاسته اند؛ هر چند که رهبری این مبارزات با پرولترها و احزاب کمونیست راستین آنان نیست. بحران در بطن نظام امپریالیستی عمق می یابد. نظام موجود هیچ راه حلی برای این بحران ندارد. امپریالیستها اگر چه همه قدرت نظامی خویش را برای حفظ موجودیتشان بکار گرفته اند، اما حتی نمی توانند در نشست های بین المللی خود آرامش برقرار کنند. پرولترها، بیکاران، زنان و جوانان بطور فزاینده ای نیاز به انقلاب در شکل جهانشمول جنگ خلق برای نابودی نظامی که بر استثمار و ستم و سرکوب و راسیسم و جنگ استوار است را احساس می کنند. این تنها راهی است که به کسب قدرت بوسیله پرولتاریا و توده ها و رهائی آنان می انجامد.

این فریاد از کوهستان آند تا هیمالایا، از واشینگتن تا برلین، از استانبول تا بمبئی، از بوگوتا تا رم طنین می افکند که:

زنده باد اول ماه مه
تحت پرچم مارکسیسم ــ لنینیسم ــ مائوئیسم!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!
جنگ خلق تا کمونیسم!

ما کمونیستها در دل طبقه کارگر کشور خود، در میان پرولترها و مهاجران تحت استثمار، بیکاران و تهیدستان است که مبارزه را سازمان می دهیم، آگاهی را بالا می بریم و رهبری و کادرها را جهت گسترش و تشدید مبارزه طبقاتی و تبدیل آن به مبارزه سیاسی توده ای برای سرنگونی حکومت بورژوائی، و مبارزه با رفرمیسم و انتخابات گرائی، مسالمت جوئی و اپورتونیسم پرورش می دهیم. ما برای سازماندهی شورش زنان به مثابه نیروی قدرتمندی در مبارزه و تحول انقلابی فعالیت می کنیم. ما جوانان شورشگر را به نبرد علیه سرکوب دولتی و ستم روزمره فرا می خوانیم. ما از زندانیان سیاسی انقلابی دفاع می کنیم و جبهه متحد انقلابی را بر پا می داریم.

اول ماه مه ۲۰۰۰

شادباش کمیته

با شور و شوق و سربلندی، تاسیس حزب کمونیست مائوئیست در ایتالیا را که یکی از احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، شادباش می گوئیم. این حزب وظیفه رهبری پرولتاریا و توده های انقلابی برای سرنگونی طبقه حاکمه امپریالیستی در ایتالیا به مثابه بخشی از پروسه واحد جهانی انقلاب پرولتری و حمایت صمیمانه از این امر در تمامی کشورها را بر دوش دارد.

تاسیس حزب کمونیست مائوئیست نشانه جهش عظیم و شجاعانه ای است که در پی دو دهه مبارزه دشوار سیاسی و ایدئولوژیک و پراتیک انقلابی انجام می گیرد. رفقا این مبارزه را از محافل محلی آغاز کردند، به یکدیگر پیوستند، از همان آغاز در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شرکت جستند، و برای به اهتزاز در آوردن پرچم انقلاب پرولتری در ایتالیا و به دوش گرفتن مسئولیت رهبری آن مبارزه کردند. طی این پروسه، رفقا برای بکاربست اصول جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به شرایط خاص ایتالیا، تبدیل این خط به یک نیروی مادی از طریق اتحاد با همه کسانی که می توان با آنان متحد شد، و آغاز پایه گیری در میان توده ها بویژه پرولتاریا تلاش کرده اند.

همانگونه که می دانیم، در هر کشور تاسیس حزب فقط گام اول در این راه است. حزب بعد از تاسیس کماکان باید رشد کند، نفوذ توده ای خود را پیگیرانه رشد و تکامل دهد، فهم خویش از خط صحیح را عمق بخشد و بدین طریق قویتر شود. این پروسه مداوم در سراسر حیات حزب وجود خواهد داشت. حزب باید در جریان مبارزه طبقاتی که شامل مبارزه دو خط درون حزب و نیز علیه هر شکل رویزیونیسم است، ساخته شود.

همانگونه که جنبش ما به هنگام تصویب ایدئولوژی خود در سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» اعلام کرد: «تئوری جنگ خلق که بوسیله مائوتسه دون تدوین شده است، در تمامی کشورها کاربرد جهانشمول دارد؛ هر چند این تئوری می باید بر حسب شرایط مشخص هر کشور به اجرا، درآید، و

تاسیس شد!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

خاصه راه انقلاب در دو نوع عموما متفاوت کشورها یعنی کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه را در نظر بگیرد.» درک جنبش ما از جهانشمول بودن آموزه های مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در مورد جنگ خلق یک جنبه مهم است که ما را از سایر گرایشات درون جنبش بین المللی کمونیستی متمایز می کند. در کشورهای امپریالیستی نیز همانند کشورهای تحت سلطه، کار کمونیستها قبل از آغاز جنگ انقلابی، تدارک کسب قهرآمیز قدرت سیاسی است. تاسیس و تقویت حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست یک جنبه کلیدی از پیشبرد رهبری مبارزه انقلابی از دل پیچ و خم های ناگزیر، پیچیدگی ها و «کشش های» گوناگونی است که در هر پروسه انقلابی وجود دارد.

در ایتالیا، تجارب ارزشمندی از انواع مبارزه و حتی مبارزه مسلحانه علیه دولت ارتجاعی وجود دارد. لیکن این مبارزات نتوانست به جنگ انقلابی توده ها تکامل یابد. باید از این تجارب جمعبندی کرد و درسهای صحیحی از آن گرفت. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم باید خلاقانه در شرایط مشخص هر کشور بکار بسته شود. در انجام اینکار، «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تاکید می کند که انقلاب اکتبر کماکان نقطه رجوع اساسی برای استراتژی و تاکتیک های مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی در کشورهای امپریالیستی است. حزب باید از افتادن به انواع دامچاله های رویزیونیسم راست و «چپ» بپرهیزد، آگاهی سیاسی توده ها را ارتقاء دهد و آنان را در مبارزه انقلابی رهبری کند. و بدین ترتیب، هنگامی که یک اوضاع انقلابی بوجود آمد و برپائی یک جنگ خلق راستین ممکن شد، مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت را تدارک ببیند و آغاز کند.

به قول لنین، ایده ال کمونیستها نه منشی تریدیونیون شدن بلکه تریبون مردم شدن است. یعنی کمونیستها در پی رهبری ایدئولوژیک و عملی بخشهائی از جامعه هستند که نیاز خود به این امر را با فریاد اعلام می کنند. بعلاوه کمونیستها می خواهند به اعماق جامعه بروند و بخشهای قدیم و جدید پرولتاریا و توده های بیشتری را رهبری کنند. یکی از وظایف حزب، جذب و تربیت نیروهای جدید بویژه انقلابیون جوانی است که در دوره رواج اغتشاش فکری، پا به میدان می گذارند. پرورش نسل نوین کمونیستها مستلزم مبارزه قاطعانه با ایدئولوژیهائی است که بر سر کسب نفوذ در میان این نسل با ما رقابت دارند. یک نقطه قوت مشخص حزب شما، اهمیتی است که برای رها کردن خشم زنان به مثابه نیروی قدرتمندی در راه انقلاب قائلید. این نیرو می تواند پیروزی یا شکست را در راه کسب قدرت در ایتالیا و ادامه تحول جامعه در مسیر تحقق جامعه بی طبقه در سراسر جهان رقم بزند.

شما مدافع و پشتیبان جنبشهای انقلابی در سراسر جهان و جنگ های خلق نظیر آنچه در پرو و نپال پیش می رود هستید که برای انقلاب در ایتالیا و انقلاب جهانی حائز اهمیت بسیارند. شرکت شما در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز عامل مساعدی است تا حزب کمونیست مائوئیست بتواند تجاربی غنی که این جنبش از کشورهای متعدد بدست آورده را جذب کند.

امروز، کل جهان مملو از تضادها و تلاطمات است. آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، مراکز توفانی انقلاب پرولتری جهانی را تشکیل می دهند. دلایل بنیادینی وجود دارد که باعث می شود در این سه قاره عموما یک اوضاع انقلابی حاکم باشد؛ هر چند که این اوضاع نیز افت و خیزهای خود را دارد. با وجود این، تضادهای اصلی دیگر جهان نیز در حال حدت یابی است. تشدید همین تضادها است که به برپائی جنگ ارتجاعی در منطقه بالکان، یعنی درست بیخ گوش ایتالیا انجامیده است. مسلم است که ایتالیا از احتمال بروز یک خیزش و از هم گسیختگی قهرآمیز در آینده که گشایش های انقلابی را به همراه خواهد داشت، مصون نیست. خلاصه آنکه، به قول «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»: «در این کشورها، اوضاع انقلابی زود به زود تکوین نمی یابد، لیکن تضادهای اصلی سرمایه داری را در خود متمرکز می کند.» شرکت مستقیم و پر حرارت و فزاینده امپریالیسم ایتالیا در ماجراهای خونینی که با هدف بسط حوزه نفوذ و گرفتن سهم خویش از تجدید تقسیم امپریالیستی جهان انجام می گیرد، فریاد خشم توده ها علیه این جنایتکاران را رساتر کرده، مبارزه را حدت بخشیده، به تضادهای فراوانی دامن زده است. شما رفقا، عوامل بروز احتمالی یک بحران سیاسی و اجتماعی سراسری در ایتالیا را خاطر نشان کرده اید.

تاسیس حزب کمونیست مائوئیست، بسیار به موقع انجام شد. شرایط عینی موجود، و موقعیت تضادهائی که زمینه انجام فعالیت حزب شما محسوب می شود، مساعد است. پختگی جنبش ما در سطح بین المللی به مثابه مرکز سیاسی جنینی مائوئیستهای جهان نیز یک عامل مساعد دیگر به شمار می آید.

شادمانیم از اینکه حزب شما مصمم است فرصت را دریابد و مسئولیتهایش را به انجام رساند. این یک ضرورت عاجل برای انقلاب در ایتالیا و انقلاب جهانی است. پیروزیهای بزرگ، تلاشهای عظیم می طلبد. و ما در این تلاش قهرمانانه، برایتان آرزوی پیروزی داریم.

زنده باد حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

بیست سال تداوم جنگ خلق

محاصره و ضد محاصره در پرو

طی سال گذشته، جنگ خلق در پرو همچنان شاهد افت و خیزهایی بود. ضربات سختی را متحمل شد و در عینحال، ضربات سختی نیز بر دشمن وارد کرد و با موفقیت همه تلاشهایی که برای نابود کردنش انجام گرفت را پس زد.

نقطه عطف این دوره از نظر طبقات حاکمه پرو و حامیان امپریالیست آنان روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۹۹ بود. در این روز فلیسیانو که کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو را از بعد از دستگیری صدرگونزالو در سال ۱۹۹۲ رهبری کرده بود، به اسارت در آمد. رفیق فلیسیانو سرانجام بعد از هفت سال عقب زدن و خنثی کردن حملات پی در پی حکومت، در «عملیات محاصره» به چنگ دشمن افتاد. در این عملیات چند هزار سرباز شرکت داشتند و از نیروی هوایی نیز استفاده شد. محل انجام این عملیات دره ها و ارتفاعات شرقی ایالت «خونین» بود. اوائل ماه ژوئیه، قوای حکومتی به منطقه هجوم برده، به تجاوز و آزار و قتل دهقانان کچوا زبان در مسیر خود پرداخته، مرغها و گاوهایشان را کشته و محصولاتشان را ربودند. این اقدام برای محروم کردن مائوئیستها از جذب نیروی مردمی و حل مسئله خوراک انجام شد. تعداد بسیاری از دهقانان را به پایگاههای نظامی بردند و در آنجا مورد تهدید و شکنجه قرار دادند تا از آنها اطلاعات کسب کنند. اما تنها چیزی که حاصلشان شد اعتراض و تنفر توده ها بود.

از آنجایی که پیش از این بارها خبر دستگیری رفیق فلیسیانو به دروغ اعلام شده بود، رژیم مجبور شد او را در برابر نمایندگان خبرگزاریها به نمایش بگذارد. فلیسیانو را پشت یک شیشه کلفت ضد صدا قرار داده بودند تا ماجرای تحقیری که از جانب صدر گونزالو در سخنرانی معروف قفس نصیبشان شد، تکرار نشود. محض اطمینان موسیقی بلندی نیز از بلند گوی سالن پخش میشد و خدمتکاران با گیلاسهای مشروب از خبرنگاران پذیرایی می کردند. رفیق فلیسیانو آرام زیر حرارت نورافکن های عظیم ایستاد و مشت راستش را به نشانه روشن ادامه جنگ خلق بالا برد. او نیز مانند صدر گونزالو در یک دادگاه دربسته نظامی به اتهام خیانت، به حبس ابد محکوم شد.

یک اقدام تکان دهنده ویژه که در ابراز خشم نسبت به این حرکت جنایتکارانه رژیم انجام گرفت، از سوی زندانیان سیاسی ترکیه بود. ۷۸ زندانی سیاسی در اسارتگاه عمرانیه استانبول، متن نامه ای را امضاء کردند که در آن از «مشت انقلابی رفیق فلیسیانو» تجلیل شده و چنین آمده بود که جنگ ادامه دار خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو یک منبع الهام برای «مقاومت و انقلاب» در ترکیه و سراسر جهان است.

کمی بعد اعلام شد که رفیق خولیو مسئولیت رهبری حزب را بعهده گرفته است.

شادمانی و پیشگویی های فوجیموری مبنی بر اینکه به یک پیروزی سریع و قطعی نظامی دست خواهد یافت، بعد از چند ماه نقش بر آب شد. این زمانی بود که تعرض حکومت تحت عنوان «عملیات نابودسازی» علیه ارتش انقلابی در ایالات «خونین» و «آیاکوچو» به شکل مفتضحانه ای شکست خورد. طی ماههای اکتبر و نوامبر ۱۹۹۹، دشمن کوشید ارتش رهائی بخش خلق را در عملیات «چکش و سندان» به شعاع صد کیلومتری حاشیه رودخانه «انه» محدود کند و سپس نیروی هوایی و ارتش بتواند آنان را بر «سندان» پایگاههای نظامی و استحکامات موجود بکوبد. اما ارتش رهائیبخش خلق در یک سلسله نبردهای سخت جنگید و پیروز شد و بالاخره حلقه محاصره را شکست. به گفته شخص فوجیموری، بدترین ضربه ای که از سال ۱۹۹۲ تا به حال در یک عملیات نصیب ارتش ارتجاع شده بود، سقوط یک هلیکوپتر حمل و نقل مدل ام. ۱۷ توسط رزمندگان تحت رهبری حزب کمونیست پرو بود. این هلیکوپتر چند افسر عالیرتبه را حمل میکرد. در این عملیات سرهنگی که در دستگیری رفیق فلیسیانو نقش داشت بهمراه چند افسر و یک گروهبان کشته شدند. دولت در گزارش اولیه خود، کشته شدن چهار سرباز دیگر را نفی کرد. بسیاری از ۲۶ پرسنل دیگری که در هلیکوپتر بودند منجمله ژنرال فورنیه زخمی شدند. این شخص مسئول اطلاعات در جریان دستگیری رفیق فلیسیانو بود. فورنیه که زخمی شده بود خود را در جنگل پنهان کرد و به مدت چند روز مفقود الاثر بود تا اینکه بالاخره وی را یافته و به پشت خطوط حکومت بازگرداندند. دست راست فوجیموری، یعنی ولادیمر مونتسینوس که مامور سابق سازمان سیا و رئیس فعلی پلیس مخفی پرو است، شخصا نمایش تلویزیونی تسلیم رزمندگان تحت رهبری حزب کمونیست پرو را کارگردانی میکرد. بنابراین وقتی که هلیکوپتر در حال فرود هیئت اعزامیشان در برابر چشم آنها منفجر شد، این واقعه یک تحقیر شخصی برای مونتسینوس تلقی شد.

در نوامبر ۱۹۹۹ عملیات کمین در روستای ویزکاتان انجام گرفت که طی آن یک سروان کشته و هشت سرباز طی نبردی طولانی زخمی شدند. در یک عملیات کمین دیگر، هلیکوپتری که برای حمل سربازان زخمی فرود آمده بود، توسط یک تله که با چوب خیزران درست شده بود، منفجر شد و از کار افتاد. اینها بخشی از نبردهای «خونین» و آیاکوچو بود که مهر شکست را بر «عملیات نابودسازی» کوبید. حکومت در این عملیات بیش از هر چیز بر هلیکوپترهای توپدار متکی بود. اما سربازانش توانایی مقابله با چریکها بر روی زمین را نداشتند.

اگر چه جزئیات کمی از نبردها داریم، اما میتوان از یک سلسله عملیات انقلابی پیش از برگزاری انتخابات ماه آوریل و طی آن در دره های حاشیه رودخانه و کوههای این

منطقه نام برد. یعنی از ارتفاعات ساتیپو تا هوانتا و لامار.

در این دوره نیروهای تحت رهبری حزب کمونیست پرو در مسیر رودخانه هوایاگا نیز دست به عملیات زدند که این شامل استانهای سن مارتین، هواناکو و اوکایالی می شود. اوایل آوریل ۲۰۰۰ در جریان نبردی که در جاده اصلی نزدیک تینگو ماریا انجام گرفت، یک گشت پلیس مجبور به فرار شد و وسیله نقلیه این تیم توسط چریکها نابود شد. اواخر همین ماه یک تیم دیگر پلیس در بزرگراه نزدیک آیاکوچو مورد حمله قرار گرفت و نابود شد. برخوردهایی نیز در شمال دره هوایاگا صورت گرفت.

طی سال گذشته، اخباری از انجام عملیات نظامی در مناطق دیگر کشور منجمله منطقه شمالی آنکاش به بیرون درز کرد.

یک حرکت برجسته دیگر از جانب جنگ خلق در ماه فوریه ۲۰۰۰ رخ داد. در این تاریخ زندانیان تحت رهبری حزب کمونیست پرو، زندان بدنام یانامایو در استان پونو را به مدت چند روز اشغال کردند و از این مبارزه بعنوان «یک پیروزی بزرگ سیاسی و نظامی و روحی برای حزب و انقلاب» نام بردند. نیروهای ضد شورش که بدرون زندان رفته بودند، پیش از آنکه به محاصره درآید و به دام بیافتند، یکی از زندانیان را به قتل رساندند، زندانیان با عمل پیروزمندانه خود، اعزام اجباری خود به سلولهای مخصوص تنبیه و انتقال به زندانهای بدتر را محکوم کردند و گفتند که هدف از این سیاست، در هم شکستن و کشتن زندانیان است. آنها بر این خواسته پافشاری کردند که بعنوان زندانی جنگی به رسمیت شناخته شوند و با آنان به مثابه انسان رفتار شود. آنان مبارزه مداومی که در دفاع از جان صدر گونزالو جریان دارد را بیش از پیش تقویت کردند. یادآوری می کنیم که صدر گونزالو در سلول زیرزمینی پایگاه دریایی کالائو، در حبس انفرادی کامل بسر می برد. رفیق فلیسیانو نیز در همان مجتمع که به قبرهای زیرزمینی مشهور شده، زندانی است. زندانیان خواست تعطیل این اسارتگاه را جلو گذاشتند. این خواسته از طریق انجام تظاهرات پشتیبانی و آکسیونهای دیگر در کشورهای گوناگون انعکاس یافته است.

زندانیان در روز هفتم فوریه که نخستین روز شورش آنان بود، اطلاعیه ای صادر کردند که چنین آغاز میشد: «با درودهای انقلابی به پرولتاریای کشور و خلق پرو، به پرولتاریای بین المللی و خلقهای جهان» آنان تاکید کردند که مبارزه شان به هدف افشاگری و مخالفت نه فقط با حکومت فوجیموری و مسئولین زندان ، بلکه با «خط رویزیونیستی و تسلیم طلبانه مدافع توافق صلح» انجام میگیرد. این خط در پی وجه المصالحه قرار دادن خون خلق و منجمله خون صدها زندانی است. زندانیان به تقبیح «سیاست عفو و ادغام» پرداختند که معنایش آزادکردن زندانیان در برابر گردن گذاشتن آنان به ادامه سلطه امپریالیستها، سرمایه داران بوروکرات و ملاکان بر پرو است. این مبارزه اهمیت ویژه دارد زیرا آنچه حزب کمونیست پرو خط اپورتونیستی راست می خواند در زندانها متمرکز شده است. مبارزه با این خط در حرف و عمل که توسط این زندانیان به پیش میرود، تبدیل سیاهچالها به سنگر های درخشان نبرد، امری پر اهمیت و الهام بخش است.

حرکت یانامایو به یک سلسله شورشها در سایر زندانهای پرو دامن زد که عمدتا زندانیان عادی را در بر میگرفت. (زندانیان انقلابی همواره در ساختمانها و یا بخشهای مجزا نگهداری میشوند.) کل دستگاه عظیم و دهشتناک زندانها در سراسر کشور بلرزه درآمد. یکی از برجسته ترین این موارد، شورش زندانیان عادی در زندان زنان کوریوس در لیما بود. در ماه مه ۲۰۰۰ زنان زندانی در شهر هوواراز در شمال پرو بپا خاستند. طبق گزارشات رسیده این اعتراضات قهرمانانه علیه شرایط غیرقابل تحمل زندانیان در بند ویژه «خرابکاران» و نیز در مورد زندانیان عادی انجام گرفت.

البته سلاح نهایی رژیم فوجیموری مثل همیشه پشتیبانی آمریکا بوده و هست. در ماه اوت ۱۹۹۹ ژنرال مک کافری که به «تزار مواد مخدر» مشهور است به پرو رفت تا یک رشته مذاکرات رسمی و غیر رسمی با فوجیموری و مونتسینوس انجام دهد. مسخره تر از این امکان نداشت. زیرا آخرین شغل مونتسینوس، وکالت روءسای کارتلهای مواد مخدر در پرو بود و رژیم فوجیموری نیز مکررا بخاطر درگیری در تجارت مواد مخدر افشاء شده است. دفتر مک کافری گزارشاتی که در نشریات اپوزیسیون درباره تجلیل وی از فوجیموری و مونتسینوس درج شده بود را منکر شد. اخیرا یک محقق افشاء کرد که مک کافری وقتی بعنوان ژنرال در جنگ خلیج شرکت داشت، به نیروهایش دستور داد با آتش سنگین توپخانه و سلاحهای مختلف سربازان عراقی در حال عقب نشینی را هدف قرار دهند. این زمانی بود که آمریکا اعلام آتش بس کرده و جنگ متوقف شده بود. همین حرکت باعث شد که مک کافری کیفیت لازم برای نشستن در راس «جنگ با مواد مخدر» را بدست آورد. زیرا برای انجام چنین جنگی باید بحد کافی خون آشام بود. در ماه اکتبر، حین «عملیات نابود سازی»، سفیر آمریکا یک پایگاه جدید پلیس را در منطقه جنگلی آیاکوچو افتتاح کرد. اینجا منطقه ای است که از نخستین روزهای آغاز جنگ خلق بطور ویژه مورد مشاجره طرفین بوده است. خرج ساختن این پایگاه جدید پلیس را آمریکا از بودجه «ضد مواد مخدر» خود تامین کرد.

اولین دور انتخابات ریاست جمهوری پرو در آوریل ۲۰۰۰ در پی افتضاحات شدید انجام شد. (یک میلیون از اسامی ثبت شده به نفع حزب فوجیموری، متعلق به افراد مرده از آب درآمد.) اعتصابات و تظاهرات خشونت آمیز علیه فوجیموری در سراسر کشور بالا گرفت. در دوران شمارش آرا، در نواحی تحت کنترل نظامی تقریبا همه آرا به نفع فوجیموری گزارش شد. این در حالی است که فوجیموری دیوان عالی کشور را بخاطر اینکه صلاحیت وی برای احراز پست ریاست جمهوری برای سومین بار پی در پی را تایید نکرده بود، منحل کرد. درست همان وقت که فوجیموری می خواست پیروزی مشکوک خویش را اعلام کند، یکی از سخنگویان دولت آمریکا علنا به وی در مورد لزوم برگزاری دور دوم انتخابات هشدار داد. روشن است که آمریکا نمیخواهد ماهیت رژیم دست نشانده و سیستم وابسته به امپریالیسم آشکار شود. اما کابینه کلینتون پیشنهاد یک کمک بیسابقه نظامی به حکومت های پرو و کلمبیا داده، دقیقا به این خاطر که هرگز قصد دست کشیدن از منافعش را ندارد و در تامین این منافع، تسلیحات آمریکایی نقش قاطعی ایفا می کند.

روز هفدهم ماه مه، مصادف با بیستمین سالگرد جنگ خلق در پرو بود. بیست سال است که پرچم سرخ ما در پرو در اهتزاز است. این پرچم در دست داغ لعنت خوردگان قرار دارد. این پرچم را ارتش رهائیبخش خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو به اهتزاز درآورده که خود توسط خط انقلابی تدوین شده تحت رهبری صدر گونزالو ساخته و پرداخته شده است. حزب کمونیست پرو با شرایطی دست و پنجه نرم کرد که صدر گونزالو در سخنرانی خود از قفس آن را «پیچی در جاده» نام نهاد. حزب با خوش بینی انقلابی پرولتری، فداکاری و نبرد سخت به مصاف این شرایط شتافت. امروز مرتجعینی که سد راه توده ها در مارش سد ناشدنی شان شده اند از حکمی که صدر گونزالو صادر کرد، هراسان و وحشت زده اند.

اعلامیه

از جان زندانیان سیاسی و اسرای جنگی در پایگاه دریاییِ کالائو و یانامایو دفاع کنید!

اعلامیه زیر که توسط اسرای جنگی و زندانیان سیاسی در زندان یانامایو در استان پونو صادر شده، را دریافت کرده ایم. این همان زندانیانی هستند که در سیاهچالها سر به شورش برداشتند. تاریخ این اعلامیه ۷ فوریه ۲۰۰۰ است ـ دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

«ما بمثابه پسران و دختران خلق اینجا هستیم. ما در این سنگرها می جنگیم و این نیز یک نبرد است. ما در این نبرد شرکت می جوییم زیرا کمونیست هستیم! زیرا در اینجا از منافع خلق، اصول حزب و از جنگ خلق دفاع می کنیم! این کاری است که تا کنون انجام داده ایم، انجام میدهیم و همچنان انجام خواهیم داد!» (از سخنرانی صدر گونزالو)

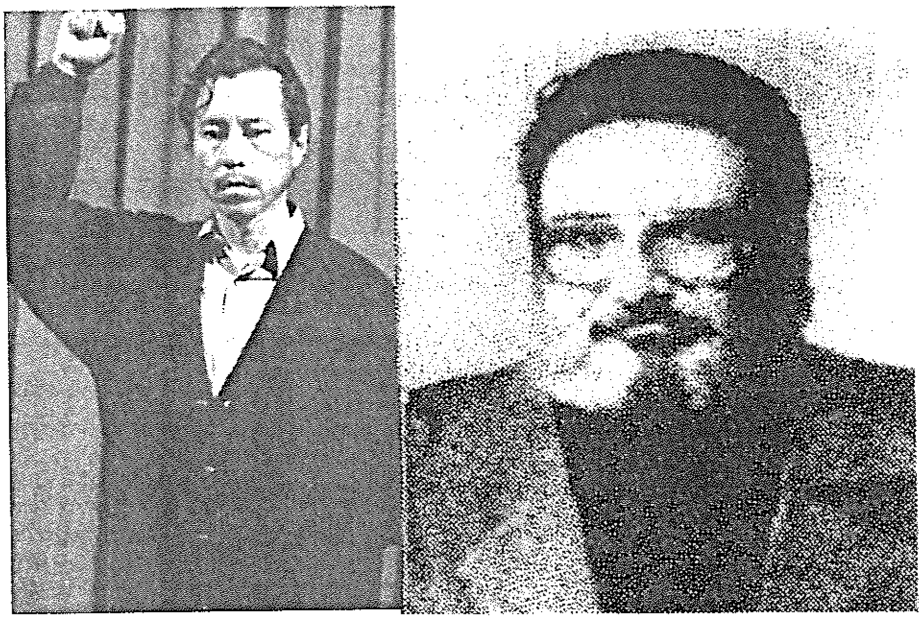
ما زندانیان سیاسی و اسرای جنگی از حزب کمونیست پرو، درودهای انقلابی خود را نثار پرولتاریای کشور، خلق پرو، پرولتاریای بین المللی و خلق های سراسر جهان می کنیم.

ما در برابر افکار عمومی داخلی و بین المللی، نقشه های کشتار در گذشته و حال را محکوم می کنیم. (۴ اکتبر ۱۹۸۵ در زندان لوریگانچو، ۱۹ ژوئن ۱۹۸۶ در زندانهای فرونتون، لوریگانچو و کالائو، روزهای ۶، ۷، ۸ و ۹ ماه مه ۱۹۹۲ در زندان کانتوگرانده، ۷ فوریه ۲۰۰۰ در زندان یانامایو و غیره) ما جنگ بیرحمانه دولت پرو و حکومت فاشیست و جلاد و وطن فروش که فوجیموری نوکر در راس آن قرار دارد را محکوم می کنیم. سیاست دولت در این جنگ، زندانی نگرفتن است. یعنی به قتل رساندن همه اسیران. ما نقشه های کشتارگرانه ارتش جلاد و پلیس که همگی به توصیه و با تایید امپریالیسم به ویژه امپریالیسم یانکی به پیش میرود را محکوم می کنیم. این طرح ها در چهارچوب جنگ با شدت کم انجام میگیرد و صلیب سرخ بین المللی نیز در این جنگ همدست آنهاست.

روز ۶ فوریه، در ساعت یازده و نیم شب، نیروهای پلیس و واحدهای ویژه امنیتی به بند ۴ زندان یانامایو ریختند و بعد از قتل یک اسیر جنگی، دهها نفر را با شکلیک گلوله زخمی کردند. این عمل جلادانه در ساعت پنج صبح ۷ فوریه پایان گرفت. آنها به خیال خود می خواستند یک ضربه مخرب و قطعی بر مبارزات زندانیان جنگی وارد کنند. اما مقاومت سخت اسیران جنگی، نقاب از ماهیت اردوگاههای فاشیستی در پایگاه دریایی یانامایو و چاپاپالکا برداشت و نقشه های آنان برای به انفراد کشاندن و نابود کردن زندانیانی که مقاومت می کنند را افشاء کرد. مقاومت زندانیان جنگی، در دفاع از حقوق خلق و از انقلاب انجام گرفت. ما به دفاع از جان خویش برخاستیم و بویژه به دفاع از جان صدر گونزالو که از ۱۹۹۲ در حبس انفرادی کامل بسر می برد. این در حالی است که دیکتاتوری فاشیستی و عمدتا امپریالیسم یانکی دست به صحنه سازیهای ضدانقلابی علیه صدر گونزالو زده اند.

کشتار تبهکارانه کنونی به امر حکومت انجام میگیرد، و توسط قوای پلیس به سرکردگی سرهنگ فلورس به پیش میرود. میگوییم به امر حکومت زیرا از سپتامبر ۱۹۹۹ این زندان تحت کنترل مستقیم کمیسیونی قرار دارد که وزارت کشور از لیما اعزام داشته است. افراد این کمیسیون کینه عمیقی نسبت به بهترین فرزندان خلق دارند و مرتبا با مقاومت پایدار رفقا، رزمندگان و توده هایی روبرو میشوند که ایدئولوژی و ارزشها و قهرمانی خویش را به عالیترین سطح رسانده اند. ما بر قهر انقلابی تاییدی دوباره می نهیم و میراث و سرمشقی عظیم برای خلق پرو و خلقهای جهان برجای می نهیم.

ما به افشای نقشه متعفن ضد انقلابی فوجیموری جلاد دست زدیم. او میگفت: «آن زندانی که کارلوس پونسه نام داشت بدست هم بندان خود کشته شد زیرا از دستورات بازجو پیروی کرده بود....». آنها با این حرفهای دروغین می کوشند سیاستهای جلادانه دیکتاتوری فاشیستی را بپوشانند. کارلوس پونسه یک اسیر جنگی بود که امروز به قهرمان خلق تبدیل شده و نمونه ای از جانبازی در راه حزب و انقلاب است. او توسط شلیک گلوله پلیس از فاصله یک متری به قتل رسید. با وجود این، دیکتاتوری فاشیستی میگوید: «در



از جان صدر گونزالو
و رفیق فلیسیانو دفاع کنید

زندانها، حقوق بشر در مورد زندانیان رعایت می شود... مسئله برقراری آرامش است.» اما فاکتها نشان میدهند که نقشه جلادانه و پلید اینان همچنان خون خلق را میریزد. پلیس و حکومت فوجیموری جلادترین و وطن فروش ترین کسانی هستند که تا کنون این کشور به خود دیده است. پرچم پاره پاره حقوق بشر هرگز چیز جدیدی عرضه نمی کند و نخواهد کرد. این حقوق بشر، حقوق امپریالیسم و بورژوازی و مرتجعین جهان است. روشن است که ارتش و پلیس و حکومت فوجیموری حتی ابتدایی ترین حقوق بشر را نیز رعایت نمی کنند. بنابراین نخواهیم گذاشت به چشمانمان خاک بپاشند. اجازه نخواهیم داد که با این پرچمهای پاره پاره حقوق بشر، برقراری آرامش و غیره ما را خواب کنند. ما این به اصطلاح «مدافع خلق» که حتی آنچه قانون اساسی بورژوایی به رسمیت شناخته و اجرایش را از او طلب می کند، را افشاء کردیم. ما در ماه ژوئیه ۱۹۹۹ به او اعلام کردیم که دیکتاتوری فاشیستی تدارک کشتار اسیران جنگی را می بیند. اما این مدافع خلق به این هشدار هیچ پاسخی نداد. بنابراین باید بگوییم که این «مدافع» جاده صاف کن نقشه های تبهکارانه است. او مانند خنجری است که بر پشت مردم فرود میاید. او یک مامور دیکتاتوری فاشیستی است.

دیکتاتوری فاشیستی در لجام گسیخته ترین و بیشرمانه ترین اقدام خود، توزیع روزنامه های «لاریوبلیکا» و «لیبراسیون» را هم در این اردوگاه کار اجباری ممنوع کرده است. زیرا «نشریاتی خرابکار هستند.» بدین ترتیب اینان می کوشند حق ما در خواندن و برخورداری از آثار فرهنگی را محدود و نفی کنند.

بعلاوه ما انواع فرصت طلبان و رویزیونیستها، عمدتا سرکردگان تبهکار خط رویزیونیستی و تسلیم طلبانه اپورتونیستی راست را که خواهان یک توافق نامه صلح است، افشاء کردیم. فراخوان آنها برای صلح، ناله ناهنجاری است که طلب عفو و مساعدت را میکند. اما علاوه بر آن، می کوشند رهبری معتبر و به رسمیت شناخته شده صدر گونزالو و حزب کمونیست پرو را جعل کنند. آنها می کوشند فراخوان توافق صلح را به این رهبری نسبت دهند. جدا از این، این آقایان هیچ تلاشی برای تحقق آنچه ظاهرا مدافعش هستند یعنی «آوردن صدر گونزالو در انظار عمومی» انجام نمی دهند. آنها از حقوق اسیران جنگی دفاع نکرده اند. امروز که شاهد تاثیرات مبارزه اسیران جنگی از حزب کمونیست پرو هستند، بطور خجالتی می کوشند زیر این پوشش بخزند، خود را راس آن جا بزنند و از خونی که بر زمین ریخته شده برای گرفتن امتیازاتی در مسیر عفو و مساعدت استفاده کنند. حرف ما به اینان این است که جنگ خلق قدرتمند مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، اندیشه گونزالویی امپریالیسم و مرتجعین و انواع رویزیونیستها را نابود کرده و به مشتی خاکستر تبدیلشان خواهد کرد.

سرانجام اینکه، اسیران جنگی به بهای جان خود، به پیروزی سیاسی، نظامی و روحی بزرگی برای حزب و انقلاب دست یافتند که تاثیری گسترده در کشور و جهان داشت. آنان با پایداری در مبارزه، با بسیج و تولید، سیاهچالهای نمناک ارتجاع را به سنگرهای درخشان نبرد تبدیل خواهند کرد. بار دیگر بر تعهد خویش برای ادامه نبردهای پیروزمند و در این راه نهراسیدن از مرگ را اعلام کرده و می گوییم که همواره تحت رهبری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو و حزب کمونیست پرو به پیش خواهیم رفت و جان خود را نثار حزب و انقلاب خواهیم کرد.

از جان صدر گونزالو دفاع کنید!
زنده باد حزب کمونیست پرو!
جنگ خلق حتما پیروز خواهد شد!
مرگ بر زندانهای فاشیستی!
برای به رسمیت شناخته شدن بعنوان زندانی جنگی، مقاومت و مبارزه کنید!
افتخار بر قهرمانان جانباخته، زنده باد انقلاب!

از زندانیان سیاسی یانامایو دفاع کنید!

از سوی کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان (گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو)

روز یکشنبه ۶ فوریه ۲۰۰۰، گروهی از زندانیان سیاسی و زندانیان جنگی در زندان بدنام «یانامایو» واقع در استان «پونو» از بازگشت به سلول های خود سر باز زده و نگهبانان را اسیر کردند. بعد از چند ساعت، مقامات کشور واحدهای مسلح را برای فرونشاندن این شورش به محل اعزام کردند. زندانیان که بخاطر وابستگی به حزب کمونیست پرو محکوم گشته اند، این حمله را بشدت دفع کرده و بعد از یک نبرد خونین که بر مبنای گزارشات یک زندانی طی آن بقتل رسید، دشمن را وادار به عقب نشینی کردند.

علیرغم انکار حکومت پرو، گزارشات جدید و جزء به جزئی انتشار یافته که نشان می دهد حکومت مجبور به مذاکره با زندانیان شده است. زندانیان خواهان پایان بخشیدن به حبس انفرادی دکتر آبیمال گوسمان (صدر گونزالو) و نشان دادن او در انظار عمومی شدند. آنان خواست تعطیل زندان ویژه جزیره «کالائو» که آبیمال گوسمان و سایر رهبران حزب کمونیست پرو در آنجا اسیرند را جلو گذاشتند. برسمیت شناختن اسیران بمثابه زندانی جنگی و زندانی سیاسی، بهبود شرایط وخیم زندانها و تامین شرایط انسانی تر برای همه اسیران، و بالاخره حضور مقامات صلیب سرخ و حقوق بشر برای تضمین جان زندانیان از جمله مطالبات دیگر آنان بود.

شرایط وحشیانه «یانامایو» نظیر سایر زندانهای پرو، شهره خاص و عام است. مضافا، این زندان در ارتفاع ۴۰۰۰ متر از سطح دریا و در منطقه ای کوهستانی قرار دارد. سرمای این منطقه کشنده است و مسافت طولانی آن از مراکز زندگی مردم، ملاقات زندانیان را بسیار دشوار ساخته است. مساحت سلول ها ۲ در ۳ متر است. پنجره ها کوچکند و اغلب شیشه ندارند. بنابراین باد به داخل سلول ها می وزد. آب آنقدر سرد است که دست زندانیان هنگام شستشو کبود می شود. خوراک زندان فاسد، پر از حشرات و عموما غیر قابل خوردن است. زندانیان بندرت به امکانات درمانی و داروهای مورد نیاز دست می یابند. (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به بولتن کمیته اضطراری بین المللی، شماره ۶۰ . مقاله ای درباره زندانهای پرو در «جهانی برای فتح» شماره ۲۲، سال ۱۹۹۶ . مصاحبه با یک زندانی جنگی سابق در «جهانی برای فتح» شماره ۲۵، سال ۱۹۹۹)

ماه ها بود که زندان «یانامایو» بتدریج حالت انفجاری پیدا می کرد. در ماه نوامبر ۱۹۹۹، زندانیان سیاسی یکرشته خواسته های خود را جلو گذاشتند. اما در ماه ژانویه ۲۰۰۰، ملاقات ماهانه آنان با خانواده هایشان لغو شد و یکرشته اقدامات تنبیهی دیگر علیه زندانیان بعمل آمد. بر مبنای گزارشات رسیده، جرقه آخر اینگونه زده شد که ۶۰ تا ۷۰ نفر از نگهبانان با تفنگ و گاز اشک آور به یکی از ساختمانهای زندان هجوم برده، یک زندانی را کشتند و ۲۰ نفر دیگر را زخمی کردند. آنان کوشیدند مسئولیت این قتل را به گردن خود زندانیان بیندازند.

سپس زندانیان سر به شورش برداشته و ساختمان زندان را تسخیر کردند. چند تهاجم قوای دولتی برای باز پس گرفتن ساختمان با شکست روبرو شد. زندانیان با قاطعیت بر خواسته هایشان پافشاری می کردند. روز دوشنبه ۷ فوریه، مقامات توافق کردند که دست به انتقام گیری نزنند و خواسته های زندانیان را به گوش مقامات عالیه کشور برسانند. روز بعد، علیرغم اینکه زندان تحت محاصره کامل واحدهای اعزامی ارتش و قوای ویژه ضربت قرار داشت، خبرنگاران چنین گزارش کردند که زندانیان پرچم های سرخ را برافراشته و به شکلی سازمان یافته، شعار می دادند تا پیام خود را به گوش جهانیان برسانند و تعهد حکومت به توافقاتی که در جریان مذاکره حاصل شده بود را خواستار شوند.

زندانیان با از خودگذشتگی، نیاز به قطع حبس انفرادی صدر گونزالو را جلو گذاشتند. این خواست عادلانه و ضروری مردم در سراسر جهان است. صدر گونزالو نزدیک به هفت سال است که در حبس انفرادی بسر می برد و این خلاف قوانین بین المللی و حتی مصوبات قانونی خود حکومت پرو است. حبس انفرادی باید خاتمه یابد. مطالبات زندانیان برای خاتمه بخشیدن به رفتار غیر انسانی با زندانیان پرو نیز سزاوار پشتیبانی از سوی مردم همه کشورهاست. کمیته اضطراری بین المللی از دیر باز به افشای اعمال تبهکارانه رژیم فوجیموری پرداخته است. هدف رژیم فوجیموری بطور مشخص در هم شکستن حمایت استوارانه زندانیان از جنگ خلق است.

بی شک، مبارزه قهرمانانه زندانیان پرو در شرایط فوق العاده دشواری که با آن روبرویند، به تمامی کسانی که در هر گوشه جهان علیه ستم مبارزه می کنند، قوت قلب می بخشد. حمایت از این مبارزه قهرمانانه به اضطرار طلب می شود. جنگ خلق نیز که همچنان از دل پیچ و خم های سالهای اخیر، تحت رهبری حزب کمونیست پرو به پیش می رود، الهامبخش همه مبارزان است. این جنگ علیرغم ادعاهای فوجیموری و حامیان امپریالیست آمریکائی وی که شکستش را اعلام داشته اند، همچنان ادامه دارد.

ما مردم سراسر جهان را فرا می خوانیم که به هر طریق ممکن از مبارزه زندانیان حمایت کنند و اعتراض خود به رژیم فوجیموری و ادامه حبس انفرادی صدر گونزالو توسط این رژیم را اعلام دارند. بعلاوه، ما مردم را به هشیاری در برابر مانورهای آتی رژیم فرا می خوانیم. زیرا تا امروز که ۱۳ فوریه است، هنوز نمایندگان مطبوعات و ناظران حقوق بشری اجازه ورود به زندان را نیافته اند و بیمارستان منطقه نیز برای مواجهه با تلفات گسترده در حالت آماده باش نگاه داشته شده است. زندانیان سیاسی، خود در مورد احتمال تکرار کشتار در زندانها، نظیر آنچه به سال ۱۹۹۲ در «کانتو گرانده»، و به سال ۱۹۸۶ در «ال فرونتون» اتفاق افتاد، هشدار داده اند. در سال ۸۶، ۳۰۰ زندانی سیاسی بعد از یک نبرد قهرمانانه جان باختند. لازم به یادآوری است که رژیم فوجیموری به خاطر نقض حقوق بشر، بطور گسترده محکوم شده است. او علنا اعلام کرده که به قوانین صادره از سوی سازمان قضائی حقوق بشر در کشورهای قاره آمریکا گردن نمی گذارد.

زندانیان سیاسی با تقبل مخاطرات عظیم بپاخاسته اند تا فریاد خود علیه استبداد تحت الحمایه آمریکا که بر کشورشان مسلط است را به گوش همگان برسانند. آنها به پشتیبانی شما نیاز دارند. لطفا توجه هرکس را که می توانید، منجمله سازمانهای مدافع حقوق زندانیان، سازمانهای مدافع حقوق بشر و سایرین را به این مطلب جلب کنید. نامه های اعتراضی را به نشانی های زیر ارسال دارید و یک نسخه از آن را برای کمیته اضطراری بین المللی بفرستید:

Commission on Human Rights of the Congress, fax (51 1) 4 263201

Ad Hoc Commission for Law
26655, Av. Nicolas de Pierola No. 1065, 3er Piso, Lima 1, Peru

fax (51 1) 4 264900 or (51 1) 4 270519

گرامی باد
پنجاهمین سالگرد انقلاب چین!

این متن ویرایش شده سخنرانی به مناسبت پنجاهمین سالگرد پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ چین است که توسط «جهانی برای فتح» تهیه و در جلسات گوناگون ایراد شد.

در اینجا گرد آمده ایم تا پنجاهمین سالگرد انقلاب چین را جشن بگیریم. کارگران و دهقانان و توده مردم چین در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ قدرت سیاسی را در کف داشتند. کانون توجه ما در سخنرانی امروز اینست که خلق از این قدرت سیاسی چه استفاده ای کرد. منظورمان هم بلافاصله بعد از کسب قدرت است، و هم در دوره ای که نزدیک به ۳۰ سال به طول انجامید. ما در اینجا گرد آمده ایم تا دستاوردهای خلق در راه ساختمان یک جامعه نوین و متفاوت را جشن بگیریم.

آنچه امکان دگرگون ساختن چین را فراهم آورد، جنگ انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست بود. ایجاد حزب کمونیست چین ملهم از انقلاب مسلحانه در روسیه بود. پیش از آن، چین هرگز چنین تشکیلاتی را بخود ندیده بود. حزب کمونیست چین یک حزب سیاسی بود که ستون فقراتش را باربران اسکله ها، معدنچیانی که اسیر زندگی نکبت بار بودند و سایر بخشهای طبقه کارگر تشکیل می دادند. این حزب گردانهایی از دهقانان فقیر و سایر روستانشینان را سازمان داد و به مدت دو دهه جنگهای انقلابی را رهبری نمود.

دیدگاه و اهداف انقلابی حزب کمونیست چین، به شکلی بسیار مشخص در ارتش سرخی که توسط این حزب ایجاد شد، تبلور پیدا کرد. سربازان این ارتش حتی نخ و سوزنی هم از خلق ندزدیدند. برعکس، آنچه دشمن غارت کرده بود را به توده ها باز گرداندند. آنها تجسم ارزشهای نوین بودند: تجسم از خود گذشتگی، تعاون و خدمت به خلق. کار آنها فقط جنگیدن نبود. بلکه مردم را سازمان می دادند و هر وقت امکانش بود خود در مزارع به کار می پرداختند تا سر بار توده ها نباشند.

زمانی که تهیدستان و سایر افراد به ارتش سرخ پیوستند، متحول شدند. آنها دیگر کسانی نبودند که در آرزوی خلاصی از این زندگی غیر قابل تحمل، منکوب و درمانده شده باشند. آنها شروع به درک این واقعیت کردند که کلید رهائی چین و جهان، در کف آنها و خواهران و برادران طبقاتیشان در سایر کشورهاست. در جلسات سیاسی آنها، سربازان و افسران بدون هیچ مانعی به انتقاد از ایده های عقب مانده و عادات فردگرایانه یکدیگر می پرداختند. این سربازان قادر بودند دست به آنچنان قهرمانی هائی بزنند که ارتشهای مزدور به خواب هم نمی توانستند ببینند. ارتش سرخ به هر جا پا می گذاشت فقیران را فرا می خواند که برخیزند و به آنها بپیوندند.

ارتش سرخ به واقع به گردبادی تبدیل شد که ارتش ارتجاعی چانکایشک را با همه تانکها و هواپیماها و نفراتش که با پول آمریکا مهیا شده بود، خرد کرد.

اول اکتبر ۱۹۴۹، مائو برقراری جمهوری خلق چین را اعلام کرد. او چنین گفت: «خلق چین بپاخاسته است!» این مسئله برای آمریکا، انگلستان، فرانسه، ژاپن و سایر قدرتهای امپریالیستی قابل قبول نبود. آنها همه جا جار زده بودند که کمونیستهای چین نمی توانند به پیروزی دست یابند. یکی از مقامات آمریکائی در گزارش خود نوشته بود: «چین آنقدر پر جمعیت است که هیچ حکومتی نمی تواند از پس سیر کردن شکم اهالی برآید.» حتی خیلی از مردم چین هم فکر می کردند که «مه یو بانفا» - یعنی هیچ راه نجاتی وجود ندارد. اما مائو و انقلابیون چین این را قبول نداشتند.

مائو این سئوال را مطرح کرد که «چرا طی چند دهه، ۶۰۰ میلیون تهیدست نتوانند با تلاشهای خویش یک کشور سوسیالیستی غنی و قوی ایجاد کنند؟ این کارگران و دهقانان و روشنفکران کاری هستند که ثروتهای جامعه را می آفرینند. اگر آنها سرنوشت خویش را بدست بگیرند، مارکسیسم - لنینیسم را راهنمای خویش قرار دهند، و با شور و شوق به مصاف مشکلات بشتابند و در برابر این وظیفه شانه خالی نکنند، هیچ مشکلی در جهان نیست که آنها نتوانند بر آن فائق آیند.»

این حرفها، لاف نبود. بلکه تشریح دقیق هدفی بود که کمونیستهای چین در پی تحققش بودند و آن را تحقق بخشیدند.

چین اسیر زمینداران فئودال، مشتی سرمایه دار انحصارگر بزرگ، و امپریالیستهای خارجی بود که مستقیما بر بخشهائی از کشور حکم می راندند؛ انگار کشور خودشان است. سرمایه داران انحصارگر بزرگ با زمینداران فئودال پیوند و همکاری تنگاتنگ داشتند و به مثابه شرکای پایین دست به امپریالیستها خدمت می کردند. زمانیکه ارتش طبقات حاکمه سابق شکست خورد و حکومت آنها سرنگون شد، گام بعدی در هم شکستن قدرت اقتصادی آنها بود. حکومت نوین برای تامین نیازهای اساسی مردم باید فورا مایملک طبقات حاکمه سرنگون شده را مصادره می کرد. میلیونها نفر برای ایجاد حکومت نوین جنگیده بودند و روی آن حساب می کردند. بسیاری از افراد متزلزل در صورتی حاضر به حمایت از این حکومت بودند که بتواند مشکلاتشان را حل کند.

اوضاع روستاها

اکثریت بزرگ مردم چین، دهقانانی بودند که روی زمین کار می کردند اما هیچ مایملکی نداشتند یا مایملکشان ناچیز بود. آنها شبیه افرادی بودند که بر سنگهای لغزان ایستاده و آب تا گردنشان بالا آمده بود. اگر همه چیز خوب پیش می رفت جان سالم بدر می بردند. اما در صورتی که کوچکترین موجی بلند می شد غرق می شدند. در سالهای قحطی آنها برگ و ریشه درخت می خوردند و از معابد تقاضای خوراک می کردند و از سرما یخ می زدند. در بعضی سالها آنها میلیون میلیون می مردند.

زمانیکه ارتش انقلابی، قوای چانکایشک و ارتشهای اربابان محلی را در هم شکست، نظام فئودالی به سرعت واژگون شد. در واقع این واژگونی قبل از پیروزی سراسری در مناطق آزادشده آغاز شده بود. و سپس همانند رودخانه ای که سدی را در هم می شکند سراسر چین را درنوردید. تیمهای کار که تحت رهبری حزب قرار داشتند به روستاها وارد می شدند تا با دهقانان درباره شرایط و مشکلاتشان به بحث و گفتگوی طولانی و عمیق بپردازند. حزب به دهقانان می گفت که باید بپا خیزند، خود را سازمان دهند و زمین را از آن خویش سازند. دهقانان علیه فئودالها و قداره بندان آنها تظاهراتهای اعتراضی

گسترده ای برگزار کردند و در آن به حکایت رنجها پرداختند. کلیه قروضی که دهقانان به فئودالها و رباخواران داشتند، ملغی شد. اربابان مجبور شدند هر آنچه ربوده بودند را پس بدهند. افرادی که جدی ترین جنایات مرگبار را علیه خلق مرتکب شده بودند مجازات شدند. و اگر چنین نمی شد مردمی که توسط آنها منکوب شده بودند جرات به صحنه آمدن پیدا نمی کردند.

دهقانان خود به تقسیم زمین، ابزار کشاورزی و حیوانات پرداختند. این کار در مجامع توده ای صورت می گرفت که در آنها هر یک از اهالی روستا حق نظر داشت. آنچه این امر را بسیار پیچیده کرده بود، مسئله چگونگی برخورد به طبقات گوناگون موجود درون جماعت دهقانی بود. به نحوی که فقیرترین دهقانان بتوانند به آنچه نیاز دارند دست یابند و در عین حال بتوان حداکثر افراد ممکن را برای پشتیبانی از قدرت سیاسی نوین متحد کرد. املاک و دارائی ها بطور سرانه تقسیم می شد. یعنی به هر مرد، زن و کودک تعلق میگرفت و صرفا به شوهر نمی رسید. این یک اقدام فوق العاده انقلابی بود. پیش از آن هرگز به زنان چینی برخوردی برابر با مردان نشده بود و آنها صاحب هیچ چیز نبودند.

همانطور که جلوتر خواهیم دید، انقلاب چین نمی توانست به سیاست زمین به کشتگر محدود شود. اما باید از این نقطه آغاز می کرد. اولا اگر به دهقانان زمینی که بر آن زراعت می کردند نمی رسید، آنها هیچگاه احساس آزادی نمی کردند. ثانیا هیچ طریق دیگری برای اینکه چین بتواند خوراک خود را تامین کند و شالوده توسعه مستقل صنعتی و اقتصادی خود را جدا از کنترل امپریالیسم بریزد وجود نداشت.

برخلاف پیش بینی های آمریکا، از سال ۱۹۵۲ که رفرم ارضی اساسا به انجام رسید، چین از نظر برنج خودکفا شد. بدین معنا که هر فرد آذوقه کافی برای سیر شدن در اختیار داشت. بعلاوه معنایش این بود که امپریالیستها دیگر نمی توانند چین را به گرسنگی دادن تهدید کنند.

شهرها

پیش از انقلاب شهرهای چین نیز همانقدر گرفتار شرایط دهشتناک بودند که روستاهایش. مثلا شانگهای که بزرگترین شهر چین بود را در نظر بگیرید. شانگهای، کلان شهری پرسروصدا، پر جمعیت، و پر تپش بود که یکی از بزرگترین شهرهای جهان محسوب می شد. البته شانگهای نظیر بسیاری از شهرهای امروز جهان سوم مجموعه ای از چند شهر مختلف بود. یک بخش آن را مرکز شهر مدرن و پرترافیکی تشکیل می داد که محل هتلهای سبک غربی و مراکز شرکتها و فروشگاههای لوکس و ویژه بود که اغنیا می توانستند کالاهای وارداتی از سراسر جهان را در آنجا تهیه کنند. کلوپهای شبانه ای بود که مقامات و افسران و میلیونرها می توانستند در آنجا تفریح و قمار کنند. برای هر سطح درآمدی، فاحشه خانه ای وجود داشت. فرانسویها و انگلیسیها و آمریکاییها هر یک محله اختصاصی خود را داشتند. این خداوندان واقعی شهر در امان از مزاحمت چینی ها در امارات و باغهای خود زندگی می کردند. کار و زندگی چینیها بر عرشه کشتیها، در باراندازها و انبارهایی که در سایه عمارات بلند پنهان بود می گذشت. آنها در کارخانه ها و رستورانها، در آشپزخانه ها و مغازه ها کار می کردند. برخی شان کالسکه پولدارها را می کشیدند. برخی دیگر تاکسیهای دوچرخه ای را می راندند و بطور کلی خدمتکار اغنیای شهر بودند. محل زندگی آنها تک اتاقهای کوچک و تاریک و کثیف در کوچه های فرعی و یا حتی در گوشه خیابانها بود.

بسیاری از این کارگران کمونیست شدند. در جریان جنگ انقلابی طولانی چین، تعداد زیادی از پرولترها به مناطق روستایی رفتند تا ارتش سرخ را تقویت کنند. باقی در شهرها ماندند و تشکلات زیرزمینی حزب و سازمانهای کارگری را برپا داشتند. تعداد اعضای این سازمانها و تشکلات به صدها هزار نفر بالغ می شد. بعلاوه حزب مخفیانه فروشندگان و دانشجویان و هنرمندان و روشنفکران و همه کسانی را که می شد علیه دشمن مشترک متحد کرد، سازمان می داد و رهبری می کرد.

زمانیکه یک روز صبح زود، ماهها بعد از آزادی پکن و منطقه جنوبی چین، ارتش سرخ وارد شانگهای شد، برخی چیزها یکباره دستخوش تغییر گشت. ارتش انقلابی رفت که جایگزین پلیس سابق شود یا آن را رهبری کند. افسران عالی رتبه پلیس سابق گریخته بودند. پلیس از رفتار ناشایست با مردم منع شد. آنها دیگر اجازه نداشتند رانندگان تاکسیهای دوچرخه ای و کالسکه کشان را توقیف کنند، کتکشان بزنند، و پول و بالشتهای وسائط نقلیه شان را بدزدند.

نیروهای ارتش آزادیبخش فورا به ترمیم سیستم فاضلاب شهر پرداختند. شانگهای به شدت متعفن شده بود زیرا سیستم کهنه فاضلاب درزهای زیادی داشت. این بخصوص در مورد محلات فقیرنشین صدق می کرد که مقامات سابق یک قرن بود ککشان هم نمی گزید و اقدامی برای حل این مسئله نمی کردند. زاغه ها درست بر روی لوله های سوراخ فاضلاب برپا شده بود و بسیاری از مردم در نقاطی زندگی می کردند که گرداگردش را کثافت گرفته بود. خیابانهای شهر زباله روبی شد. مردابهایی که مملو از گل و لای و آب راکد بود و باعث اشاعه بیماریهای گوناگون می شد خشک شدند.

بدین ترتیب میلیونها نفر چینی توانستند از شر کثافت و تعفن رها شوند و آب تمیز برای آشامیدن داشته باشند. یعنی چیزی که همین امروز هم میلیاردها نفر از مردم جهان از نداشتنش رنج می برند.

ارتش سرخ در همان حال که شهرهای بزرگ چین را یکی پس از دیگری فتح می کرد، به مصادره بزرگترین بانکها، کارخانه ها و سایر مراکز اقتصادی می پرداخت. آنها بطور اضطراری تامین محصولات مورد نیاز شهر که در روستا تولید می شد و جریان یابی آن طی سالهای جنگ قطع شده بود را دوباره سازمان دادند.

کار فوق العاده ارزان و گسترده ای که توسط نظام فئودالی فراهم می شد نه فقط دستمزدها را در سطح بخور و نمیر نگه می داشت، بلکه مانع صنعتی شدن چین نیز شده بود. وقتی که تعداد بی شماری از روستاییان برای کار کردن تا حد مرگ وجود داشتند دیگر چه کسی به فکر ایجاد کارخانه های مدرن بود؟ با بسیاری از کارگران همان رفتاری می شد که فرق چندانی با دهقانان نداشت. زنان جوانی که در کارخانه های نساجی کار می کردند را مثل برده شبها زندانی می کردند. مردان و نوجوانانی که در معادن کار می کردند، کتک می خوردند و مورد آزار قرار می گرفتند. برخورد کارفرمایان به الاغهایشان بهتر از این بود.

تحول انقلابی

حزب بر همه این مسائل یک شبه نقطه پایان نهاد. کار کودکان ملغی شد. ساعات کار از ۱۲ تا ۱۶ ساعت به ۸ ساعت تقلیل یافت. در چند سال اول، دستمزدها دو تا سه برابر شد. کارگران از آنجا که می دانستند کارشان در خدمت رهایی چین و کمک به ساختن سنگری برای انقلاب جهانی است، در تولید کردن منفعت داشتند. آنها برای نخستین بار به باز سازماندهی تولید تشویق شدند تا آن را هرچه کاراتر سازند. همه کارگران که پیش از آن هیچ چیز بیش از دو دست کارکن بحساب نمی آمدند، آزاد شدند تا در دگرگون ساختن حیات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور سهم بگیرند. آنها تشویق شدند که به حزب کمونیست بپیوندند. آنها اتحادیه ها و سایر انجمنهای سراسری کارگران را تشکیل دادند و بدین وسیله در اداره اماکن کار شرکت جستند. کارخانه ها به ساختن مسکنهای جدید، شیرخوارگاهها، چایخانه ها و سایر تسهیلاتی که تا آن زمان در چین ناشناخته بود پرداختند.

میلیونها فاحشه در چین در گروههائی تحت رهبری حزب سازمان یافتند. اینها کسانی بودند که اغلب به فروش رسیده یا دزدیده شده بودند و برای سالها در غل و زنجیر بسر برده بودند. این گروهها به زنان کمک می کردند که دلایل ستم وارد بر خود را بفهمند. آنها بعلاوه علیه هرگونه گرایش تحقیر کننده و

تبعیض آمیز از جانب سایر مردم نسبت به فواحش مبارزه می کردند. فواحش سابق می توانستند برای دستیابی به مشاغل جدید تعلیم یابند یا به مناطق روستایی بازگردند.

طی مدتی کوتاه، خیابانها و جاده های کشور که در جهان جزء ناامن ترین و خطرناکترین راهها بود نسبتاً امن شد. مرتجعین معمولا چنین استدلال می کنند که راه خاتمه بخشیدن به جرائم، اعمال سرکوب بیشتر از جانب حکومت است. چین عکس این را ثابت کرد. بدین معنی که وقتی شرایط زمینه ساز جرم و جنایت دگرگون شود، میزان جرائم بنحوی ناگهانی و گسترده تقلیل می یابد. بعلاوه زمانی که مردم بویژه تهیدستان آزاد باشند و شروع به اداره جامعه کنند، می توانند توان جمعی خود را در مبارزه علیه جرائم بکار گیرند. امروز حکام مرتجع کشورهایی که در آنها صدها هزار یا حتی میلیونها نفر زندانی وجود دارد ادعا می کنند که سوسیالیسم یک اسارتگاه بزرگ است. حقیقت این است که چین سوسیالیستی فقط چند هزار زندانی داشت و آنها آزاد بودند هر زمان که بخواهند بدون ترس به هر جا که خواستند بروند.

زنـــان

وضعیت زنان خیلی سریع دستخوش دگرگونی های عظیم شد. زنان چین در سراسر زندگی خود تحت سلطه مردان قرار داشتند. زمانی که بچه بودند تحت سلطه پدر، در جوانی تحت سلطه شوهر و وقتی که بیوه می شدند تحت سلطه پسر یا سایر بستگان مرد. ضرب المثلی بود که می گفت: «تولد یک دختر هیچکس را شادمان نمی کند.» علت این تفکر این نبود که تهیدستان سنگدل بودند. برخی افراد تمایلی به بزرگ کردن نوزاد دختر نداشتند، زیرا فکر می کردند که دست آخر خادم خانواده ای دیگر خواهد شد.

اگر کارگران و دهقانان از یوغ فئودالیسم و سرمایه داری و امپریالیسم رنج می بردند، زنان علاوه بر همه اینها با یک یوغ دیگر نیز مواجه بودند. آنها بعلت زن بودن تحت ستم قرار داشتند. همین امر به زنان توان نهفته انقلابی عظیمی می بخشید. بعلاوه چین نمی توانست بطور کامل از شر نظام فئودالی رها شود مگر اینکه یکی از ارکان عمده این نظام یعنی پدرسالاری، سلطه رئیس مرد خانواده بر زنان و کودکان را فرو می ریخت. توده زنان یک نیروی قدرتمند در سرنگون کردن کل مناسبات اجتماعی کهن و ایده ها و ارزشهای اخلاقی عقب مانده که بر پایه این مناسبات قرار داشت بودند. این امر در مورد کل طبقات خلق صدق می کرد.

برخی می گفتند: «رفرم ارضی خوب است، پول جدید خوب است، اما زمانی که آنها دیگر اجازه نمی دهند زنتان را کتک بزنید دارند زیاده روی می کنند». راه حل این نبود که برای خاتمه بخشیدن بر کتک زدن زنان، به سرکوب حکومتی اتکاء شود. برای مثال در جریان رفرم ارضی بسیاری از مردان نمی خواستند که همسرانشان به جلسات انجمن دهقانی بروند. وقتی که زنان در چنین جلساتی صحبت می کردند، مردان با نارضایتی به آنان پوزخند می زدند. این رفتارهای عقب مانده توسط کمونیستها و زنان پیشرو که در انجمنهای زنان متشکل شده بودند به مصاف طلبیده شد. اگر مردی زنش را کتک می زد، انجمن زنان روستا به دیدار او می رفت. همه جمع می شدند تا آن زن از شوهرش انتقاد کند و در مورد اینکه چرا رفتار این مرد در خدمت جامعه کهن است و خلاف منافع دهقانان است با وی به بحث بپردازد. در موارد بسیار حاد، زنان با آن مرد همان معامله ای را می کردند که او با همسرش کرده بود.

اگر بخواهیم مقایسه ای انجام دهیم، باید بگوییم که در همان دوره، زنان در بسیاری از کشورهای اروپایی هنوز حق رای نداشتند. در سال ۱۹۵۰ طلاق گرفتن از جانب زنان تقریباً در تمامی کشورهای جهان غیر از چین امری دشوار بود. کنترل موالید امکان پذیر نبود و سقط جنین غیر قانونی محسوب می شد. زنان در ثروتمند ترین کشورهای جهان امروز، تازه شروع به کسب برخی حقوق قانونی کرده اند که زنان در چین انقلابی در دو نسل پیش بدست آورده بودند. اما همانگونه که در مورد رفرم ارضی هم دیدیم، انقلاب چین باید بسیار فراتر از برابری قانونی می رفت و این تازه آغاز نابودی ریشه های نابرابری و ستم بود.

همه اینها فقط گامهایی اولیه در جاده ای طولانی محسوب می شد.

مبارزه در حزب

از همان آغاز درون حزب کمونیست چین مبارزه ای بر سر اینکه گامهای بعدی چه باید باشد، براه افتاد. یکی از بزرگترین موضوعات مورد مبارزه چگونگی مدرنیزه کردن جامعه بود. آیا این کار را باید با قرار دادن سود در مقام فرماندهی و صرفاً مدرنیزه کردن همان نوع اقتصادی که در گذشته وجود داشت انجام داد و بدین ترتیب چین را وابسته به بازار جهانی تحت کنترل امپریالیسم نگه داشت؟ اگر چنین می شد معنایی جز در پیش گرفتن راه سرمایه داری نداشت و این باعث می شد که دوباره کارگران، دهقانان و زنان چین گرفتار همان زندگی ای شوند که از آن نفرت داشتند. حال که صنعت به مایملک کل خلق تبدیل شده بود باید بگونه ای متفاوت تکامل می یافت. راه این نبود که منابع را صرفاً به صنایعی اختصاص دهند که بیشترین سود را حاصل می کند. چین باید اولویت را به توسعه کشاورزی می داد تا بدین ترتیب خوراک خلق را تامین کند و برای صنایع مواد خام فراهم سازد و برای محصولات صنعتی بازار فراهم آورد. چین باید بین صنایع سبک و سنگین تعادل ایجاد می کرد. هدف اقتصاد، تولید نیازهای خلق، تشویق توسعه موزون در سراسر کشور، ساختن یک اقتصاد ملی خودکفا و پشتیبانی از انقلاب در سراسر جهان بود.

مائو گفت که انقلاب دمکراتیک نوین چین در را بروی سرمایه داری گشود اما بیشتر از آن در را بسوی سوسیالیسم باز کرد. برای مثال، رفرم ارضی باعث شد که کشاورزان خرد در مقیاس وسیع در سراسر کشور بوجود آیند. اما انقلاب نمی توانست در اینجا توقف کند. اولا اگر چنین می شد برخی افراد که کمی بیش از دیگران زمین، ابزار و حیوان داشتند یا حتی فقط کمی نیروی کارشان بیشتر بود، می توانستند ثروتمند شوند و برخی کسان دیگر که مایملک کمتری داشتند سرانجام مجبور می شدند زمین خود را بفروشند. کارکرد سرمایه داری روستا را به فقیر و غنی تجزیه می کرد. ثانیاً حتی اگر سرنگونی فئودالیسم توسط دهقانان در آغاز باعث می شد که روستاهای چین از رکود و فقر خلاصی یابند، اما پیشرفت بیشتر کشاورزی در گرو تبدیل این صاحبان قطعات کوچک زمین به کارگرانی بود که بطور جمعی تولید کنند. ثالثاً، این عقب ماندگی کل پروسه توسعه اقتصاد سوسیالیستی را با مانع روبرو می کرد.

نیاز به این تغییرات بزرگ با مقاومت از درون خود حزب روبرو شد. اما مائو بر این باور بود که شور و شوق نهفته در دهقانان برای انجام کلکتیویزاسیون می تواند بر همه موانع فائق آید.

پیش از پیروزی سراسری انقلاب و حتی پیش از آنکه رفرم ارضی به انجام رسد، دهقانان برای کمک به یکدیگر در امر کاشت و برداشت به ایجاد تیمهای کمک متقابل پرداختند. طی چند سالی که از رهایی می گذشت، آنها تعاونیها را در سطح پایین ایجاد کردند. آنها کل اراضی را با یکدیگر کشت می کردند و محصول کار را بر پایه میزان زمین، ابزار و حیوانی که هر خانواده بکار گرفته بود و نیز میزان کار هر خانواده تقسیم می کردند. اما آنها کماکان به کانال کشی، سد و سیل بند نیاز داشتند. همانطور که به تسطیح زمین، کانال های آبیاری و غیره نیاز داشتند. مالکیت فردی، قابلیت تولیدی دهقانان را محدود می کرد.

از اواسط دهه ۱۹۵۰، دهقانان تعاونیهای پیشرفته را بوجود آوردند. از آنجا که آنها دیگر بطور جمعی صاحب زمین و ابزار و حیوان بودند، قباله های خود را سوزاندند. این روندی پر افت و خیز بود که در مناطق مختلف با سرعتهای متفاوت به پیش می رفت. بسیار عادی بود که دهقانان به یک تعاونی بپیوندند، از آن جدا شوند، دوباره به آن بپیوندند و دوباره جدا شوند. این امر به

حال و هوا و میزان اعتماد و اطمینان آنها برمی گشت. اما در برخی مراحل این پروسه، دهقانان برای پیوستن به تعاونیها صف می کشیدند. زمانیکه دهقانان زمین و کار خود را یک کاسه می کردند، قطعات کهنه و جدا افتاده خود را کنار می گذاشتند و با یکدیگر برای تغییر موقعیت زمین به کار می پرداختند، تراکتور و سایر ماشین آلات می توانست در مناطقی بکار گرفته شود که پیش از آن هرگز حتی یک بیل هم بکار گرفته نشده بود. توسعه کشاورزی راه صعود صنعت را گشود.

جهش بزرگ به پیش

چین برای یک جهش بزرگ به پیش آماده بود. سطح پایه ای حکومت در روستاهای چین، بخش یا شهرک است. تعاونیهای یک بخش به یکدیگر پیوستند تا یک واحد نوین اقتصادی و سیاسی را ایجاد کنند. واحدی که از طریقش، دهها هزار نفر زندگی مشترک خود را بسازند. این کمونهای خلق گام عظیمی در جهت پر کردن شکاف بین دهقانان و حکومت بحساب می آمد. زیرا دهقانان می توانستند بطور فزاینده همه امور خویش را در دست گیرند. تیمهای کار که بر پایه چند خانواده ایجاد شده بود کماکان واحد پایه ای محسوب می شد. اما از آنجا که این تیمها به بخشی از یک سازمان بسیار گسترده تر تبدیل شده بودند، مرزهای طایفه ای و دهکده ای زیر پا گذاشته شد. آبیاری، کنترل سیل، جاده ها و غیره باید در مقیاسی بزرگ برنامه ریزی می شد و دانش و مشارکت دهقانان نقش محرکه را در تعیین اینکه چه کاری باید انجام شود و چگونه، ایفا می نمود.

سیاست مائو، تاکید را بر مناطق روستایی گذاشت تا بتدریج شکاف بین شهر و روستا و کارگر و دهقان محدودتر شود. گذر به کمونهای خلق امکان برداشتن گام بزرگی در این راه را با ایجاد بیمارستانها، مدارس و صنایع نوین در مناطق روستایی فراهم کرد. این درست خلاف افزودن بر تسهیلات موجود در شهرها بود که شاید در چارچوب تنگ نظرانه اقتصادی، «ارزانتر» به نظر آید. توسعه صنایع در مناطق روستایی، بدون کمونهای خلق امکان نداشت. زنان و مردان تشویق شدند که ابتکار سازماندهی کارخانه های نوین را در دست گیرند و راههای نوینی برای تامین نیازهای خلق بیابند. حزب این پروسه را رهبری کرد و حکومت بر پایه نقشه های کلی اقتصادی کشور از آن پشتیبانی نمود. اما همه چیز وابسته به تلاشهای خود مردم بود.

جهش بزرگ به پیش بسیاری مشکلات را حل کرد و دستاوردهای عظیمی کسب نمود. اما با دشواریهایی نیز روبرو شد. سه سال پی در پی کشور دچار یک خشکسالی شدید و جدی شد. اتحاد شوروی به انتقام انتقادی که چین از راه سرمایه داری تحت رهبری خروشچف نموده بود، کوشید در اقتصاد چین خرابکاری کند. بعلاوه درون حزب کمونیست چین نیز با این جهش مخالفت می شد. رهروان سرمایه داری در چین از این مشکلات استفاده کردند تا آن را دلیلی برای ضرورت تغییر مسیر چین نشان دهند.

آنها می گفتند که انقلاب از مشغله واقعی زحمتکشان یعنی کار کردن انحراف حاصل کرده است. بعقیده آنها مردم نمی بایست خود را به مسائل مربوط به دولت مشغول می کردند و نمی بایست به چگونگی سازماندهی و اداره اماکن کار خویش می پرداختند. نمی بایست به این می پرداختند که کارشان به رشد و تکامل گام به گام توانایی های کل مردم و جهت گیری کل جامعه خدمت می کند یا نه.

انقلاب فرهنگی

مائو و سایر انقلابیون چین با مطالعه تجربه اتحاد شوروی و کشور خود به این درک رسیدند که سوسیالیسم، به مبارزه میان طبقات متخاصم پایان نمی دهد. برعکس، زمانیکه طبقات حاکمه کهن نابود شدند، نبرد به درون خود حزب کمونیست منتقل می شود. درگیری بر سر سیاستها و استراتژیهای متضاد، بر سر راههای مختلف، بیانگر مبارزه میان طبقات متضاد است. کارگران و دهقانان و رهبران حزبی آنها در پی تداوم راه سوسیالیستی هستند. این به معنای نابود کردن شکافها و نابرابریهای اجتماعی بازمانده از جامعه کهن به صورت گام به گام است. این بمعنای نابود کردن کلیه ایده های کهن است که دوشادوش این مناسبات ادامه حیات می دهد. این بمعنای حمایت از انقلابات در سراسر جهان و تبدیل کشور به یک منطقه پایگاهی برای پیشرفت بسوی کمونیسم جهانی است. انقلابیون کمونیست، خود را درگیر نبرد مرگ و زندگی علیه آن دسته از رهبران عالی رتبه حزب می یابند که نماینده یک طبقه استثمارگر نوظهورند و سرسختانه در پی حفاظت از کلیه مناسبات کهن و گسترش آنها، و همراه شدن با نظم جهانی امپریالیستی هستند. این رویزیونیستها وزنه سنگین سنت را همراه با موضع مسلط امپریالیسم بر جهان، پشتوانه خود دارند.

این مبارزه در انقلاب فرهنگی به اوج خود رسید. مائو و انقلابیون درون حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۶ اعضای حزب و توده ها را به «بمباران مقرهای فرماندهی» فرا خواندند: به انتقاد از این سیاستهای سرمایه دارانه و سرنگونی کسانی که می کوشند چنین سیاستهایی راتحمیل کنند. به مطالعه و بکار بستن مارکسیسم و به ابتکار عمل در خلق پدیده های نوین سوسیالیستی که بتواند جامعه را هرچه بیشتر دگرگون کند.

هدف فوری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، سرنگونی آن رهبران حزبی بود که می کوشیدند چین را به جاده سرمایه داری بکشانند. همانطور که مائو مسئله را تشریح کرد، انقلاب فرهنگی یک هدف عمیقتر هم داشت: تغییر جهان بینی مردم بنحوی که آنها بتوانند بهتر تفاوت بین مارکسیسم و رویزیونیسم را بفهمند. این بمعنای ضرورت دگرگونی تفکر مردم، بموازات دگرگونی مناسبات اقتصادی و اجتماعی بین مردم بود که این ایده ها معرف آن مناسبات بودند.

نبردهای آغازین انقلاب فرهنگی توسط گاردهای سرخ به پیش رفت. آنها دانشجویان و جوانان شجاعی بودند که به فراخوان مائو برای مخالفت با مشتی از صاحبان قدرت در چین پاسخ گفتند. اما مائو علاوه بر آنها، طبقه کارگر را برای رهبری همه امور به میدان فرا خواند. او برای تقویت توان حزب در امر رهبری این مبارزه نبرد کرد. حزب باید بمثابه نماینده منافع درازمدت کارگران برای تغییر این جامعه و جهان وارونه به ایفای نقش رهبری می پرداخت.

در ژانویه ۱۹۶۷ بعد از چند ماه بحث شدید و برگزاری جلسات برای روشن کردن موضوعات، شورشگرانی که از کارخانه ها و محلات و مدارس شانگهای برخاسته بودند و توسط اعضای انقلابی حزب رهبری می شدند، قدرت را از دست دستگاه دولتی قدیمی شهر که به سنگر رهروان سرمایه داری تبدیل شده بود، درآوردند. آنها یک دستگاه دولتی نوین را که ترکیبی از نمایندگان تشکلات شورشی، رهبری انقلابی حزب، و نمایندگان ارتش سرخ بود، جایگزین ساختند. این نوع ترکیبها اصطلاحاً سه در یک نامگذاری شد. توده ها قدرت را بطور همه جانبه و از پایین به کف آوردند. از اواخر ۱۹۶۸ این نوع کمیته های انقلابی در همه مناطق چین شکل گرفت.

میلیونها جوان تحصیل کرده برای انجام انقلاب فرهنگی عازم روستاها شدند. بسیاری بطور دائم در روستاها ماندند. افراد شهر نشین که معمولا به کار یدی نمی پرداختند دوره هایی را به کار در مزرعه گذراندند تا دهقانان و نیازهایشان را بهتر بشناسند و به تغییر جهان بینی خویش کمک کنند.

کارخانه ها توسط کمیته های سه در یک متشکل از کارگران و تکنیسینها و مدیران اداره می شدند و بیمارستانها توسط کمیته هایی متشکل از پزشکان، کارگران و نمایندگان بیماران و غیره. همانطور که مائو پیش بینی کرده بود، زمانی که نقش کارگران در تولید دگرگون شد و آنها نه صرفاً بمثابه دو دست کارکن بلکه بعنوان متفکر و اداره کننده به ایفای نقش پرداختند، تولید نیز از بند رها شد. در یک پالایشگاه نفت شانگهای که گازها هوا را آلوده می کرد، کارگران به دقت به بررسی این مسئله پرداخته و حتی جزیی ترین مسائل فنی را در نظر گرفتند و توانستند راه بهینه سازی این گازها برای

استفاده از آنها در تولید نخهای پلاستیکی که در تهیه لباس، وسائل پزشکی و مصنوعات دیگر به کار می رود را بیابند. به نظر ارزانتر می آمد که مجتمعهای صنعتی، سموم خود را آزادانه در فضای اطراف پراکنده سازند. این کار یک مجتمع را ظاهراً سودآورتر می کرد و تلاش کمتری را از جانب کارگرانش الزام آور می ساخت. و حتی ممکن بود منابع مالی اضافه ای را در دسترس آنان قرار دهد. اما کارگران ثابت کردند که چنین روشی به نفع جامعه یا حتی اقتصاد بطور کلی نیست.

فعالیتهای فرهنگی چین نظیر فیلم و تئاتر و اپرا و انتشار کتاب و غیره یکی دیگر از سنگرهای رهروان سرمایه داری و میراثی از جامعه کهن بود. مائو گفت که نام وزارت فرهنگ را باید تغییر داد و به آن نام وزارت امپراطورها، امیران و ژنرالها و هیولاها، نخبگان و مومیائی ها، نخبگان و زیبارویانی داد که از تغییر و دگرگونی گریزانند. سلطه ایده ها و نگرش طبقات استثمارگر بر عرصه فرهنگ، یکی از موانع بزرگ موجود در راه دگرگون کردن بیشتر جامعه بود.

چیانگ چینگ بواسطه توانائی ها و کیفیات خویش در صف اول این مبارزه قرار گرفت. او نقش مهمی در رهبری خیزش توده ای برای سرنگون کردن رهروان سرمایه داری در هر آنجا که قدرت داشتند، بازی کرد. بعلاوه او مشخصا به انقلاب در عرصه فرهنگ خدمت نمود. یک نمونه این امر اپرا بود که ابزار ارتباطی فوق العاده محبوبی در چین به حساب می آمد و کماکان نیاز به تغییر و تحول داشت. چیان چین در جلسه با ۵ هزار نماینده گروههای اپرایی سراسر کشور بطرز تحریک آمیزی این سئوال را پیش کشید که آیا می خواهید به منافع مردم عادی خدمت کنید یا به منافع مشتی رهرو سرمایه داری که نماینده ادامه حیات نیروهای شیطانی جامعه کهن هستند؟ او چنین گفت: «گندمی که می خوریم را دهقانان بار می آورند. لباسی که می پوشیم و خانه ای که در آن زندگی می کنیم را تماماً کارگران ساخته اند. ارتش آزادی بخش خلق است که در جبهه های دفاع ملی به خاطر ما پاسداری می دهد. پس چرا ما چهره اینان را بر صحنه نمایشات تصویر نمی کنیم. اجازه هست از شما بپرسم که کدام طبقه را نمایندگی می کنید؟»

چیانگ چینگ گفت که مهمترین وظیفه در اپرا، آفرینش قهرمانان انقلابی و بویژه خلق برخی اپراهای پیشرو است که بمثابه الگو در ساختن اپرا و تولیدات فرهنگی بطور عام مورد استفاده قرار گیرند.

با انقلاب فرهنگی، تدریس زیر و رو شد. دانشگاهها در مناطق روستایی برپا شدند. بدین ترتیب استادان و شاگردان می توانستند از یکدیگر بیاموزند و فارغ التحصیلانی بوجود آیند که هم از نزدیک با توده ها ارتباط داشته و هم بلحاظ علمی پرورش یافته باشند. بعبارت دیگر هم سرخ باشند و هم متخصص.

نتیجه گیری

چه چیزی همه این کارها را ممکن ساخت؟ رهبری یک حزب کمونیست که توسط ایدئولوژی ای هدایت می شد که ما امروز آن را مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم می نامیم. این حزب یک جنگ انقلابی را هدایت کرد که به نابودی قدرت سیاسی طبقات حاکمه کهن انجامید و قدرت را در کف خلق نهاد. این حزب ایدئولوژی انقلابی را در اختیار محرومان قرار داد و آنها را در راه ادامه گام به گام انقلاب بسوی رهایی کل نوع بشر رهبری کرد.

چین یک کشور فقیر باقی ماند اما سوسیالیسم چین یک نظام برتر بود.

سوسیالیسم قادر شد نیازهای خلق را پاسخ گوید. از همان روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب، برای هرکس خواه کار می کرد و خواه نمی کرد، خوراک و پوشاک و سوخت و آموزش و پرورش و یک مراسم کفن و دفن آبرومند تضمین شد. هیچ کس نگران این نبود که در آینده بر سر فرزندانش چه می آید. خلاصه آنکه اهالی چین دیگر اسیر گرسنگی نبودند و می توانستند بمثابه یک موجود انسانی کامل رشد و تکامل یابند.

این دگرگونی به نحوی انجام گرفت که هرگز در یک کشور سرمایه داری نمی تواند اتفاق بیفتد. چین قادر شد بدون استثمار خلقهای سایر کشورها . یعنی همان رازی که پشت سطح بالای معیشت در کشورهای امپریالیستی قرار دارد . نیازهای مردمش را تامین کند. انقلاب چین بجای تقسیم فزاینده کشور به یک اقلیت ثروتمند و یک اکثریت فقیر، بطور مداوم شکافها و نابرابریهای درون جامعه میان شهر و روستا، کارگر و دهقان، کار فکری و کار یدی، و مرد و زن را کاهش می داد. اگرچه کماکان هر فرد نمی توانست به سادگی تمامی نیازهایش را بدون هیچ تفاوتی با دیگران تامین کند، اما بسیاری از ضروریات اساسی زندگی به رایگان یا بسیار ارزان در اختیار همگان قرار داشت.

انقلاب فرهنگی نتوانست بر تمام نابرابریها و تضادهای اجتماعی نقطه پایان بگذارد. همانطور که مائو گفت نمی توان به کمونیسم دست یافت مگر آنکه سرانجام طبقات نه فقط در چین بلکه در سراسر جهان محو شوند. تا زمانیکه طبقات وجود دارند، خطی که حزب در پیش می گیرد یا به عبارت دیگر جهتی که جامعه دنبال می کند، تعیین کننده است.

رهروان سرمایه داری دست به یک کودتای نظامی زدند و نزدیکترین رفقای مائو و مهمترین آنها یعنی چیانگ چینگ و چان چون چیائو را دستگیر کردند و موجی از ترور را علیه انقلابیون برانگیختند. قدرت سیاسی از چنگ توده های چین ربوده شد.

طبقه حاکمه جدید همه چیز را وارونه کرد. کمونهای خلق در هم شکسته شد. امروز تعداد قلیلی از دهقانان ثروتمند شده و بیش از صد میلیون تن از دهقانان به شکل بی خانمان و نیمه گرسنه و در جستجوی کار از گوشه ای به گوشه دیگر مهاجرت می کنند. کارگران را از اداره امور به زور کنار گذاشتند و به آنها فرمان دادند که ساکت بر جای بنشینند و به خاطر شغلی که دارند سپاسگزار باشند. تازه این در صورتی است که آنها به اندازه کافی «خوش اقبال» باشند و کماکان در بخشهایی که به نظر امپریالیستها سودآور می آید، شاغل باقی بمانند. به اصطلاح «مدرنیزاسیون» چین بمعنای تعطیل اکثر صنایع سنگین این کشور و پرتاب کردن کارگران به خیابانها بوده است. هرجا که صنایع جدید مثل قارچ سر بلند کرده و برای مثال به تولید لباس و تلویزیون پرداخته، معنایش این است که استخدام کار ارزان چینی ها زیر چکمه سرمایه خارجی و غالباً به خاطر نیازهای بازار خارجی صورت گرفته است. کار کثیف بخاطر کشورهای ثروتمند در کشورهایی نظیر چین انجام می گیرد. در اینجا سموم صنعتی و زباله های زهرآگین در هر گوشه و کنار یافت می شود. حکام جدید چین کشور را برای منفعت امپریالیستهایی می چرخانند که اقتصاد چین بطور فزاینده به آنها وابسته می شود.

امروز چین از نظر فساد و رشوه خواری در بالاترین رده های جهانی قرار دارد. خیزشهای دهقانی مهمی علیه بار سنگین مالیاتها و سایر اشکال نوین استثمار صورت گرفته است. نوزادان دختر با یک نرخ هشدار دهنده به قتل می رسند. فحشاء و اعتیاد به مواد مخدر بار دیگر اوج صعودی یافته است. بیماری ایدز می رود تا حتی میزان تلفات بیماریهای واگیردار که انقلاب ۱۹۴۹ چین بر آنها نقطه پایان نهاده بود را پشت سر گذارد.

رهروان سرمایه داری که حزب کمونیست را غصب کرده اند تا زمانیکه به نفع اربابان خارجی شان باشد ممکن است کنترل امور را در دست داشته باشند، اما هیچ چیزی که اثری از کمونیسم در آن باشد موجود نیست. بار دیگر خلق چین باید قدرت را از طریق مسلحانه و با حمایت انقلابیون مردم جهان بدست آورد. اما آنها و ما به نقطه آغاز بازنگشته ایم و از صفر شروع نمی کنیم. زیرا تجربه سوسیالیسم را داریم. خط و درسهایی را داریم که زنده اند. نمونه روح افزائی را داریم که از دل مبارزه صدها میلیون انسان تکامل یافته و به پیشرفته ترین قله ها دست یافته است. این تجربه میراث مشترک مردم جهان و نمونه درخشانی از برتری نظام سوسیالیستی است.

استراتژی جنـگ خـــلق در هند

نقدی بر دیدگاه های کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ـ ل) در مورد خط نظامی آن تشکیلات

به نقل از نشریه تندر بهاری شماره ۱ سال ۹۸ ، ارگان تئوریک مرکز اتحاد مائوئیستی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ـ ل)، که از این به بعد به اختصار آن را کمیته می خوانیم، از زمان تاسیس در سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۹۱ که منحل شد، سه چرخش مهم را در زمینه خط مبارزه مسلحانه و امور نظامی از سر گذراند. اولین جهش در مقطع ۱۹۸۲ ـ ۱۹۷۹ اتفاق افتاد. این خط در کنفرانس سراسری کمیته به سال ۱۹۸۲ تصویب شد و طی ماه های متعاقب آن، تکامل بیشتری یافت. جهش دوم طی مباحثات پلنوم سراسری سال ۱۹۸۵ و کنفرانس سراسری سال ۱۹۸۷، صورت گرفت. این خط در سال ۱۹۸۸ فرموله شد. جهش سوم با تصویب سند پیش نویس «درباره دمکراسی پرولتری» انجام شد. این سند پیش نویس، زمانی صورت نهائی به خود گرفت که کمیته در اکتبر ۱۹۹۱ منحل شد. کمیته، در سراسر دوران حیاتش، ادعا می‌کرد که مدافع راه جنگ خلق و مفاهیم پایه ای آن است. به همین دلیل است که ما تغییرات نظری کمیته در مورد خط مبارزه مسلحانه و امور نظامی را به مثابه «جهش ها» مشخص می کنیم. لیکن همانگونه که در جریان مطالعه سند حاضر خواهید دید، این «جهش ها» در واقع بیانگر یک انحراف سمج و گام به گام از دانش نظامی پرولتاریا بود.

دور شدن از چارومازومدار

یکی از مواضع پایه ای کمیته، دفاع از «خط انقلابی پرولتری رفیق چارومازومدار» بود. کمیته مطرح می کرد که «مبارزه مسلحانه، شکل عمده مبارزه است و سایر اشکال مبارزاتی باید مکمل آن باشد.» لیکن از همان ابتدا، درک و عملکرد بخشهای اصلی این تشکیلات جدید دچار انحراف از این موضع شد. نظر شاخه حزبی در استان «آندرا پرادش» این بود که نقطه ضعف اصلی جنبش پیشین را باید در جنبه نظامی آن جستجو کرد. این در حالی بود که واحد استان «کرالا»، سرنخ اشتباهات را در نحوه ایجاد و تکامل سازمان های توده ای، مبارزات توده ای و برنامه اقتصادی می جست. فردای تاسیس کمیته، تشکیلات استان کرالا که از این به بعد آن را «کرالا» می نامیم، بر سر این مسائل مواضع معینی اختیار کرد. «کرالا» با اشاره به شرایط مشخص آن منطقه، چنین استدلال میکرد که مبارزه مسلحانه را فقط زمانی می توانیم آغاز کنیم که «تضادها را از طریق در آمیختن با مبارزات گسترده توده ای و تریدیونیونی و ارتقاء این مبارزات به مبارزات سیاسی، عریان تر و حادتر کنیم.» این اختلاف نظرات در کنفرانس سال ۱۹۸۲ حل شد. تصمیم گیری ها به نفع مواضع «کرالا» بود. سند پیش نویسی که قبلا تحت عنوان «خط تاکتیکی» در راستای مواضع سال ۱۹۷۹ تهیه شده بود، به تصمیم کنفرانس پس گرفته شد. از آنجا که مواضع «کرالا»، نقش تعیین کننده ای در تکامل آتی نظرات کمیته بر سر خط مبارزه مسلحانه و امور نظامی بازی کرد، در این مقاله به تفصیل به آن می پردازیم.

مواضع «کرالا» در دو جنبه مهم از خط حزب کمونیست هند (م . ل) در سال ۱۹۷۰، منحرف شد. واضح ترین جنبه، پیشنهادی بود که در مورد تکامل مبارزات توده ای به مبارزات سیاسی به خاطر آماده کردن زمینه برای آغاز مبارزه مسلحانه جلو می گذاشت. این بحث در تضاد با موضع مشهور چارومازومدار قرار داشت. رفیق مازومدار معتقد بود که نباید پیش شرطی به نام تبدیل مبارزات اقتصادی و قسمی به مبارزات سیاسی، تراشید. بعلاوه لنین نیز در رد اکونومیسم با این موضع مخالفت کرده بود. موضع لنینیستی این است که مبارزات اقتصادی نمی توانند به مبارزه سیاسی برای کسب قدرت تکامل یابند. در این زمان، «کرالا» به این موضع رسیده بود که اشکال حزب کمونیست هند (م . ل) آن بود که نتوانست تشکلات و مبارزات توده ای را به مکملی برای جنگ خلق، تبدیل کند. «کرالا» معتقد بود که یکی از مشکلات مهمی که در خط تشکیلات باید اصلاح شود همین است. با این توجیه، کرالا از خط چارومازومدار منحرف شد. اما تضاد با لنینیسم را نمیتوانست به این سادگی حل کند. برای این کار، «کرالا» یک شیوه جدید در پیش گرفت. به این معنا که به مبارزه رزمنده توده ای که حول شعار «شورش علیه بی عدالتی بر حق است» بر پا شده بود، روی آورد. کار اصلی «کرالا» این بود که به موضوعات محلی بپردازد و با شرکت توده هائی که به حول شعار فوق بسیج شده بودند، «محاکم خلق» برگزار کند. در این محاکم، تضادهای بین توده ها و ستمگران محلی، و همچنین تضادهائی که میان توده ها بروز میکرد، حل و فصل می شد. این محاکم به وسیله کمیته های خلق که موقتا برای پرداختن به موضوعات مشخص ایجاد می شدند، هدایت می شد. «کرالا»، این محاکمات را به مثابه «اشکال ابتدائی قدرت سیاسی موازی» قلمداد میکرد.

فعالیت در راستای این خط، خیلی سریع فراگیر شد. در برخی نواحی، این فعالیت به تشدید تضادها با ستمگران محلی و مجازات مرگ ستمگران انجامید. بر پایه این تجارب «کرالا» ادعا میکرد که موفق شده است مبارزات توده ای را به مثابه مکمل مبارزه مسلحانه تکامل دهد ، بی آنکه به اکونومیسم در غلتد. بعلاوه، بر پایه این تجربه «کرالا» ادعا میکرد که درسهای مبارزه برای دفاع از اندیشه مائوتسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که متعاقب غصب قدرت توسط سرمایه داران در چین براه افتاد را با موفقیت برای حل مسائل انقلاب دموکراتیک نوین در هند، بکار بسته است.

اشاره کردیم که مواضع «کرالا» از دو جانب دچار انحراف شد. انحراف دوم که چندان آشکار نبود را باید در این فرضیه جستجو کرد که مبارزه مسلحانه را فقط بعد از عریان و حاد کردن تضادها می توان آغاز کرد. معنایش این بود که به غیر از شرایط ذهنی، شرایط عینی آغاز مبارزه مسلحانه نیز وجود ندارد یا ضعیف است. البته این نتیجه گیری هیچگاه به زبان آورده نشد. بالعکس، موضع کمیته کماکان این بود که در سراسر هند اوضاع انقلابی بطور مستمر موجود است، هر چند که بطور ناموزون تکامل می یابد.

مائوتسه دون به هنگام بحث از دورنمای آغاز و تداوم مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت، به وجود اوضاع انقلابی مستمر در چین اشاره داشت. این اوضاع انقلابی محصول تضادهای عینی (تضاد امپریالیسم و خلق، و تضاد فئودالیسم و توده های وسیع) بود. بعلاوه مائو خاطر نشان کرد که اوضاع انقلابی به هیچوجه ایستا نیست. بر حسب شرایط و پیشرفت انقلاب مسلحانه ارضی، اوضاع

انقلابی می تواند دچار رکود شود یا توسعه یابد. بنابراین با افت و خیز همراه است. حزب کمونیست از طریق آغاز جنگ در مناطقی که تضادها حاد است، ایجاد نیروهای مسلح و کسب قدرت منطقه ای، می باید قدرت سرخ را موج وار گسترش دهد. و به این ترتیب، روند تکامل اوضاع انقلابی را تسریع کند. (۱) چارومازومدار بر این مواضع مائوئیستی به مثابه یک رکن خط ایدئولوژیک و سیاسی حزب نوین تاکید داشت. (۲)

قبول وجود اوضاع انقلابی مستمر در کشورهای تحت ستم اساسا به معنای آن است که امکان و ضرورت عینی آغاز مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی موجود است، و لازم نیست که منتظر شکفته شدن بحران انقلابی سراسری باشیم. روشن است که این بحث نافی ضرورت تدارک، یعنی ایجاد قوای ذهنی کافی برای آغاز و ادامه مبارزه مسلحانه نیست. لیکن بدان معنا هست که چنین تدارکی، و فقط چنین تدارکی، وظیفه کلیدی ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی حزب مائوئیستی است.(منظور از «قوای ذهنی»، قدرت حزب به لحاظ داشتن خط درست و روشن و همچنین انسانهای انقلابی متشکل در آن است ـ توضیح مترجم).

هر چند مواضع «کرالا» در مورد ضرورت عریان و حاد کردن تضادها، ظاهرا با چنین تدارکی خوانائی داشت اما در اساس، کاملا متفاوت بود. زیرا طبق خط «کرالا» اگر تضادهای عینی در منطقه کرالام حاد نبود، آنگاه آغاز مبارزه مسلحانه، جدا از آماده کردن قوای ذهنی، منوط به آماده کردن اوضاع عینی بود. طبق این خط، در چنین حالتی، جدا از اینکه قوای ذهنی در چه سطحی قرار دارد، مبارزه مسلحانه نمی تواند فورا در دستور کار قرار گیرد.

اکونومیسم «کرالا» را از همین نکته می شد فهمید. در واقع، در یک کشور تحت ستم، شرایط عینی آغاز و توسعه جنگ خلق همواره وجود دارد. هر چند در تمامی نقاط کشور و با حدت و شدتی یکسان موجود نباشد. بنابراین، وظیفه مرکزی حزب مائوئیستی است که از این فرصت استفاده کند و آغاز و توسعه جنگ را به مرکز ثقل تمامی عرصه ها و زمینه های فعالیت خویش تبدیل کند. اگر این وظیفه نادیده گرفته شود یا به شیوه ای صوری فهمیده شود، آنگاه خط حزب علیرغم نیات آن، اکونومیستی خواهد شد. زیرا زمانی که شرایط اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی، مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت، این عالی ترین وظیفه انقلاب، را در دستور کار قرار داده است، هر خطی که از انجام مستقیم این وظیفه باز بماند اکونومیستی خواهد بود.

بار دیگر تاکید می کنیم، منظورمان این نیست که مبارزه مسلحانه باید بدون تدارک آغاز شود. به این معنا هم نیست که حزب باید در تمامی مناطق فعالیت خود، دست به مبارزه مسلحانه بزند. حتی در نواحی گسترده روستائی که تضادها بالنسبه حادتر است، مناطقی وجود دارد که شرایط عینی آنها تکامل نایافته تر است. حزب باید تحقیق و ارزیابی ماتریالیستی کند تا منطقه (یا مناطقی) که برای آغاز و توسعه جنگ خلق از همه جا مساعدتر است را بیابد و در آنجا متمرکز شود. بعلاوه، فعالیت حزب در سایر مناطق روستائی و شهری باید به گونه ای پیش رود که به وظیفه آغاز جنگ خدمت کند. مائو میگوید: «قبل از آغاز جنگ همه سازمانها و مبارزات در تدارک برای آغاز جنگ بوجود می آیند... بعد از آغاز جنگ، همه سازمانها و مبارزات به طور مستقیم یا غیر مستقیم با جنگ هماهنگ می شوند.» (۳)

آغاز و توسعه موفقیت آمیز جنگ خلق در پرو و نپال در اواخر قرن بیستم، گواه قدرتمند این موضع مائوئیستی است که: وظیفه مرکزی و فوری حزب کمونیست در یک کشور تحت ستم، کسب قدرت از چنگال دشمن طبقاتی از طریق جنگ خلق است. کلیه فعالیت های حزب باید در راستای انجام این وظیفه پیش رود. کلیه فعالیت های حزب را قبل از هر چیز باید در ارتباط با این وظیفه مرکزی محک زد. حزب یا باید در حال انجام کسب قدرت باشد یا در حال تدارک برای آن.

در آن مقطع، «کرالا» (و سپس کمیته) از خط استراتژیک انقلاب دمکراتیک نوین واحد در هند دفاع می کرد. تدوین یک خط تاکتیکی جداگانه برای منطقه کرالام به هیچوجه مطرح نبود. در واقع مواضع «کرالا» به جای اینکه بازبینی و تصحیح شود، به خط راهنمای کمیته تبدیل شد. بعلاوه، بحث «کرالا» بر سر شرایط عینی منطقه کرالام هیچگاه به طور منظم مورد تحقیق قرار نگرفت و با آن مقابله نشد.

این واقعیتی است که مناسبات طبقاتی در آن منطقه دستخوش برخی تغییر و تحولات شده بود. این تغییرات در فروکش اوضاع انقلابی از اواسط دهه ۱۹۷۰ نقش بازی کرد. اما مسئله ارضی به هیچ وجه حل نشد. بگذریم از اینکه، حتی تحت آن شرایط، کماکان مناطقی بود که در آنجا اشکال آشکار استثمار نیمه فئودالی وجود داشت و تضادها حاد بود. به عبارت دیگر، ناموزونی هنوز یک شاخص مهم بود و هست. بطور مشخص، آن دوره فروکش با تشدید استثمار و ستم بر توده های «آدیواسی» که از هر لحاظ تحتانی ترین بخش جامعه محسوب می شوند، همراه بود. غصب زمینهای «آدیواسی»ها به کسب و کار پردرآمد مالکان و رباخواران قدرتمند تبدیل شد. بساط

در جبهه پارلمانی به سرکردگی حزب کنگره و حزب کمونیست هند (مارکسیست) کساد شد. بخشهای مهمی از توده های تحتانی «دالیت» از چپ پارلمانتاریست فاصله گرفتند. جنبه دیگر اوضاع جدید، ظهور اشکال نوین سهم بری و اجاره داری، رشد سریع شرکتهای مالی خصوصی (که توده ها به آنها لقب «گوش بر» دادند) و شکل گیری مناسبات جدید سرمایه داری بوروکراتیک در کشاورزی و صنعت توسط بنگاه های دولتی و تعاونی بود. به عبارت دیگر، تغییر و تحولات در مناسبات طبقاتی به هیچوجه به این معنا نبود که اصول اساسی مائوئیستی را دیگر نمی توان در منطقه کرالام پیاده کرد.

«کرالا» به جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص، یک ارزیابی مختصر ارائه کرد که در جوهر خود، نافی امکان آغاز جنگ خلق در منطقه کرالام بود. از آنجا که «کرالا» ویژگی های اوضاع انقلابی را مورد تجزیه و تحلیل قرار نداد و درک نکرد، صحه گذاشتنش بر وجود اوضاع انقلابی مداوم نیز صوری و ایده الیستی بود. تایید این انحراف در مواضع بعدی کمیته، به تعمیق آن انجامید.

دو جریان به هم آمیخته اکونومیسم و ایده الیسم در مواضع کمیته بر سر قدرت سیاسی موازی و قدرت سیاسی، نیز دیده میشود. همانگونه که قبلا گفتیم، محاکم خلق به مثابه شکلهای ابتدائی یا جنینی قدرت سیاسی موازی در نظر گرفته می شد. لیکن در واقعیت، این محاکم چیزی بیش از اعمال قدرت موقتا سازمان یافته توده ها بر سر برخی موضوعات جزئی مشخص نبود. درست همانگونه که گرفتن زمین به زور به خودی خود کسب قدرت سیاسی را در بر ندارد، محکمه خلق که به اعدام یک مستبد منفور بینجامد نیز چیزی بیش از حل قهرآمیز یک مسئله جزئی نیست. بعلاوه این محاکم به هیچوجه تحت حفاظت یک نیروی مسلح انقلابی قرار نداشت. بنابراین زمانی که قدرت سیاسی دشمن دست به سرکوب می زد، یعنی کاسه صبر دشمن لبریز می شد و شروع به سرکوب سازمانگران و شرکت کنندگان در محاکم خلق می کرد، فعالیت چنین محاکمی خاتمه می یافت. در اینجا درس عبرت قدیمی تکرار میشد. هیچ میزان از «اراده سازمان یافته توده ها»، تا وقتی که مسلح نباشند، نمی تواند در برابر سرکوب مسلحانه دشمن ایستادگی کند. قدرت سیاسی فقط می تواند از لوله تفنگ بیرون بیاید. باید قدرت سیاسی دشمن را از طریق مبارزه مسلحانه نابود کرد و بر این پایه قدرت نوین را ساخت و حفاظت کرد. بدون قدرت سیاسی نوین، «همه چیز توهم است.» کمیته با درکی که از قدرت سیاسی موازی ارائه میداد چنین توهمی را اشاعه میداد. بعدها کمیته تزی به نام «درک نوین از قدرت سیاسی» ارائه داد که توهم

فوق را تشدید کرد.

نخست به تجزیه و تحلیل مقوله قدرت سیاسی موازی خواهیم پرداخت. موازی با چه؟ اگر منظور موازی با قدرت دشمن است، آنگاه باید به این سئوال پاسخ گفت که آیا این قدرت موازی می تواند برای مدتی طولانی دوام یابد؟ سئوال اساسی تر اینست که آیا اصلا قدرت سیاسی انقلابی می تواند به موازات قدرت دشمن وجود داشته باشد. مقوله مائونیستی قدرت سرخ، منطقه پایگاهی، منطقه آزاد شده و غیره را فقط به این معنی می توان قدرت سیاسی موازی نامید که در بخش (یا بخشهای) کوچک کشور برقرار است و همزمان قدرت سیاسی سراسری هنوز در اختیار دشمن است. قدرت سرخ در منطقه پایگاهی، یگانه قدرت است. بعلاوه همانگونه که تجربه انقلاب اکتبر اثبات کرد، حتی در کشورهای سرمایه داری، قدرت «دوگانه» فقط می تواند طی دوره کوتاهی وجود داشته باشد. فقط تحت شرایط استثنائی که هیچ یک از قدرتهای متخاصم در موقعیتی نیستند که بتوانند با تمام قوا اعمال سلطه کنند. این دوگانگی باید به نفع یکی از قدرتها حل شود. به یک مفهوم، مناطق قدرت سرخ که از طریق جنگ خلق برقرار میشوند نیز با اضطرار مشابهی روبرو هستند. مناطق قدرت سرخ تنها در صورتی میتوانند به حیات خود ادامه دهند که به صورت مناطق پایگاهی برای ادامه جنگ خلق برقرار شوند، برای تسریع اوضاع انقلابی گسترش یابند، و جنگ به مثابه یک «جنگ مطلق» (۴) با هدف کسب قدرت سراسری تکامل یابد. اینکه همیشه امکان ترک موقتی منطقه آزاد شده به قصد مانور دادن، یا در نتیجه اشغال توسط قوای دشمن، موجود است، بحثی جداگانه است.

در چارچوب استراتژی جنگ خلق، خاصه در دوره اولیه که به کسب قدرت منطقه ای می انجامد، قدرت موازی هیچ جایگاهی ندارد و نمی تواند داشته باشد، مگر به معنای وجود مناطق قدرت سرخ. هر درکی از استقرار قدرت بدون نابودی مسلحانه قدرت دشمن در آن منطقه، و تقویت قوای مسلح انقلابی برای دفاع از قدرت نوین، ایده الیسم محض است. این به مفهوم نشاندن «توهم قدرت» به جای قدرت سیاسی واقعی است. به همین خاطر مائو تاکید کرد که، «شرایط اساسی برای استقرار یک منطقه پایگاهی، وجود قوای مسلح و بکار گرفتن این قوا برای مغلوب کردن قوای دشمن و برانگیختن عمل مبارزاتی خلق است.» (۵) لنین نیز تاکید کرد که ایجاد قدرت سیاسی توسط انقلابیون حتی در یک منطقه کوچک بلافاصله انقلابیون را با کلیه وظایف حکومتی روبرو می کند. نکته بحث لنین اینست که داشتن قدرت در همه جوانب آن مطرح است و نمی توان قسمتهائی از آن را عملی کرد. کسب قدرت منطقه ای را فقط به این لحاظ میتوان قسمی حساب کرد که هنوز در قسمتهائی از کشور برقرار میشود و هنوز قدرت سراسری در دست دشمن است. حال آنکه قدرت سرخ درون آن منطقه یا پایگاه، باید یگانه قدرت باشد. وگرنه هنوز قدرت سیاسی نیست. جلوتر ما دوباره به این مسئله خواهیم پرداخت.

خودرونی «چپ»، مکمل اکونومیسم است

مواضع «کرالا» که بعدا به خط کمیته تبدیل شد، بلامنازع نماند. در واحد منطقه کرالا، برخی رفقا با این مواضع مخالفت کرده و بسیاری نسبت به آن شک و تردید داشتند. اما قویترین مخالفت از جانب واحد «آندراپرادش» که از این به بعد آن را «آندرا» می خوانیم، صورت گرفت. «آندرا» به مبارزه خود ادامه داد تا اینکه در سال ۱۹۸۵ انشعاب کرد.

همانگونه که قبلا خاطر نشان کردیم، «آندرا» خط نظامی را به مثابه عامل عمده شکست مشخص کرده بود (منظور شکست جنبش مسلحانه ناگزالباری تحت رهبری چارومازومدار است ـ مترجم). «آندرا» به تنهائی و سپس به مثابه بخشی از کمیته، چندین حمله مسلحانه را به اجراء گذاشت. اما موفق به ادامه این عملیات نشد. بسیاری از کادرهای رهبری بوسیله پلیس دستگیر شده به قتل رسیدند.

اگر چه «آندرا» بدرستی جنبه نظامی را به مثابه موضوع عمده ای که باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تشخیص داد، اما هیچگاه تلاش نکرد خط و تجارب نظامی حزب کمونیست هند (م . ل) را به طور منظم جمعبندی کند. «آندرا» بر صحت مواضع چارومازومدار پافشاری می کرد و می کوشید پرچم مبارزه مسلحانه را در اهتزاز نگاه دارد. اما، به تکرار شماری از اشتباهات آشکار مبارزه مسلحانه ای که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تحت رهبری حزب کمونیست هند (م . ل) راه افتاد، ادامه داد. و از عناصر قدرتمند خودرونی که در امور نظامی وجود داشت، نبرید. این نبریدن از خودرونی در امور نظامی باعث شد که اشتباهات «چپ» در زمینه توسعه کار توده ای برای تدارک و خدمت به جنگ خلق، تداوم یابد. در نهایت، موضع صحیح «آندرا» در تشخیص جنبه نظامی به مثابه علت عمده شکست، از یک اظهاریه صوری فراتر نرفت. ناکامی «آندرا» در جمعبندی از اشکالات خط نظامی، و ناتوانی در سنتز کردن درسهای مثبت و منفی مبارزه مسلحانه حزب کمونیست هند (م . ل)، شرایط مساعدی را برای رهبری کمیته فراهم کرد تا تجربه کرالا را به مثابه رکن جمعبندی خود از تجربه حزب کمونیست هند (م . ل) تثبیت کند.

مخالفت ضعیفی که در منطقه کرالام وجود داشت نیز نقاط ضعف مشابهی داشت. از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۶، جنبش انقلابی در کرالام مبارزه های مسلحانه را منجمله به شکل شبیخون های موفق بر پایگاه های پلیس به پیش برد. اما این مبارزه تداوم نیافت. در واقع، برخلاف سایر استان های هند، جنبش در کرالام بارها توسط دشمن کاملا در هم شکسته شد. این تجربه، جمعبندی و راه حل میطلبید. مخفیکاری و نفی دگماتیستی مبارزات و تشکلات توده ای باعث شد که احزاب رویزیونیست (یعنی حزب کمونیست هند و حزب کمونیست مارکسیست) موفق به ایزوله کردن حزب شوند. لیکن حزب کماکان در بین توده های تحتانی اعتبار داشت. بعد از لغو حکومت نظامی در سال ۱۹۷۷، (۷) اغلب کادرها منجمله کادرهای رهبری توانستند فعالیتهای انقلابی را از سر بگیرند. لازم بود که از شکستهای سیاسی ـ نظامی، با اتکاء به این نقاط قوت مثبت، و با هدف بکاربست راه جنگ خلق در شرایط مشخص کرالام، جمعبندی شود. اما آن کسانی که مخالف مواضع جدید بودند از انجام این کار باز ماندند. آنان نیز نتوانستند از خودرونی، ذهنیگری و یکجانبه نگری در خط و پراتیک حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) گسست کنند. نتیجتا آنان به خودرونی اکونومیستی درغلتیدند.

جمعبندی برای کنار گذاردن انقلاب

میتوان مشاهده کرد که کلیه اجزاء مواضعی که کمیته تا سال ۱۹۸۵ در مورد مبارزه مسلحانه اختیار کرد، پیش از آن در سال ۱۹۸۲ بروز یافته بود. نقط مانده بود که این مواضع به صورت یک خط همه جانبه درآید و مبنای ارزیابی از تجارب حزب کمونیست هند (م . ل) شود. این کار در اولین کنفرانس سراسری انجام شد.

جمعبندی کمیته تحت عنوان «پیش به سوی مرحله نوین تندر بهاری»، اشتباهاتی را که در مواضع چارومازومدار و خط حزب کمونیست هند (م . ل) وجود داشت، دستاویز قرار داد تا احکام صحیح را واژگون کند. این جمعبندی ادعا کرد که گرایش چارومازومدار به اینکه «مبارزات و تشکلات توده ای را در مقابل مبارزه چریکی قرار دهد»، ضرورت یک برنامه ارضی را نادیده بگیرد، بر فعالیت مخفی تاکید یکجانبه کند، و غیره علل اصلی شکست بود. این سند درباره خط نظامی چنین

گفت، «... حزب یک خط فکر شده و دقیق را در جبهه نظامی بکار نبست. گاه خط نظامی به صورت خودرو تکوین می یافت و گاه رفیق چارومازومدار می کوشید آن را فرموله کند.» (۸) لیکن این انتقاد موجه از خودروئی در زمینه خط نظامی، پوششی بود بر کرنش به خودروئی از جانبی دیگر یعنی از زاویه اکونومیستی. ایده های کمیته درباره «تکوین آگاهانه» خط نظامی به معنای آن بود که «... انقلابیون کمونیست که ناگزالباری را رهبری کردند (۹) نتوانستند یک برنامه همه جانبه و مشخص برای استقرار و تداوم درازمدت مراکز قدرت موازی در مناطق روستائی تدوین کنند، زیرا بطور جدی به امکان موجودیت مراکز قدرت دوگانه درازمدت در مناطق روستائی نمی اندیشیدند. بدون یک خط سیاسی که بر ایجاد مراکز قدرت خلق به موازات مراکز قدرت دشمن و غلبه تدریجی اولی بر دومی طی یک مبارزه طولانی مبتنی باشد، امر استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی که نهایتا به کسب قدرت سراسری می انجامد را نمی توان تحقق بخشید.» (۱۰) این اشتباه به «... فقدان فهم واقعی جنگ خلق» (۱۱) نسبت داده شد. اینکه چارومازومدار مبارزه برای کسب قدرت را در مقابل مبارزه برای «منافع اقتصادی» قرار می داد نیز یکی از علل شکست معرفی شد. در واقع، این نظرگاه چارومازمدار مبنای اصلی «... درک دگماتیستی از مسئله قدرت سیاسی و رد یک جانبه سایر اشکال مبارزه و تشکل» (۱۲) قلمداد شد.

بگذارید از همین بحث شروع کنیم. هدف هر طبقه از کسب قدرت، واژگون کردن مناسبات تولیدی موجود و برقراری مناسبات تولیدی نوینی است که با منافع طبقاتی اش خوانائی دارد. این یک طریق قطعی سرکوب و نابودی طبقه سرنگون شده است. کسب قدرت منطقه ای نیز همین وظایف را دنبال می کند؛ هرچند این در کامل ترین ابعادش مطرح نیست. در یک کشور تحت ستم، هسته مرکزی این وظایف، واژگون کردن مناسبات نیمه فئودالی ارضی و بکار بستن شعار «زمین از آن کشتگر» است. برنامه ارضی باید این مسئله را حل کند. اگر چه حزب کمونیست هند (م . ل) یک برنامه پرداخت شده ارضی نداشت، لیکن از یک سیاست قاطع ارضی برخوردار بود. این سیاست در قیام مسلحانه ناگزالباری تحقق یافت. گزارش «ترائی»، این تجربه را بطور جامع تشریح می کند. (۱۳) این گزارش علل شکست ناگزالباری را نیز بدین شکل جمع بندی کرده است: «... فقدان تشکیلات حزبی قدرتمند؛ ناتوانی در اتکاء عمیق به توده ها و ایجاد یک پایگاه قدرتمند توده ای؛ ناآگاهی به امور نظامی؛ تفکر بر پایه خطوط گذشته و اتخاذ یک برخورد صوری به امر استقرار قدرت سیاسی و انجام رفرم ارضی.» (۱۴)

واضح است که همه اینها به یکدیگر مربوط است و کسب قدرت، هسته مرکزی آن است. بدون سرنگون کردن مناسبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که به وسیله قدرت سیاسی طبقات دشمن اعمال می شود، دهقانان هرگز نمی توانند برنامه «زمین به کشتگر» را به اجراء گذارند. در جنبش ناگزالباری منظور از گرفتن زمین مبارزه ای قسمی بر سر «مطالبات» یا «منافع» اقتصادی، نبود. این اقدامی تعیین کننده در راستای سرنگونی کل ساختار نیمه فئودالی در آن منطقه محسوب می شد. این جان کلام جمعبندی چارومازومدار است، «... مبارزات رزمنده نباید برای گرفتن زمین، محصول و امثالهم باشند بلکه باید برای کسب قدرت سیاسی، انجام شوند.» (۱۵) کمیته با دستاویز قرار دادن لغزشی که در این فرمولبندی وجود داشت و این طور به نظر میاید که بعد اقتصادی کسب قدرت منطقه ای را نادیده می گیرد، مبارزه برای زمین را به مبارزه ای برای «مطالبات اقتصادی» تقلیل داد. و سپس این نظر را پیش گذارد که این مبارزه می بایست مقدم بر مبارزه برای کسب قدرت انجام گیرد.

یک سال بعد از ناگزالباری، چارومازومدار خط خویش برای انجام جنگ درازمدت خلق از طریق اتکاء به توده ها را چنین تشریح کرد: «برای ایجاد ارتباط نزدیک و عمیق با خلق، یعنی با دهقانان که شامل دهقانان فقیر و بی زمین هستند، باید مبارزه طبقاتی توده های وسیع دهقان را از طریق اشاعه و تبلیغ سیاستهای انقلابی در انطباق با اندیشه صدر مائو سازمان داد. زمانی که این مبارزات طبقاتی سازمان یافت، واحدهای حزبی که دهقانان فقیر و بی زمین را در بر می گیرد به واحدهای چریکی تبدیل خواهد شد. سپس این واحدهای چریکی باید پایگاه توده ای حزب را از طریق اشاعه و تبلیغ سیاستهای انقلابی توسط مبارزه مسلحانه گسترش دهند و تقویت کنند. فقط از این طریق و طی یک مبارزه طولانی است که می توان یک نیروی مسلح منظم درست کرد و مبارزه را به سطح جنگ خلق تکامل داد.» (۱۷) کمیته در مورد این بحث چنین نوشت، «مبارزه طبقاتی را صرفا با تبلیغ سیاستهای انقلابی نمی توان توسعه داد. باید با استفاده از تمامی فعالیت های علنی و مخفی توده ای، به مسائل روزمره خلق پرداخت و بدین ترتیب این فعالیت ها را به سطح اشکال عالیتر مبارزه طبقاتی ارتقاء داد. ما به موازات اجرای این برنامه، باید سیاستهای انقلابی را تبلیغ کنیم. وگرنه در غیاب چنین برنامه ای برای تحقق مطالبات اقتصادی خلق، سیاستهای انقلابی شکل شعارهای مجرد و بی ربط به زندگی واقعی به خود خواهد گرفت.» (۱۸) به این ترتیب، کمیته سازماندهی مبارزه طبقاتی بر مبنای سیاستهای انقلابی یعنی بر مبنای سیاست کسب قدرت سیاسی را با سازماندهی مبارزه طبقاتی بر مبنای مطالبات اقتصادی، عوض کرد. کمیته، برنامه انقلابی ارضی که به مفهومی اساسی، تنها طریق پاسخگوئی به نیازهای اقتصادی توده هاست را با برنامه مبارزه بر سر مطالبات جزئی، عوض کرد. کمیته، مبارزه اقتصادی را از سیاستهای انقلابی جدا کرد.

در اینجا خوبست مروری بر مبارزه میان خط چارومازومدار و خط «ناگی ردی» بکنیم. مساله مرکزی آن مبارزه، موضوع مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت بود. چارومازومدار به درستی تاکید داشت که حزب باید از همان آغاز، تمامی فعالیت هایش را بروی مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت منطقه ای، متمرکز کند. در حالی که «ناگی ردی» می کوشید جریان تکامل خودبخودی مبارزه مسلحانه در «تلنگانا» را به مثابه خط تئوریزه کند. او میگفت، ابتدا باید دهقانان را در مبارزه برای زمین بسیج کرد. سپس برای دفاع از این دستاورد اقتصادی مقاومت مسلحانه به راه انداخت. و پس از آن این مقاومت مسلحانه به سطح مبارزه برای قدرت سیاسی ارتقاء داد. برای راحت تر کردن بحث، ما نام این خط را «تئوری مرحله بندی جنگ خلق» می گذاریم. (برخیها می گفتند که مقاومت مسلحانه برای گرفتن زمین را باید بطور همزمان سازمان داد. آنها به تعویق انداختن آغاز مقاومت مسلحانه را به مثابه انحراف اکونومیستی محکوم می کردند. روشن است که این تئوری یک نسخه دیگر از همان تئوری نگی ردی است.) جوهر این خط آن است که توده ها را فقط مرحله به مرحله میتوان برای مبارزه برای کسب قدرت بسیج کرد: اول مبارزه برای زمین، سپس مقاومت مسلحانه برای دفاع از دستاوردها و پس از آن مبارزه برای قدرت. (۱۹) چارومازومدار در ضدیت با این خط اصرار داشت که باید با مجهز کردن توده ها به سیاست کسب قدرت منطقه ای، مبارزه طبقاتی را به عالیترین سطح آن تکامل داد. اگرچه کمیته رسما حمایت خود از خط چارومازومدار را اعلام کرد، اما در واقع به نسخه رنگ و لعاب زده خط «ناگی ردی» تمایل داشت.

این انحراف سیاسی بر ارزیابی کمیته از تجربه نظامی حزب، تاثیر گذارد. همانگونه که قبلا نقل کردیم، کمیته علت نظامی اصلی در شکست ناگزالباری را فقدان درک از جنگ طولانی مدت، می دانست. کمیته برای نشان دادن صحت این ادعا میگفت که حزب یک برنامه مشخص برای ایجاد مراکز قدرت موازی و حفظ طولانی مدت آنها، نداشت. می توانیم اشارات بیشتری داشته باشیم که چگونه این درک در حیطه سیاسی و نظامی به اکونومیسم خدمت کرد و به نوبه خود از اکونومیسم

کمک گرفت. مراکز پایدار قدرت دوگانه، از آن نوع که کمیته در سر می پرورانید، فقط در صورتی می توانستند موجودیت داشته باشند که این مراکز قدرت حیطه فعالیت خود را به پرداختن به مسائل جزئی محدود کنند. اینکه شکل پرداختن به این مسائل جزئی، نظامی باشد یا نباشد، تغییری در واقعیت نمی دهد. در واقع، این نوع مراکز، مراکز قدرت سیاسی نیستند. بلکه نوع جدیدی از تشکل توده ای هستند هرچند نیروی مسلح انقلابی از آن پشتیبانی کند. کلماتی که کمیته برای بیان مطلب بکار برده نیز خطش را برملا می کند. کمیته به جای کسب قدرت، از «استقرار» مرکز قدرت خلق صحبت می کرد. به جای گسترش موج وار قدرت سرخ از طریق مبارزه مسلحانه، خواهان «غلبه تدریجی» بر قدرت دشمن «از طریق یک مبارزه طولانی» می شد. و سرانجام اینکه، «استقرار قدرت در سطح محلی» را به جای کسب قدرت منطقه ای می نشاند.

کمیته، این نکته آخر را به مثابه خدمت یگانه خود تبلیغ می کرد. بنابراین باید کمی بیشتر به آن بپردازیم. بحث را با نقل قولی از سند جمعبندی کمیته آغاز می کنیم، «تحت شرایط کنونی، مسئله استقرار قدرت سیاسی در سطح منطقه ای، اهمیت بیشتری یافته است. عموما بکاربست این مسئله را به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره منحصر می کنند. اما رفیق چارومازومدار خاطر نشان کرد که لنین، مسئله استقرار قدرت در سطح منطقه ای را به پیش نهاد.... رفیق چارومازومدار چنین ادامه داد: در عصر امپریالیسم، همه عناصر کسب قدرت منطقه ای در ساختار ما حضور دارد. کاملا روشن است که رفیق چارومازومدار مسئله کسب قدرت منطقه ای را به یک مسئله تاکتیکی صرف در انقلاب کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره خلاصه نمی کند... البته نمی توانیم ادعا کنیم که رفیق چارومازومدار در آن زمان، شناخت دقیق و روشنی از همه اجزاء مسئله ای که امروز مورد بحث ماست، داشت. بعلاوه، در آن زمان تمایز درک کنونی از استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی و کسب قدرت منطقه ای به درستی فهمیده نمی شد. اینک کل تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و نیز تجربه مبارزه سختی که بعد از بر سر کار آمدن رهروان سرمایه داری در چین انجام گرفت، در اختیار ماست. امروز می دانیم که حتی در یک جامعه سوسیالیستی، عامل کلیدی در مبارزه علیه احیای سرمایه داری، استقرار و تحکیم قدرت سیاسی واقعی طبقه کارگر در سطح محلی، در سطح هر کارخانه، مزرعه تعاونی، کمون و یا سایر چنین نهادهائی است... بنابراین در حال حاضر مقوله استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی... به جوهر واقعی مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم تبدیل شده است. بدون شک درک از این مقوله، خود دستخوش تغییری کیفی شده است.» (۲۰)

این سند در بحث از کمیته های انقلابی چنین ادامه می دهد، «... در آغاز، زمانی که رفیق چارومازومدار از کسب قدرت منطقه ای صحبت می کرد، به این مقوله نوین یعنی کمیته های انقلابی که از بطن انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی زاده شد رجوع نمی کرد. تاکتیک کسب قدرت منطقه ای، صرفا جزئی از استراتژی نظامی جنگ خلق است. حال آنکه مقوله استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی، این هدف را دنبال میکند که از طریق ایجاد مراکز قدرت خلق در سطح محلی به وسیله برانگیختن ابتکار عمل خلق، از قدرت سیاسی تمرکز زدائی کند. البته میتوان این مقوله را به سادگی به تاکتیک کسب قدرت منطقه ای مرتبط کرد.» (۲۱)

اولا، رد تز رویزیونیستی کسب قدرت در مرکز به یک ضربت، و کسب منطقه ای قدرت سیاسی، به هیچوجه یک تاکتیک صرف نیست. در تئوری جنگ خلق، استقرار مناطق پایگاهی (که همان کسب منطقه ای قدرت را معنا می دهد) یک جنبه اساسی استراتژی محسوب می شود. تقلیل دادن این مسئله به سطح تاکتیک، بحث امکان استفاده از «تاکتیک های دیگر» برای کسب قدرت را پیش می آورد. سند فوق با تاکتیک قلمداد کردن کسب منطقه ای قدرت سیاسی جوهر جنگ خلق را کمرنگ می کند.

بعلاوه، معادل قرار دادن کسب قدرت سیاسی منطقه ای با «استقرار قدرت در سطح محلی» به دو دلیل، نادرست است. «استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی» را می توان بعد از کسب قدرت در مرکز از طریق قیام هم به انجام رساند. بنابراین چنین معادل قرار دادنی زمینه را برای کنار گذاشتن راه جنگ خلق مهیا می کند. و این دقیقا همان کاری است که کمیته بعدها انجام داد. یک مسئله اساسی تر اینست که قدرت سرخی که از طریق کسب منطقه ای قدرت ایجاد می شود، از همان آغاز قدرت متمرکز طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا است. این قدرت فقط به آن معنا «محلی» است که منطقه محدودی را تحت کنترل دارد. واضح است که بر حسب گسترش منطقه ای که تحت قدرت سرخ قرار دارد، ساختار قدرت باید به غیر از نهادهای مرکزی، نهادهای محلی هم داشته باشد. اما این نهادهای محلی کماکان بخشی از یک قدرت واحد و متمرکز است. قدرت دولتی اگر چه به منطقه تحت کنترل خود محدود می شود، لیکن فقط می تواند یک قدرت متمرکز باشد. دلیل ساده اش اینست که این قدرت نماینده منافع یک طبقه (یا چند طبقه) معین است. این منافع را نمی توان تقسیم یا «تمرکز زدائی» کرد. این امر از شرایط عینی و نقش تاریخی طبقه ناشی می شود. این شامل تمامی اعضای این قدرت می شود. موضع کمیته در مورد «قدرت محلی» به ایده قدرت «غیر متمرکز» ربط دارد که ناشی از فهم نادرست درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است. کمیته، مسئله تمرکز و تمرکز زدائی در دستگاه اداری قدرت را با امر ناممکن تمرکز زدائی از قدرت سیاسی یکی می گرفت. این نقطه آغاز انحراف از آموزه های مارکسیستی درباره قدرت دولتی شد. در چارچوب هند، این بحث به تضعیف مبارزه ای حیاتی انجامید که علیه ایدئولوژی ارتجاعی گاندیسم جریان داشت. قدرت غیر متمرکز (پانچایاتی راج) همیشه ورد زبان گاندیسم بود تا خصلت ارتجاعی دولت هند را بپوشاند و قدرت سیاسی موجود را پدیده ای خنثی یا ماوراء طبقات جلوه دهد.(۲۲)

برداشت ایده آلیستی از درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و نتایج آن برای خط نظامی

در دوره متعاقب کودتای سرمایه داری در چین، رهبری «کرالا» به انتشار یک سلسله مقاله تحت عنوان «راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری» به قلم ک. ونو پرداخت. (این مقالات در شماره های سال ۱۹۷۹ نشریه «مشی توده ای» به چاپ رسید.) این مقالات به افشاء فریبکاریهای دار و دسته تنگ سیائو پین ، هوا کو فن و رد تحریفهای رویزیونیستی آنها در مورد آموزش های مائو و درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی پرداخت. در همین راستا، بنیان مادی احیای سرمایه داری در کشور سوسیالیستی یعنی وجود حق بورژوائی و عناصر سرمایه داری که از آن زاده می شوند را تشریح کرد. این تحلیل عمدتا صحیح بود(۲۳) اما خیلی زود جای خود را به تحلیل دیگری داد. تحلیل جدید بوروکراتیزه شدن حزب و دستگاه دولتی را سرمنشاء احیای سرمایه داری در کشور سوسیالیستی معرفی می کرد.

این دیدگاه جدید در مقاله «مقوله قدرت خلق: یک بازبینی» فرموله شد. در آن مقاله چنین آمد که، «... در نظامی که به لحاظ قانونی اجتماعی شده است (یعنی ابزار تولید به مایملک دولت تبدیل شده است) چند نفر که در راس سلسله مراتب قدرت قرار دارند بر کل ابزار تولید حکم می رانند. بنابراین برنامه اجتماعی کردن در غیاب یک برنامه مشخص برای تمرکز زدائی از قدرت سیاسی، ضررمند بودن خود را به اثبات خواهد رساند.... در اتحاد شوروی هیچگونه تلاش جدی برای تمرکز زدائی از این قدرت متمرکز انجام نشد.

نتیجتا، بوروکراتیزه شدن دستگاه دولتی و ظهور بورژوازی نوخاسته تسهیل شد و در مرحله بعد، به احیای سرمایه داری انجامید.» «در یک جامعه سوسیالیستی، جریان احیای سرمایه داری از سطح محلی آغاز می شود؛ یعنی از سطح کارخانه، تعاونی یا کمون. هر جا که توده های کارگر - دهقان به اندازه کافی مراقب نباشند که قدرت سیاسی را در دست خود نگهدارند و علیه طبقه بوروکراتیک نو ظهور مبارزه کنند، خلق قدرت خویش را از کف خواهد داد و آن را به بورژوازی نوخاسته واگذار خواهد کرد.» (۲۴)

بگذارید به تصویر شدیدا تحریف آمیزی که از قدرت دولتی و اقتصاد در اتحاد شوروی سوسیالیستی ارائه شده نپردازیم، تا بتوانیم به روی بحث پایه ای که در اینجا مطرح شده تمرکز دهیم. منظورسان این نظریه است که قدرت دولتی متمرکز، جریان بوروکراتیزه شدن و ظهور بورژوازی نوخاسته را تسهیل کرد. به عقیده مائو (و آنچه بعدها چان چون چیائو و یائو ون یوان تدوین کردند) ظهور بورژوازی نوخاسته در کشور سوسیالیستی ریشه در حق بورژوائی دارد؛ ریشه در آن دارد که تولید کالائی، مبادله و قانون ارزش، علیرغم محدود شدن، هنوز عملکرد دارند (۲۵) به عبارت دیگر، ریشه در عناصر سرمایه داری که در اقتصاد سوسیالیستی به حیات ادامه میدهند، دارد. به همین علت است که در مناسبات تولیدی و روبنای جامعه سوسیالیستی باید مداوما تحول انقلابی انجام شود و مبارزه طبقاتی به مثابه حلقه کلیدی در دست گرفته شود. کمیته این تحلیل ماتریالیستی از خصلت متضاد سوسیالیسم را کنار گذاشت و یک دیدگاه ایده الیستی و انحرافی مبنی بر «ظهور بورژوازی نوخاسته از بطن بوروکراسی» را جایگزین کرد. آیا این دیدگاه با واپسین اظهارات مائو درباره «بورژوازی درون حزب است» خوانائی دارد؟ خیر. بورژواهای درون حزب، عوامل مناسبات بورژوائی هستند. مبارزه میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری، مبارزه دو خط درون حزب، صرفا بازتاب مبارزه طبقاتی است که از تضادهای مادی جامعه سوسیالیستی سر بلند می کند. رهروان سرمایه داری درون حزب، اصول سانترالیستی دمکراتیک و مشی توده ای حزب را زیر پا می گذارند و می کوشند از طریق تقویت بوروکراتیسم آنها را نابود کنند. بنابراین بوروکراتیسم نتیجه راه سرمایه داری است و نه علت آن. (۲٦)

اشتباه ایده الیستی کمیته به واسطه این بحث که «احیای سرمایه داری از سطح محلی آغاز می شود» وخیمتر شد. منظور از این حرف، زاده شدن عناصر نوین سرمایه داری در سطح پایه ای اقتصاد نبود. کارخانه ها و تعاونی ها و کمون ها در این بحث، نهادهای محلی قدرت محسوب می شد. بعلاوه، صحبت از احیای سرمایه داری بود و نه زاده شدن راه سرمایه داری. احیای سرمایه داری از سطح محلی آغاز نشد. بلکه از بالاترین سطح، یعنی زمانی که رهروان سرمایه داری قدرت یا بخشهائی از قدرت را غصب کردند، آغاز شد.

برداشت های ایده الیستی از درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و اصرار بر تمرکز زدائی از قدرت به مثابه ابزار جلوگیری از احیای سرمایه داری در کشور سوسیالیستی، به نوبه خود به انحرافی ایده الیستی و متافیزیکی از درک واقعی قدرت سیاسی انجامید. کمیته چنین استدلال کرد که درک قدیمی مبنی بر اینکه «...قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «...ارتش، جزء اصلی قدرت سیاسی هر دولتی است... فقط به طور قسمی صحت دارد و بسیار ناکافی است.» (۲۷)

کمیته با تحریف آموزه های مائو ادعا کرد که وی «...تعریف نادقیق اولیه خود از قدرت سیاسی را از طریق ایجاد مراکز قدرت موازی خلق در سطح محلی به وسیله برانگیختن ابتکار عمل خلق و ارتقاء آگاهی سیاسی آنان تکامل بخشید... بدین ترتیب مقوله جنگ خلق، مفهومی گسترده تر و بطور کلی متفاوت یافت. کسب مسلحانه قدرت، یک عامل کلیدی در ساختن قدرت سیاسی خلق است. اما قدرت سیاسی واقعی هرگز صرفا به وسیله این عمل ایجاد نشده است. برای ابتکار، بسیج اراده سیاسی خلق یک ضرورت است... قدرت سیاسی واقعی خلق فقط در صورتی می تواند برقرار شود که این دو جنبه یعنی قدرت مسلح خلق و اراده سیاسی خلق، توسعه یابد و به مثابه جوانب مکمل یک پدیده واحد در هم آمیزد.» (۲۸)

نکته عمده ای که در نقد ما باید کانون توجه ما باشد این فرمولبندی کمیته است که «کسب مسلحانه قدرت، یک عامل مهم در ساختن قدرت خلق است.» این جمله نشان می دهد که چگونه یک درک ایده الیستی از قدرت سیاسی به ناگزیر به تضعیف نقش مرکزی مبارزه مسلحانه در کسب قدرت سیاسی می انجامد. این امر از تقسیم قدرت سیاسی به اراده سیاسی و قدرت مسلح سرچشمه می گیرد. چنین تقسیمی، ایده الیستی و متافیزیکی است. هیچگونه «اراده سیاسی» که مجزا از ابزار اعمال آن باشد، وجود ندارد. اگر چنین ابزاری موجود نباشد یا ایجاد نشده باشد، آن «اراده» در واقع چیزی بیش از یک آرزوی سیاسی نیست. هدف واقعی کمیته از این تقسیم بندی این بود که بگوید روند بسیج کردن توده ها و روند مبارزه مسلحانه دو روند متمایز و مجزا هستند که «باید توسعه یابند و بهم وصل شوند.» در گام بعدی کمیته نتیجه میگیرد که : «هر جا که خلق یک تصمیم سیاسی می گیرد، قدرت سیاسی خود را اعمال می کند» و «ایده قدیمی که فقط وقتی یک منطقه آزاد شده و یک ارتش دائم برقرار شده است می توان از قدرت سیاسی صحبت کرد به معنای نفی پروسه دیالکتیکی تکوین قدرت سیاسی است.» (۳۰)

طبق این خط، یک مرحله یا فاز ابتدائی موجود است که طی آن «اشکال جنینی قدرت سیاسی» از طریق «تصمیمات سازمان یافته» توده ها به ظهور میرسد. سپس فازی فرا می رسد که در آن این تصمیمات سیاسی از طریق قدرت مسلح اعمال می شود. این درک «جدید» از قدرت سیاسی قرار بود راه اکونومیسم را ببندد. اما آنچه در واقعیت اتفاق افتاد، یک تئوری و عمل اکونومیستی بود که به نفی نقش مرکزی مبارزه مسلحانه انجامید. این خط «توسعه قدرت» را جایگزین مبارزه برای قدرت سیاسی کرد. این خط بیش از پیش غلبه یافت. زیر آب وظیفه استراتژیک کسب منطقه ای قدرت، کاملا زده شد. این مواضع در مقاله ای که کمی بعد تحت عنوان «ترسیم یک خط نظامی» انتشار یافت، آشکارا مطرح شد.

دور افکندن مائوئیسم

در مقاله فوق الذکر از این بحث شده بود که در هند، برخلاف چین، گروه های متخاصم درون هیئت حاکمه وجود ندارند و چنگال دولت متمرکز و قوی به دور افتاده ترین نقاط کشور نیز می رسد. در مقاله چنین آمده بود که، «ما در تجارب خود به این واقعیت پی برده ایم که اگر دستگاه دولتی بطور همزمان از نقاط متعدد کشور و به طور گسترده مورد حمله قرار نگیرد، حتی فکر ایجاد مناطق پایگاهی در یکی دو منطقه را هم نمی توان کرد.» «مسئله محوری اینست که چگونه دشمن را مجبور به پراکنده کردن نیروهایش و دست کشیدن از اعمال کنترل مستقیم بر مناطق متعدد کنیم.» (۳۱)

این بحث ظاهرا به برخی مسائل نظامی واقعی پاسخ می دهد. اما نحوه طرح مسئله، نشانگر تفکری بود که در ضدیت با تئوری جنگ خلق قرار داشت. مسئله محوری در کسب منطقه ای قدرت سیاسی، حتی به لحاظ نظامی، پراکنده کردن قوای دشمن نیست. مسئله محوری، ساختن ارتش سرخ به مثابه شکل عمده تشکیلات، و نابودی ذره ذره قوای مسلح دشمن است. (۳۲) تصویر شماتیک کمیته چنین بود: نخست، دشمن را از طریق یک حمله همزمان در سراسر کشور مجبور می کنیم که نیروهایش را پراکنده کند. سپس قوای خود را برای نابود کردن دشمن در معدودی مناطق مساعد متمرکز می کنیم. این تصویر،

نافی قوای محرکه واقعی جنگ یعنی حفظ خود از طریق نابودی دشمن است. بر پایه اصول جنگ خلق، مبارزه مسلحانه زمانی آغاز میشود که هنوز نیروی انقلابی توانائی ایراد یک ضربه همزمان به دشمن از نقاط متعدد یا کل کشور را ندارد: جنگ خلق تنها با در پیش گرفتن خط تعرض تاکتیکی در چارچوب دفاع استراتژیک می تواند تداوم یابد. جنگ چریکی باید در مناطق هر چه گسترده تری پیش برده شود. توده ها را باید درگیر جنگ کرد و نیروهای مسلح انقلابی را باید ساخت. مناطق عملیاتی باید با هدف گام برداشتن به سوی کسب قدرت منطقه ای، به مناطق چریکی ارتقاء یابند. این تنها راه پایداری و پیشروی است، زیرا قوه محرکه جنگ در مورد دشمن نیز صادق است. دشمن تحت این عنوان که حزب انقلابی هنوز دست به تعرض برای کسب قدرت نزده، نمیتواند عملیات سرکوبگرانه اش را محدود کند و چنین نخواهد کرد. (۳۴)

در چارچوب یک کارزار استراتژیک مشخص برای تسخیر مناطق پایگاهی در مناطق مساعد، میتوان و باید دست به حملات یا تحرکات گمراه کننده با هدف خواب کردن دشمن یا بر هم زدن تمرکز نیروهایش در نقطه اصلی حمله زد. اما همه اینها جزئی از نقشه کلی نظامی و جزو زیر- نقشه هاست. و نمی تواند نقشه استراتژیک کلی پیشبرد جنگ یا آغاز آن باشد.

دیدگاه درست این است که «... در یک منطقه - هر چند کوچک و جدا افتاده - مبارزه را باید تا حد نابودی مطلق دشمن و برقراری قدرت سیاسی واقعی خلق ارتقاء داد.» اما مقاله به رد این دیدگاه درست می پردازد و چنین استدلال می کند که، «اما می دانیم که در حال حاضر، تحت شرایط کنونی هند، ایجاد یکباره چنین مناطق معدودی که در آن قدرت خلق برقرار باشد عملا ناممکن است.» (۳۵) استدلال فوق ظاهرا برای این انجام میشود که گویا مقاله میخواهد برخی اشتباهات موجود در تفکر نظامی حزب کمونیست هند (م ـ ل) را تصحیح کند. در واقع بار دیگر، کمیته برخی اشتباهات واقعی را دستاویز قرار داد تا جوانب مثبت گذشته را نفی کند. یعنی جوانبی که وقوع ناگزالباری را امکانپذیر کرد. کمیته برای این کار، بحث نابودی کامل قدرت سیاسی دشمن را با مساله استقرار مناطق پایگاهی با ثبات، معادل قرار می دهد. نابودی کامل قدرت دشمن در سطح محلی نه تنها ممکن است، بلکه مطلقا ضروری است. در واقع این عامل تعیین کننده توسعه جنگ خلق است. اما این نابودی فقط در صورتی به استقرار منطقه پایگاهی می انجامد که قوای مسلح انقلابی قادر به گسترش منطقه عملیات چریکی، و به لحاظ نظامی، جلوگیری از تلاشهای دشمن برای احیای قدرتش باشند. حزب باید پیگیرانه از طریق توسعه و اشاعه مبارزه چریکی، زمینه را آماده کند. باید شرایط کلی را بسنجد و زمان مناسب برای آغاز کارزار نظامی به قصد استقرار منطقه پایگاهی را تشخیص دهد. اشتباه رهبری حزب کمونیست هند (م ـ ل) از ناتوانی در تهیه چنین نقشه هائی ناشی می شد که این خود برخاسته از عناصر قدرتمند خودرونی و ذهنیگری در تفکر نظامی آن حزب بود. لیکن تاکیدی که بر نابودی کامل قدرت دشمن در سطح محلی، و هدایت مبارزه چریکی در راستای کسب قدرت منطقه ای می گذاشت، مطلقا صحیح بود.

در طرح شماتیک کمیته، حزب طی فاز اول باید «... آگاهانه سطح مبارزه را محدود به فراگیر کردن مبارزات طبقاتی کند؛ که این شامل انواع مبارزات توده ای در مناطق متعدد و ارتقاء آنها به سطح درگیری های محدود با دشمن است.» در این فاز، حزب باید «... تصمیم بگیرد که تا زمانی که مبارزه ما به مناطق متعدد گسترش نیافته و پای دشمن به تمامی این نقاط بند نشده، دست به تعرض برای نابود کردن نیروهای دشمن در هر منطقه مشخص نزند.» (۳۶) باید تکرار کنیم که این بحث هم معنائی جز نفی قوای محرکه جنگ ندارد. بحث فوق، نافی این واقعیت است که گذشته از استقرار مناطق پایگاهی، مبارزه مسلحانه فقط می تواند از طریق نابودی مکرر دشمن، گسترش یابد.

«تئوری مراحل» کمیته، نتیجه انحرافاتش در برخورد به مسئله قدرت سیاسی و خط اکونومیستی اش در عرصه فعالیت عملی بود. بنابراین طبیعی بود که به نتیجه گیری زیر برسد، «... تاکید عمده باید بر ایجاد و گسترش پایه توده ای باشد.» این خط نظامی، جزئی لاینفک از یک کلیت بود که قدرت سیاسی موازی، درک «نوین» از قدرت بسیج اراده سیاسی و امثالهم را شامل می شد. کمیته کماکان از ضرورت ایجاد دستجات مسلح برای اعمال تصمیمات مراکز قدرت سیاسی موازی و پیشبرد درگیری های «محدود» با دشمن، منجمله اعدام عناصر دشمن، صحبت می کرد. اما محتوای این «مبارزه مسلحانه» کاملا با جنگ خلقی که از طریق شورش ناگزالباری بر پا شد و مستقیما در راستای کسب قدرت منطقه ای جلو رفت، تفاوت داشت. یک تئوری رفرمیستی بود که از «مقاومت مسلحانه برای تحقق مطالبات قسمی و دفاع از آنها» پیروی می کرد. این خط همچنین مدافع «تاکتیک های قیامگرانه» در مناطقی بود که توده های طبقه کارگر در آنجا نیروی عمده محسوب می شدند. (که این مناطق شامل سراسر کرالام می شد!) البته کمیته در پاسخ به کسانی که جنگ خلق را آشکارا رد میکردند و بعدا از کمیته جدا شدند، چند کلمه ای در دفاع از جنگ خلق به زبان آورد. لیکن در رد نظرات اینها، بحث های بدتری را پیش کشید. مثلا گفت: «... مبارزه توده ای نمی تواند بطور خود بخودی به مبارزه مسلحانه تکامل یابد. زیرا این دو شکل مبارزه، با یکدیگر تفاوت کیفی دارند. برای انجام مبارزه مسلحانه نیاز به اشکال ویژه تعلیماتی و تشکیلاتی است.» (۳۷) در این بحث، هدف کسب قدرت سیاسی که سرمنشاء بکار گیری مبارزه مسلحانه و اشکال سازمانی آن است کنار رفت و جای خود را به «اشکال ویژه تعلیماتی و تشکیلاتی» داد. کمیته، با گفتن این که «آگاهانه» باید مبارزات توده ای را به مبارزه نظامی تبدیل کرد این واقعیت را پوشاند که مبارزات توده ای را نمی توان به مبارزات نظامی تبدیل کرد زیرا مبارزه نظامی به معنای جهش به «عالیترین شکل سیاست» است.

این بحث را با بررسی درک کمیته از منطقه پایگاهی خاتمه می دهیم. کمیته، مناطق پایگاهی را پدیده ای دائمی تصویر می کند که «به یکباره» ظاهر می شود. در تئوری جنگ خلق نه فقط بحث از ایجاد «به یکباره» مناطق پایگاهی نیست، بلکه حتی اگر چنین مناطقی طی یک مبارزه طولانی بوجود آمده باشد، هرگز خصلت مطلق و دائمی ندارد. در جریان جنگ، این مناطق ممکنست بارها دست به دست شود. ممکنست در مواجهه با حملات دشمن یا با هدف مانور، این مناطق رها شود. بعلاوه، مائو از انواع مناطق پایگاهی - با ثبات، نسبتا با ثبات، موقتی و فصلی - صحبت کرد. (۳۹) منطقه پایگاهی می تواند به هر شکل مناسب یا در هر منطقه مساعد ایجاد شود، لیکن یک نکته مرکزی در تمامی این موارد مشترک است: کسب قدرت منطقه ای و ساختن مناطق پایگاهی، جوهر جنگ خلق است. از نظر سیاسی، جنگ خلق از طریق گسترش موج وار قدرت سرخ، اوضاع انقلابی را پیش می راند و تسریع می کند. از نظر نظامی، ارتش سرخ و نیروهای چریکی بدون مناطق پایگاهی نمی توانند جنگ را در درازمدت در مواجهه با کارزارهای محاصره و سرکوب دشمن ادامه دهند. لب کلام کسانی که پایه بحث خود را این سئوال قرار می دهند که «آیا می توان مناطق پایگاهی ای ساخت که دشمن نتواند آنها را نابود کند؟» چیست؟ نفی کسب قدرت منطقه ای و راه جنگ خلق: شرایط خارجی نظیر بحران درونی طبقه حاکمه و اوضاع سیاسی کلی را عامل تعیین کننده در ایجاد مناطق پایگاهی در نظر گرفتن؛ و نفی خط مائو در مورد تسریع اوضاع انقلابی از طریق توسعه جنگ خلق و گسترش موج وار قدرت سرخ. اگر این نظرات متافیزیکی در

مورد مناطق پایگاهی کاملا ریشه کن نشود می تواند جریان تدارک جنگ را مختل کند و حتی اگر جنگ خلق آغاز شود، باعث از دست رفتن ابتکار عمل در جنگ شود.

گامی به پیش برای جهشی به عقب

طی این دوره، بحث از خصلت چندملیتی دولت هند و فقدان یک ملیت مسلط، و اهمیت آن از نقطه نظر امور نظامی، به میان آمد. این مساله به مثابه نقطه ضعف ذاتی دولت هند در نظر گرفته شد. رهبری کمیته اذعان کرد که قبلا به توان دشمن پر بها، می داد و پر بها دادن به قدرت دشمن باعث برخوردی علی السویه به توسعه مبارزه مسلحانه شده بود. بعلاوه، همین مسئله (یعنی خصلت چند ملیتی و غیره . مترجم) موجب بروز گرایشات راست روانه نیز می شد. شورش بخشی از سربازان سیک در پی عملیات «ستاره آبی» و اجبارهای سیاسی . نظامی دولت هند باعث شد که دولت به ناآرامی های «خطه گورخا» محتاطانه برخورد کند. کمیته این مسئله را به عنوان شاخصی که پتانسیل نظامی مسئله ملی را نشان میدهد، قلمداد کرد. رهبری اذعان کرد در اوضاعی که نیروهای ناسیونالیست وارد مبارزه مسلحانه شده اند، حزب تنها با برپائی مبارزه مسلحانه میتواند در آن اوضاع دخالتگری کند. این مواضع طی دوره ۱۹۸۷ . ۱۹۸۴ تکوین یافت و رسما در دومین کنفرانس سراسری به سال ۱۹۸۷ به تصویب رسید. بعلاوه کنفرانس، نقشه عملیاتی پیشنهاد شده از سوی رهبری را که حزب در عرض یکسال مبارزه مسلحانه را در پنجاب آغاز کند و تدارک آغاز مبارزه مسلحانه در منطقه کرالام و ماهاراشاترا را ببیند، تصویب کرد.

اگرچه این تصمیمات ظاهرا گامی به پیش در زمینه مبارزه نظامی بود، لیکن در واقع بر مبنای یک جهش قهقرائی به سوی رویزیونیسم و انحلال طلبی انجام می شد. تئوری استعمار نوین کمیته در واقع حمله ای علیه راه جنگ خلق بود. این تئوری، انقلاب مسلحانه ارضی را به وظیفه ای برای مناطقی که هنوز مناسبات نیمه فئودالی در آنجا غالب است، تقلیل داد. بعلاوه این تئوری چنین استدلال می کرد که روند غالب حتی در این مناطق، روند نابودی فئودالیسم به وسیله امپریالیسم است. بنابراین، انقلاب مسلحانه ارضی در مقایسه با مبارزه رهائیبخش ملی، یک «وظیفه گذرا» محسوب می شود. به موازات این تئوری، این تز طرح شد که انقلاب دمکراتیک نوین در هند مجموعه ای از انقلابات دمکراتیک نوین در ملیتهای ستمدیده درون هند است. بدین ترتیب راه جنگ خلق را به جنگ خلق های جداگانه که دارای ارتش خلق های جداگانه اند، تجزیه می کرد. بعد از پلنوم سال ۱۹۸۵، این مواضع به اصول اساسی خط کمیته تبدیل شد و در «خط استراتژیک» مصوبه کنفرانس ۱۹۸۷ تبلور یافت.

ناسیونالیسم «چپ» و جنگ خلق

.....

دامهای دیدگاه ناسیونالیستی کمیته زمانی آشکارتر شد که جنگ داخلی را منتفی اعلام کرد. از این صحبت شد که، «به علت عمده بودن تضاد با دولت مرکزی و امپریالیسم، و به علت اینکه مداخله دولت مرکزی به ستم ملی چهره آشکارتری می بخشد. بنابراین، حتی اگر با تجاوز مستقیم امپریالیسم روبرو نباشیم، جنگ خلق عمدتا یک جنگ ملی خواهد بود. اگر چه مبارزه طبقاتی درونی جریان خواهد داشت... لیکن از آنجا که ما از آغاز با ارتش و قوای مسلح دولت مرکزی مواجهیم، این مبارزه طبقاتی درونی نمی تواند شکل جنگ داخلی به خود بگیرد.» (۴۰) اینکه جنگ خلق شکل جنگ داخلی «به خود بگیرد» یا نه، اساسا به این بر می گردد که آیا ما قصد سرنگون کردن کل مناسبات استثمارگرانه و ستمگرانه غالب را داریم یا نه. به قول لنین، «در سیاست نیز می توان خود را به امور جزئی محدود کرد، و یا می توان به عمق رفت و به ریشه زد. مارکسیسم، تنها زمانی یک مبارزه طبقاتی را به عنوان کاملترین شکل خود به رسمیت می شناسد... که با امور سیاسی صرفا تماس حاصل نکند بلکه به مهمترین وجه سیاست یعنی سازمان دهی قدرت دولتی، بپردازد.» (۵۹) (یعنی به سازمان دهی کسب قدرت سیاسی به طریقه انقلابی بپردازد.) اگر جنگ عمدتا با هدف حق تعیین سرنوشت ملی جلو رود، آنگاه «مبارزه طبقاتی» ضرورتا با الزامات سیاسی این هدف، محدود خواهد شد. بر چنین مبنائی ما نخواهیم توانست با تمام قوا برای سرنگون کردن استثمارگران حاکم و بسیج توده ها حرکت کنیم. (۴۱) بعلاوه، خط نظامی جدید این واقعیت را نادیده گرفت که استثمارگران محلی («ملی») به خوبی بخشی از طبقات حاکمه و دولت مرکزی هستند. این حرف به معنای نفی تضادهای ملی موجود در هند نیست. در شرایطی که قوای مسلح دولت مرکزی دست به سرکوب گسترده زنند، ما قطعا امکان استفاده از احساسات ملی به نفع انقلاب دمکراتیک نوین را پیدا می کنیم. (در جریان این سرکوبها، اغلب از افراد سایر ملیت ها در قوای مسلح استفاده می کنند.) اما امکان استفاده از این مسئله، هرگز صاف و ساده و بدون فراز و نشیب نیست. اینگونه پیش نخواهد رفت. این امکان فقط زمانی بعنوان عامل مساعد سیاسی عمل خواهد کرد که قطب بندی طبقاتی در نتیجه جنگ داخلی، تشدید یابد. همانطور که تجربه نشان داده، استثمارگران محلی از نفوذی که در ملت دارند به مثابه سلاح قدرتمندی برای منفرد کردن حزب انقلابی و حمله به آن تحت عنوان اخلالگر در «توسعه ملی»، استفاده خواهند کرد. حتی بر سر اینکه چه کسی میتواند «مساله ملی» را حل کند، مبارزه درگیر خواهد شد. و این مسئله نهایتا با توسعه جنگ داخلی حل و فصل خواهد شد؛ زیرا فقط در بطن چنین جنگی، مساله رهائی ملی میتواند بر مبنائی انقلابی و به مثابه بخشی از وظیفه انقلاب دمکراتیک نوین طرح شود.

نکته آخر اینکه، خط نظامی جدید علیرغم انتقاد از «تئوری مرحله ای جنگ خلق»، دست به یک جمعبندی انتقادی از خط در کلیت خود نزد. و تز قدرت سیاسی موازی را نیز به مثابه شکل قدرت در مراحل اولیه جنگ قبول کرد.

علت اینکه ما وقت زیادی را به بررسی انتقادی خط نظامی جدید اختصاص دادیم دقیقا «چپ نمائی» آن بود. این توهم که خط نظامی جدید، «چپ» است مانع عمده ای بود که از قطب بندی صریح و مبارزه خطی روشن درون رهبری مرکزی کمیته جلوگیری می کرد. تاثیر این خط حتی بعد از انحلال کمیته و طرد بسیاری از مواضع ضد مارکسیستی وقیحانه اش، تا مدتها بر جای ماند. لیکن علیرغم وقت زیادی که در این مقاله به این خط اختصاص یافته، کمیته تلاش چندانی برای بکار بست آن نکرد. مقطع کوتاهی که این خط به لحاظ رسمی مسلط بود، همان مقطعی بود که گرایش شدید به مواضع و عملکرد آشکارا بورژوا ناسیونالیستی بروز کرد. از اواخر سال ۱۹۸۹، اکثریت رهبری مرکزی شروع به «بررسی مجدد» (۴۳) این خط نظامی کرد. تصویب سند «درباره دمکراسی پرولتری»، ضربه نهائی را وارد کرد.

در راستای رفع تناقضات

رهبری کمیته بعد از تصویب این سند، پیش نویس سند دیگری را تحت عنوان «درباره خط نظامی» آماده کرد. در آن پیش نویس، اغلب مواضعی که با خط سیاسی بورژوائی خوانائی کامل نداشت، حذف شد. سند مذکور از موضع بورژوائی به رد دیکتاتوری پرولتاریا پرداخت و از همان موضع آشکارا به تئوری و پراتیک جنگ خلق حمله کرد: «تاکنون، مباحثه بر سر خط نظامی عمدتا حول تئوری و پراتیک جنگ خلق صورت گرفته است. جنگ خلق بوسیله مائو تدوین شده و بر حکم مشهور قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید، استوار است. مقوله جنگ خلق از تئوری و پراتیک

جنگ خلق صورت گرفته است. جنگ خلق بوسیله مائو تدوین شده و بر حکم مشهور قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید، استوار است. مقوله جنگ خلق از تئوری و پراتیک دیکتاتوری حزب نشئت گرفت که تحت عنوان دیکتاتوری پرولتاریا از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به بعد به عمل درآمد. قدرت سیاسی به مثابه یک پدیده متمرکز در نظر گرفته شد که به شکل دولت پرولتری ظاهر می شود و ارتش، رکن عمده آنست...» (۴۴) البته، این سند نافی مبارزه مسلحانه نبود! لیکن هدف از این مبارزه، «...در هم شکستن ساختار دولتی موجود» اعلام شد. (۴۵) سند قبول کرد که این قصد محدود «... نقط می تواند تحت رهبری متمرکز حزب و ارتش تحت هدایت آن تحقق یابد. بنابراین وظیفه تدوین خط نظامی همچنان اهمیت خود را حفظ می کند.» (۴۶)

به موازات این حرفهای شیرین درباره «اهمیت خط نظامی»، برای یافتن امکان تحول مسالمت آمیز نیز زمینه چینی شد. سند چنین استدلال کرد که استعمار نو به جای کنترل مستقیم نظامی امپریالیستی به راه های دیگر رو آورده است: سلطه اقتصادی ـ سیاسی، «... همراه با گسترش روند دمکراتیزه کردن در سراسر جهان، که نقش افکار عمومی جهانی را به شدت تقویت کرده است... حتی قویترین ابرقدرت دنیا نیز در موقعیتی نیست که بتواند جابرانه و بی توجه به افکار عمومی جهانی، اراده اش را تحمیل کند و نیروی نظامی خود را علیه یک کشور کوچک بکار گیرد.» (۴۷) (این جملات وقتی به روی کاغذ آمد که جنگ خلیج جریان داشت!) سند فوق الذکر برای آنکه هرگونه شکی را در مورد مفهوم در هم شکستن ساختار دولتی از میان بردارد، مطرح کرد که، «بسیج سیاسی توده های وسیع، حتی در کشورهای جهان سوم می تواند به شرایط قیام بینجامد. حتی چنین قیامی می تواند دولت موجود را در هم شکند؛ یعنی همان چیزی که در انقلاب ۱۳۵۷ ایران اتفاق افتاد...» (۴۸) سند درباره مقوله جبهه متحد نیز چنین گفت، «از طریق این نهاد، اراده سیاسی مردم برقرار می شود. هدف از برقراری اراده سیاسی مردم، فقط کسب قدرت سیاسی نیست. هدف اینست که قدرت سیاسی، واقعا قدرت پرولتاریا باشد...» (۴۹) جدا کردن کسب قدرت یا در هم شکستن دولت موجود از «اعمال قدرت واقعی» را قبلا در بحث «درک نوین از قدرت سیاسی» دیده بودیم. اکنون این بحث فارغ از هرگونه «دگماتیسم»، نقش مشروع خود را بازی می کرد. وظیفه ای که در دستور کار قرار داشت در هم شکستن ساختار دولتی بود، دولت «(صرفا)» در هم شکسته شود. دولت باید تا حدی «در هم شکسته شود» که کنترل ملت ـ دولت به جای کنترل متمرکز بنشیند. فعالیتها و تشکلات نظامی لازم برای انجام اینکار، صرفا نقش اهرم فشار تاکتیکی را بازی می کنند. حزب باید بتواند بر حسب ملزومات «بسیج سیاسی»، اینها را فعال یا منفعل کند. «حزب باید دو شاخه داشته باشد... یک شاخه (علنی)... و یک شاخه نظامی مجزا... این تشکیلات کاملا تحت رهبری حزب است، اما قادر خواهد بود فعالیتهایش را تحت عنوان یک سازمان مستقل به پیش ببرد. (۵۰) بعد از همه این حرفها، سند فراموش نکرد اضافه کند که، این استراتژی نظامی «... اساسا همان استراتژی جنگ خلق است که در اوضاع در حال تحول ما بکار بسته شده است» (۵۱) عجب!

«اوضاع ما» بدون شک «در حال تحول» بود. در پایان همان سال، کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) منحل شد. شانه از زیر «بار» مارکسیسم، بطور کلی خالی شد. طولی نکشید که هرگونه استفاده از فعالیت مسلحانه، حتی با هدف کسب امتیاز، زیانبار قلمداد شد. تئوری «جوانب غیر طبقاتی دمکراسی» به مدد آمد. پتانسیل «(ناشناخته)» انتخابات پارلمانی برای «بسیج سیاسی گسترده»، بالاخره کشف شد. و سرانجام کار «ک. ونو»، به مثابه فرموله کننده این خط به آنجا کشید که در انتخابات سال ۱۹۹۶، خود را نامزد نمایندگی مجلس ایالتی کرد. یعنی به بسیج سیاسی به نفع طبقات حاکمه هند پرداخت.

برخی درس ها برای آینده

یک درس مهم که از این بررسی می توان گرفت، تجزیه ناپذیر بودن ایدئولوژی پرولتری است. یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را نمی توان تکه تکه و ناقص بکار بست. محتوای طبقاتی و اصول جهانشمول این ایدئولوژی، باید تمامی جوانب خط و سیاستها و تشکیلات و عمل حزب را هدایت کند. هر گاه حزب از این امر تخطی کند و به ایدئولوژی های بیگانه روی آورد، با خطر تغییر ماهیت مواجه خواهد شد. این بلائی بود که بر سر کمیته مرکزی بازسازی آمد. کمیته تحت عنوان پرداختن به «مسائل نوین» و گسست از «دگماتیسم»، در را بر جریانات ایدئولوژیک خرده بورژوائی و بورژوائی گشود. (۵۲) هنگامی که این ایدئولوژیها در خط حزب جای گرفتند، مثل ویروس شیوع یافتند و تمامی جوانب خط و سیاست و تشکیلات و پراتیک را یکی پس از دیگری فاسد کردند. قدم اول با به اصطلاح «بکار بست مارکسیسم در شرایط مشخص» برداشته شد. سپس از «حل مسائل نوین مربوط به قدرت سیاسی» صحبت شد. و به «تفکر نو درباره خط نظامی» انجامید. و بالاخره، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم تحت عنوان «بنیادگرائی» به دور افکنده شد.

درس مهم دیگر اینست که اگر یک انحراف به حال خود رها شود و تصحیح نشود، شرایط ارتقاء خویش به سطح یک خط غلط را بوجود می آورد. بدین معنی که تفکر رهبران و کادرها بر اساس این انحراف، شکل می گیرد. ما در این نوشته از اختلافات و مبارزات درون کمیته مرکزی بازسازی بحث کردیم. دیدیم که این مخالفت ها نه فقط شکست خورد، بلکه سرانجام عصای زیر بغل خط غلط شد. علت این امر، وجود دیدگاه های مشترک بسیار بر سر مسائل مورد مشاجره بود. این دیدگاه های مشترک نخست به شکل گرایش خود رونی «چپ» و راست و سپس به صورت ناسیونالیسم «چپ» و راست بروز کرد. علیرغم اینکه خط غلط التقاطی است اما منطق و پویائی مختص به خود را دارد. چنین خطی بی وقفه حزب را از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم دور می کند. کار به جائی می رسد که انحراف آشکار از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، دیگر انحراف به نظر نمی آید. ممکنست بخشهای بزرگی از حزب نتوانند در جوار این انحرافات احساس راحتی کنند. اما دیگر هشیاری ایدئولوژیک آنها توسط تفکر لیبرالی کند شده است: «خب، نکته آنان را هم باید در نظر گرفت». خط غلط بیش از پیش زمینه پیدا میکند. دست آخر، مبارزه علیه خط غلط در همان محدوده ایدئولوژیک و سیاسی که توسط همان خط تعیین شده است به سرگیجه میافتد و موجب یاس میشود.

بالاخره، مهمترین درس اینست که کوه آشغال را هر قدر هم که بزرگ باشد می توان روبید. برای انجام یک گسست کامل، به درک عمیق و بکار بست قاطعانه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم احتیاج است.

توضیحات

۱) مائوتسه دون، «مبارزه در کوهستان جین گان»، «چرا قدرت سرخ در چین می تواند وجود داشته باشد» و «از یک جرقه، حریق بر می خیزد» ـ منتخب آثار، جلد اول

۲) چارومازومدار، «با چه کسانی می توانیم متحد شویم؟» ـ مجموعه آثار

۳) مائوتسه دون، «مسائل جنگ و استراتژی» ـ منتخب آثار، جلد دوم

۴) بحثی بر سر این موضوع در مقاله «شورش بر حق است» (جهانی برای فتح، شماره ۲۱ ـ ۱۹۹۵) مطرح شده است. خاصه به بخش پنجم تحت عنوان «زمانی که پرچم سرخ برافراشته شد، دیگر نمی توان آن را پایین آورد» رجوع کنید. این مقاله که بوسیله

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تهیه شد، خدمت مهمی به مبارزه ایدئولوژیک ادامه دار علیه خط تسلیم طلبانه و راست روانه درون حزب کمونیست پرو کرد.

۵) مائوتسه دون، «مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی» ـ منتخب آثار، جلد دوم

۶) لنین، «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی»، مجموعه آثار ـ جلد نهم

۷) منظور اقدامات سرکوبگرانه شدید تحت حکومت ایندیرا گاندی است. (توضیح از جهانی برای فتح)

۸) «به سوی مرحله جدید تندر بهاری» ـ سال ۱۹۸۲

۹) ناگزالباری: سال ۱۹۶۷ با خروش مبارزه مسلحانه توده های دهقان تحت رهبری انقلابیون کمونیست در روستای ناگزالباری رقم خورد. این روستا در استان بنگال غربی هند، در نزدیکی شهر دارجیلینگ و مرزهای نپال و بنگلادش واقع است. (توضیح از جهانی برای فتح)

۱۰) «تندر بهاری»

۱۱) همانجا

۱۲) همانجا

۱۳) «دهقانان انقلابی از طریق مبارزه، حکم خویش را به قانون روستا تبدیل کردند:

الف ـ به ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی روستا که بر مالکیت انحصاری زمین استوار بود و دهقانان را بیش از پیش به اعماق فقر می راند، ضربه زدند... آنان تمامی اراضی منطقه ترائی را با کج بیل های خود علامت گذاری و تقسیم بندی کردند و این زمین ها را از آن خود ساختند... بدین ترتیب ساختار کهنه فئودالی که قرنها پا بر جا بود از طریق عمل خود دهقانان نابود شد.» این متن در «تندر بهاری» بازتکثیر شده است.

۱۴) تندر بهاری ـ خط تاکید اضافه شده است.

۱۵) چارومازومدار، «یک سال بعد از ناگزالباری» ـ گلچین لیبریشن، جلد اول، ویراستار «سونیتی کومار گش»، ۱۹۹۲

۱۶) سونیتی کومار گش در گلچین لیبریشن (جلد اول) خاطر نشان کرد که این عبارت، غلط ترجمه شده است. در نسخه اصلی که به زبان بنگالی است چنین آمده: «... نه فقط برای مطالبات جزئی خود...» این یک تفاوت مهم است. اما باید اشاره کنیم که فرمولبندی نسخه انگلیسی این مقاله که در نشریه «لیبریشن» چاپ شده بود، در مقالات دیگر نیز تکرار شد. گلچین لیبریشن، برخی از این مقالات را بدون تصحیح این عبارت منتشر کرد. بنابراین روشن نیست که این عبارت کجا به صورت اشتباه درج شده و کجا به شکل صحیح آمده است. لیکن از آنجا که این فرمولبندی در مقالات مختلف تکرار شده است و به میزان زیاد با دیدگاه های چارومازومدار (در آن مقطع) بر سر مبارزه اقتصادی خوانائی دارد، به نظر ما باید مورد بررسی و انتقاد قرار گیرد.

۱۷) «امر ساختن حزب انقلابی را به دوش گیرید» ـ تندر بهاری، سال ۱۹۶۸ (خط تاکید اضافه شده است.)

۱۸) تندر بهاری

۱۹) در این مورد، چند نمونه را ذکر می کنیم: «... تجارب فراوان ما نشان می دهد که اگر تمامی مبارزات ضد مالکان ارضی، خوب و صحیح هدایت شود طی مدت زمان کوتاهی می تواند به سطح کسب زمین ارتقاء یابد. و آنگاه زمان آغاز یک جنگ پارتیزانی است.» (د. و. رائو، «جهانبینی ما، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است»، ۱۹۹۳) «جهت عمده فعالیت حزب باید آگاهانه در مسیر برپائی جنبش انقلابی دهقانان باشد. انتخاب مناطق استراتژیک، تمرکز کادرها، فرموله کردن شعارهای جنگی و تهییجی همراه با بحثهای وسیع با شرکت اهالی منطقه، بسیج توده ها برای مبارزه بر سر این موضوعات، ایجاد سازمانهای دهقانی، تسلیح خلق از همان آغاز مبارزه ضد فئودالی بوسیله سلاح هائی که در محل قابل دسترس است.، سازماندهی نیروی داوطلب خلق در روستا برای مقاومت در برابر قهر و سرکوب مالک ـ مزدور شبه نظامی محلی ـ پلیس و بدین ترتیب، ایجاد و توسعه مناطق مقاومت پایدار و دفاع از آنها، و بدین طریق پیشروی به سوی برقراری مناطق پایگاهی در مناطق روستائی.» (چاندرا پولا ردی ـ منتخب آثار، جلد دوم، ۱۹۹۶)

چنین نظراتی در ارتباط تنگاتنگ با این دیدگاه بود که کسب زمین، سنگ بنای انقلاب مسلحانه ارضی یا عالیترین مرحله آن است. د. و. رائو چنین نوشت: «کسب زمین و جنگ پارتیزانی، پیوند درونی دارند. گرفتن زمین از چنگ مالکان ارضی، هرگز یک مطالبه جزئی نیست...» (همانجا) به عقیده سی. پی. ردی: «کلیه این مبارزات (جزئی)، حول هر موضوعی که باشد، باید به سوی تقسیم زمین مالکان که عالیترین مرحله انقلاب مسلحانه ارضی است سوق داده شود.» (همانجا ـ خط تاکید اضافه شده است) تجارب اخیر، نمونه های بیشماری از گرفتن اراضی مالکان را به دست می دهد که از سطح مبارزات جزئی رزمنده فراتر نرفته است. بعلاوه، این نظرات بر خلاف بحث مائو است که، «در چین نیمه فئودالی، عالیترین شکل مبارزه دهقانی تحت رهبری پرولتاریا، استقرار و توسعه ارتش سرخ، نیروهای چریکی و مناطق سرخ است...» (از یک جرقه، حریق بر می خیزد ـ منتخب آثار، جلد اول)

مسئله واقعی این نیست که مبارزات توده ای منجمله مبارزه برای کسب زمین را باید سازمان داد یا نه. حزب باید برای ارتقاء اراده رزمنده توده ها و اشاعه خط جنگ خلق، طی دوره تدارک به فعالیت توده ای و سازماندهی مبارزات توده ای بپردازد. اما درک این نکته از جانب حزب حائز اهمیت است که هر چند اینگونه فعالیت های توده ای می تواند در یک مرحله معین، صحیح و لازم باشد لیکن جنگ به معنای یک گسست از مبارزات پیشین است. جنگ، جهش به یک پروسه کاملا جدید و متفاوت است. این بحث که جنگ فقط می تواند به مثابه نتیجه ارگانیک سازماندهی دهقانان در تشکلات توده ای و مبارزات رزمنده آغاز شود، یک انحراف راست روانه اپورتونیستی است.

۲۰) تندر بهاری

۲۱) همانجا

۲۲) بذر انحلال نهائی کمیته مرکزی بازسازی و تئوری «جنبه غیر طبقاتی دمکراسی» در این استدلال قابل مشاهده است. حزب کمونیست انقلابی آمریکا به مسئله تمرکز قدرت تحت سوسیالیسم پرداخته است. جان کلام این بحث در شماره آوریل ۱۹۸۳ نشریه لیبریشن منتشر شد. بحث عمده این بود که موضع کمیته مرکزی بازسازی مبنی بر برقراری قدرت سیاسی در سطح محلی به عنوان کلید جلوگیری از احیای سرمایه داری، نافی نقش تعیین کننده خط رهبری کننده حزب و دولت است. در آن بحث، حزب کمونیست انقلابی آمریکا خاطر نشان کرد که مائو هیچ جا از تمرکز زدائی قدرت صحبت نکرده است. برانگیختن ابتکار عمل توده ها در سطح محلی هیچ ربطی به تمرکز زدائی قدرت ندارد.

۲۳) این مقاله نیز کاملا از گرایشات ایده الیستی بری نبود. مقاله با انتقاد از «تئوری نیروهای مولده» و با اتکاء به «مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی» اثر مارکس چنین استدلال می کرد که، «... با بررسی تکامل کلی تاریخ بشر می توانیم این را مشاهده کنیم که نیروهای مولده و زیربنای اقتصادی نقش تعیین کننده را در این تکامل بازی کرده است. لیکن نقش مناسبات تولیدی و روبنا را نباید نادیده گرفت.» (سامسکارا پادانا کندرام ـ مقاله «راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری» ـ خط تاکید اضافه شده است. این مقاله در چند شماره پی در پی نشریه «مشی توده ای» در سال ۱۹۷۹ به چاپ رسید.) مارکس «زیربنای اقتصادی را جمع کل مناسبات تولیدی» معرفی کرد. لیکن در مقاله مورد بحث، مناسبات تولیدی به مثابه مقوله ای متفاوت از زیربنای اقتصادی مطرح شده است. در فرمولبندی این مقاله، گرایش دوری از ماتریالیسم تاریخی به چشم می خورد.

۲۴) لیبریشن، آوریل ۱۹۸۲

۲۵) مائوتسه دون: «اکنون در کشور ما یک نظام کالائی اجراء می شود، نظام دستمزدی نیز نابرابر است یعنی هشت رتبه دستمزد وجود دارد و امثالهم. تحت دیکتاتوری پرولتاریا این چیزها را فقط می توان محدود کرد. بنابراین، اگر افرادی نظیر لین پیائو به قدرت برسند، به سادگی می توانند نظام سرمایه داری را بر پا دارند.» «به یک کلام، چین کشوری سوسیالیستی است. قبل از رهائی، چین خیلی شبیه یک کشور سرمایه داری بود. حتی امروز هم نظام هشت رتبه ای دستمزد در چین اجراء می شود. توزیع بر حسب کار صورت می گیرد و مبادله از طریق پول جریان دارد. و همه اینها تفاوت اندکی با جامعه کهن دارد. آنچه تغییر کرده و متفاوت است، نظام مالکیت است.»

چان چون چیائو: «ما اغلب از این صحبت می کنیم که مسئله مالکیت «عمدتا حل شده است.» معنایش اینست که کاملا حل نشده است. و بنابراین حق بورژوائی را در این عرصه نمی توان کاملا ملغی کرد.» «... در کوتاه

مدت، هیچ تغییر ریشه ای در این وضعیت که مالکیت کل مردم و مالکیت جمعی همزیستی می کنند بوجود نخواهد آمد. تا وقتی که این دو نوع مالکیت کماکان وجود دارند، تولید کالائی و مبادله پولی و توزیع بر حسب کار، اجتناب ناپذیر خواهد بود. و از آنجا که «تحت دیکتاتوری پرولتاریا این چیزها را فقط می توان محدود کرد»، رشد عوامل سرمایه داری در شهر و روستا و پیدایش عناصر بورژوای نوخاسته به نظر اجتناب ناپذیر می رسند.» از مقاله درباره اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا، نقل شده در «راه سرمایه داری را بمباران کنید» ـ چاپ دهلی نو، ۱۹۸۴

۲۶) این نکته را باب آواکیان به تفصیل در مقاله «دمکراسی: ما حتما می توانیم و می باید به بهتر از آن دست یابیم!» (جهانی برای فتح، شماره ۲۱، سال ۱۹۹۵) توضیح داده است. به بخش «اعمال قدرت در جامعه سوسیالیستی» رجوع کنید.

۲۷) لیبریشن، آوریل ۱۹۸۲

۲۸) همانجا

۲۹) «کسب قدرت توسط نیروی مسلح، حل مسئله از طریق جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. این اصل جهانشمول مارکسیستی ـ لنینیستی انقلاب برای چین و تمامی کشورهای دیگر صادق است.» مائوتسه دون ـ «مسائل جنگ و استراتژی»، منتخب آثار، جلد دوم

۳۰) لیبریشن، آوریل ۱۹۸۲

۳۱) لیبریشن، ژوئیه ۱۹۸۲، خط تاکید اضافه شده است.

۳۲) «شرایط اساسی برقراری یک منطقه پایگاهی چنین است که باید... نیروهای مسلح موجود باشند. این نیروها باید برای تحمیل شکستهائی به دشمن و برانگیختن مردم به مبارزه به کار گرفته شوند. بنابراین ساختن یک نیروی مسلح، نخستین و مهمترین موضوع برقراری یک منطقه پایگاهی است.» مائو، منتخب آثار، جلد دوم

۳۳) استدلال کمیته را به یک طریق دیگر هم می توان تفسیر کرد و به نفی آشکارتر جنگ خلق رسید. بدین شکل که جنگ را تا وقتی که توانائی شروع یک حمله همزمان در سراسر کشور به دست نیامده نباید آغاز کرد.

۳۴) البته در صورتی که مبارزه مسلحانه، مسئله کسب قدرت را کنار بگذارد و به مثابه عملیات نظامی برای کسب خواسته های جزئی و حفظ آنها دنبال شود، این کار تا حدی برای دشمن امکانپذیر خواهد بود. اما حتی در این صورت هم دشمن نمی تواند «سیاست خویشتن داری» خود را در درازمدت ادامه دهد.

۳۵) لیبریشن، ژوئیه ۱۹۸۲ ـ خط تاکید اضافه شده است.

۳۶) همانجا

۳۷) همانجا، خط تاکید اضافه شده است.

۳۸) به بخش قبلی این نوشته، تحت عنوان «جمعبندی از انقلاب» رجوع کنید. در آنجا فرمولبندی قدرت سیاسی «واقعی»، بازتابی از یک درک مطلق گرایانه از مناطق پایگاهی است. انگار فقط وقتی این مناطق واقعی هستند که دائمی باشند.

۳۹) «عقب نشینی لازم است. زیرا یک گام عقب نشستن در برابر یورش دشمن قدرتمند به ناگزیر به معنای تخریب در امر حفظ نیروی خود خواهد بود.» مائوتسه دون، بخش «عقب نشینی استراتژیک» در مقاله «مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین» ـ منتخب آثار، جلد اول. حزب کمونیست پرو عبارت مناسبی را برای توصیف مبارزه مملو از پیشروی و عقب نشینی بر سر مناطق پایگاهی بکار می برد: «احیاء و ضد احیاء». در مورد انواع مناطق پایگاهی رجوع کنید به مائوتسه دون، بخش اول، «انواع مناطق پایگاهی» در مقاله «مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی» ـ منتخب آثار، جلد دوم

۴۰) نسخه اولیه «درباره ترسیم یک خط نظامی»، تاکیدات در اصل وجود دارد.

۴۱) لنین ـ مجموعه آثار، جلد ۱۹

۴۲) دام های نهفته ای که درون این خط فکری وجود داشت، پراتیک واحد آندرا پرادش کمیته مرکزی بازسازی را به کام خود کشید. این واحد بر حسب شرایط حاکم بر منطقه فعالیتش می بایست دست به مبارزه ضد فئودالی بزند. خیلی زود مسئله مقابله با نیروی مسلح مالکان و دولت مطرح شد. بخشی از رهبری منطقه ای این بحث را پیش گذاشت که باید منطقه را ترک کرد زیرا این نوع فعالیت ما را به خط سال ۱۹۷۰ باز می گرداند و حزب را از پرداختن به «رهائی ملی» دور می کند. اکثریت واحد منطقه ای این بحث را رد کرد و همچنان به توسعه مقاومت مسلحانه پرداخت. لیکن این کار به دو دلیل عمده، ناممکن شد. وظیفه پرداختن به مسئله ملی و وظیفه نبرد علیه ستم فئودالی در دو جهت متضاد سیر می کردند. تئوری استعمار نو که خروج نیمه فئودالیسم از صحنه را اعلام می کرد، باعث کند شدن مبارزه ضد فئودالی شد. توده های تحتانی بر مبنای منافع طبقاتی خود به حرکت در می آمدند و «منافع ملی» به سختی می توانست آنان را برانگیزد. به همین خاطر، «رهائی ملی» در عمل به یک شعار تکراری صرف تبدیل شد. لیکن این شعار هنوز برای رهبری کمیته مرکزی بازسازی استفاده داشت. زمانی که شکست فرا رسید، رهبری منطقه ای از سوی کمیته متهم به «دگماتیسم» شد. آنان به علت مواضع ایدئولوژیک ـ سیاسی مدافعان خط نظامی جدید در رهبری مرکزی نتوانستند در برابر این حمله محکم بایستند. پس بالاجبار با انتقاد از «دگماتیسم» همراه شدند و به اغتشاش فکری و دلسردی، بیشتر دامن زدند.

۴۳) پاره ای عملیات تبلیغی مسلحانه در پنجاب انجام شد. اما کمیته ایالتی پنجاب نیز به اردوی «بررسی مجدد» پیوست و بعدها نقش مهمی در انحلال کمیته مرکزی بازسازی ایفاء کرد.

۴۴) درباره خط نظامی، ۱۹۹۱

۴۵) همانجا، خط تاکید اضافه شده است.

۴۶) همانجا، خط تاکید اضافه شده است. باب آواکیان این تناقض آشکار را چنین مورد نقد قرار داده است: «استدلال سند کمیته مرکزی بازسازی (یعنی درباره دمکراسی پرولتری) در مورد نقش حزب... به خط «گذار مسالمت آمیز» می انجامد. با منطق همین استدلالات می توان به این نتیجه رسید که سرنگونی قهرآمیز نیز بیان یک برخورد «جابرانه» و «امتیاز طلبانه» به توده هاست... و بنابراین اساسا نادرست است.» «شما نمی توانید این منطق را بکار گیرید که پیشاهنگ نباید وقتی که به قدرت رسید اراده خود را بر مردم اعمال کند، لیکن قبل از کسب قدرت چنین کاری می تواند مجاز باشد.» (از مقاله «دمکراسی: ما می توانیم و می باید بهتر از آن را بسازیم» ـ جهانی برای فتح، شماره ۱۷، سال ۱۹۹۲ ـ تاکیدات از متن اصلی

۴۷) همانجا

۴۸) همانجا، خط تاکید اضافه شده است. این واقعیت تلخ که انقلاب ایران سقط شد و نتوانست «دولت را در هم شکند»، در مقاله «ارتش های شکست خورده، خوب درس می گیرند» (جهانی برای فتح شماره ۴، سال ۱۹۸۵) به روشنی تشریح شده است. این مقاله از آثار اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) است.

۴۹) همانجا

۵۰) همانجا

۵۱) همانجا

۵۲) «... گرایش به نفی جهانشمول بودن این ایدئولوژی (مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم) از همان آغاز در رهبری کمیته مرکزی بازسازی وجود داشت. این گرایش به جای اینکه در پی بکار بست ایدئولوژی پرولتری در تحلیل از مسائل مشخص باشد، به جستجوی پاسخ نزد هر مرجع دیگری می پرداخت و بهانه اش این بود که رهبران پرولتاریا به این مسائل نپرداخته اند. همین برخورد باعث رشد ناگزیر لیبرالیسم در مسائل ایدئولوژیک شد: اگر چه حزب رسما علیه لیبرالیسم در ایدئولوژی موضع داشت.» ((بخش ۱ ـ ۲، انتقاد از کمیته مرکزی بازسازی، اثر مرکز اتحاد مائوئیستی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)، ۱۹۹۷))